

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: هندی، سعید، ۱۳۴۲- ۱۳۸۶

عنوان و نام پدیدآور: هفت‌بند هفتادبند (هفت‌بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس و تضمین به
اقتفای آن) / به کوشش سعید هندی.

مشخصات نشر: تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: چهل و چهار، ۱۶۸ ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: 978-600-5594-21-8

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: واژه‌نامه.

یادداشت: کتابنامه. ص. [۱۶۵]-۱۶۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۸ ق

شناسه افزوده: حسن کاشی، قرن ۸ ق.

شناسه افزوده: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۷ ۸۷ هـ / ۴۰۳۲ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۱۰/۰۰۸ فا

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۸۵۶۴۲

هفت بند هفتاد بند

(هفت بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت بند و یک تخمیس
و تضمین به اکتفای آن)

به کوشش:

زنده یاد سعید هندی

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۸۸



هفت بند هفتاد بند

(هفت بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت بند و یک تخمیس
و تضمین به اقتضای آن)

به کوشش: زنده یاد سعید هندی

حروفچین و صفحه‌آرا: رضا علی محمدی
قلم‌های استفاده شده: لوتوس زر یاقوت Times
کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

شماره انتشار: ۱۶۸

ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

چاپخانه: فرشویه

لینتوگرافی: نقره‌آبی

صحافی: سیاره

چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۳۵۰۰۰ ریال

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه،
موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.
شابک: 978-600-5594-21-8

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان فروردین
طبقه ۷، واحد ۲۷ و ۲۸؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: WWW.Majlislib.com (org)
نشانی پست الکترونیکی: Pajooresh@Majlislib.com

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

دو ویژگی مهم برای تفکر ایرانی در قرن هفتم هجری و پس از آن وجود دارد. نخست، تأثیرپذیری از ادبیات صوفیانه است که از قرن چهارم به این سوی در ایران بویژه خراسان رواج یافته بود، و دوم، نیرومند شدن بُعد ادبی و رواج روح شاعرانه و تسلط آن بر کلیت فکر اسلامی-ایرانی. این دو ویژگی سبب شده است تا تولیدات فکری این قرن و پس از آن تا قرن دهم، تولیداتی صوفیانه-ادیبانه بوده و بویژه در احیای زبان فارسی و صورت بخشی به آن مؤثر باشد. در این زمینه، دو ویژگی دیگر را هم می‌توان افزود: نخست، تسلط آرام احساسات شیعیانه بر نوشته‌ها و سروده‌های این دوره، و دیگری رنگ و روی داستانی. به این معنا که متونی که بتدریج پدید آمدند، رابطه‌شان با احساسات شیعی بسیار نیرومندتر از گذشته بود، چنان که تقویت بُعد ادبی-داستانی، سبب پدید آمدن شمار زیادی داستان‌های تاریخی-مذهبی گردید.

اگر با ملاحظه این چهار ویژگی، تاریخ ادبیات این دوره را بررسی کنیم، بهتر می‌توانیم جایگاه شاعران و ادیبان این دوره را بشناسیم. چنانکه می‌توانیم تاریخ تفکر اسلامی-ایرانی این عهد را بازشناسی کرده و منابع و مواد آن را استخراج کنیم.

در این زمینه، شاعرانی را می‌شناسیم که بسیار تأثیرگذار هستند. این شعرا سرخط برخی از گرایش‌ها و جریان‌های فکری بوده و پسینیان با تأثیرپذیری از آنان و الگو گرفتن از ایشان، راهی را تقویت کردند و مردم را در آن راه، راه بُردند. این افراد مانند سرسلسله‌های مشایخ صوفیه، جریانی را تعریف می‌نمودند و شمار بسیاری از شاعران و نویسندگان را تحت تأثیر قرار دادند.

شیخ حسن کاشی را باید از زمره این افراد دانست، شاعری برجسته که این بخت‌خوش را داشت تا در روزگار سلطان شیعی مغولی، یعنی سلطان محمد خدابنده، ظهور کند و همزمان با تقویت تشیع در ایران، در رواج شعر و ادبیات شیعی، تأثیری ماندگار از خود باقی بگذارد.

جستجویی در متون شعری و مجموعه‌های ادبی از قرن هشتم به بعد، و حتی تا

روزگار صفوی، نشان می‌دهد که تأثیرپذیری از شیخ حسن کاشی تا چه اندازه بوده و چه کسانی از وی پیروی کرده‌اند. این که شاعری همه اشعار خود را در مدح و منقبت امامان بسراید، یک ویژگی استثنایی برای شیخ حسن کاشی در آغاز قرن هشتم هجری است، کاری که بعد از وی بسیاری از شاعران فارسی زبان دنبال کردند.

هفت‌بند کاشی، یک نمونه ایده‌آل برای سرایش شعر در ستایش امیرمؤمنان (ع) است که پس از وی سرمشق بسیاری از شاعران قرار گرفت و این تأثیر تا روزگار صفوی پیش رفت و حتی یکی از بلندپایه‌ترین شاعران این دوره یعنی محتشم کاشانی را هم متأثر نمود.

مجموعه‌ای که پیش رو دارید، کند و کاوی است در هفت‌بند شیخ حسن کاشی و شاعرانی که به پیروی از وی هفت‌بند سروده‌اند. در این زمینه، این کار، کاری بکر و برای شناخت تاریخ ادبیات شیعی در زبان فارسی قابل توجه است.

در اینجا می‌بایست برای مرحوم سعید هندی که تلاشی قابل ستایش برای تدوین این اثر کشیدند، طلب رحمت و مغفرت کنیم و از خداوند بخواهیم ایشان را با اهل بیت طاهرین محشور گرداناد.

رسول جعفریان

رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	نه
زندگی نامه حسن کاشی.....	نه
مونس الاحرار فی دقایق الاشعار.....	نه
تاریخ جدید یزد.....	ده
تذکرة الشعراء.....	ده
کاشی در سایر تذکرة‌ها.....	هفده
آثار قلمی کاشی.....	هجده
برابری کاشی با محقق کرکی و علامه حلّی.....	نوزده
هفت نشد.....	نوزده
کاشی، یک استثنا.....	بیست
کاشی، شاعری کم‌شناخته.....	بیست و دو
ترکیب‌بند.....	بیست و دو
اهمیت عدد هفت.....	بیست و سه
هفت‌بند کاشی.....	بیست و چهار
قالب و محتوای هفت‌بند.....	بیست و پنج
تمایز هفت‌بند نسبت به سایر اشعار کاشی.....	بیست و شش
هفت بند در تذکرة‌ها.....	بیست و هفت
هفت‌بند در اشعار.....	بیست و هشت
پیروان کاشی.....	سی
دو شرح بر هفت‌بند.....	سی و سه
معادن الرضا.....	سی و چهار
هشت بهشت یا قنبرنامه.....	سی و پنج

هفت بند در قلمرو خوش‌نویسی	سی و شش
هفت بندهایی با موضوعات دیگر	سی و شش
گزارش کار	سی و هفت
سرانجام جست‌وجو	سی و هشت
تاریخ و جغرافیای هفت‌بندها	چهل و یک
پیوست	چهل و دو
روش تصحیح	چهل و دو
سپاس‌نامه	چهل و سه
ملا حسن کاشی آملی	۱
سلیمی تونی	۹
صدقی استرآبادی	۱۷
محتشم کاشانی	۲۵
نثاری تونی	۳۳
عرفی شیرازی	۴۱
ملاعلی صابر تبریزی	۴۹
میرحیدر معتمایی کاشانی	۵۷
فیاض لاهیجی	۶۵
حاجی فتوح‌الحی مراغه‌ای	۷۳
مقبل اصفهانی	۸۱
حزین	۸۹
مفتی احسن	۹۷
میرفدا علی صاحب تنها	۱۰۵
پیوستها	۱۱۳
تخمیس محمد رضاخان شاملو	۱۱۵
تضمین شاعری ناشناخته	۱۲۷
واژه‌نامه	۱۳۹
نمایه عام	۱۶۳
کتابنامه	۱۶۷

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

دفتر حاضر، دربردارنده یک ترکیب‌بند از ملاً حسن کاشی آملی و سیزده ترکیب‌بند از پسینیان وی است که با الگوبرداری از سروده این شاعر و پیروی از او، آنها را گفته‌اند. هر یک از این ترکیب‌بندها، هفت‌بند و به همین اسم موسوم است. نام دفتر حاضر نیز از سامان‌پذیری آنها اخذ شده است.

از آنجا که شالوده و شیرازه این دفتر را کاشی آملی و هفت‌بند او تشکیل می‌دهد، ضرورت می‌یابد که ابتدا در شناخت این شاعر و سپس شناسایی شعر او و جایگاهی که در ادب فارسی دارد کوشیده شود. همه این نکات را در پیشگفتار عرضه کرده‌ام. در متن، پس از هفت‌بند کاشی، هر یک از هفت‌بندهای چهارده‌گانه را ضمن مرور بر احوال و آثار سراینده آنها آورده‌ام.

به منظور تکمیل فایده، در پیوست دفتر، یک نمونه از تخمیس‌ها و یک نمونه از تضمین‌های هفت‌بند کاشی را نیز ارائه داده‌ام. در انتها معنی الفاظ و ترکیبات دشوار و دیریاب و نیز ترجمه و مأخذ آیات و روایات به کار رفته در اشعار را ذکر کرده‌ام. نام همه منابع مورد استفاده هم پس از آن مشاهده می‌شود.

زندگی‌نامه حسن کاشی

مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار

نخستین اثری که نام وی را دربردارد مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار محمدبن بدر

جاجرمی است. اهمیت این یادکرد کوتاه و مختصر از این ناحیه است که مؤلف، هم‌روزگار کاشی بوده و تألیفش را در سال ۷۴۱ به پایان آورده است. در متن مونس الاحرار چنین می‌خوانیم:

«مَلِكُ الْحُكَمَاءِ، جمال الدّین حسن کاشی فرماید: هر سحرکز موج این دریای گوه‌رزای من.»^۱

تاریخ جدید یزد

دومین مرجعی که به ذکر نام ملاحسن کاشی آملی مبادرت ورزیده، تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب (درگذشته پس از ۸۶۲) است. او در مقاله پنجم کتاب خود می‌نویسد:

«چون سلطان [محمد خدا بنده] به مشهد درآمد، درویشی نمودپوش را دید که پشت به قبر امام باز داشته بود. سلطان قهر کرد و گفت: تو کیستی؟ آن درویش، مولانا حسن کاشی بود و چون سلطان گفت: تو کیستی؟ گفت:

منم که می‌زنم از حبّ آل حیدر لاف ز جان و دل شده مولای آل عبدمناف
منم که موی وجودم به گاه رزم سخن شود به کین خوارچ چو رُمح نیزه شکاف
و این قصیده در بدیهه گفت و بر سلطان خواند. سلطان محمد یک طشت طلا بدو بخشید.»^۲

تذکرة الشعراء

دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء (نگاشته حدود ۸۹۲) راجع به شاعر ما اطلاعات افزونتری در اختیار می‌گذارد و می‌نویسد:

«ذکر افضل المتکلمین، مولانا حسن کاشی - رحمة الله علیه. از جمله مادحان حضرت شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین و امام المتّقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - بود و

۱. مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ج ۱، ص ۳۶۰. ۲. تاریخ جدید یزد، ص ۷۹.

هیچ‌کس به متانت و لطافت او سخن نگفته است. مرد دانشمند و فاضل بوده است. اصل او از کاشان است؛ اما در خطهٔ آمل متولد شده و آنجا نشو و نما یافته چنان‌که می‌گوید:

مسکن کاشی اگر در خطهٔ آمل بود

لیکن از جدّ و پدر مسکن به کاشان می‌رود

گویند که مولانا حسن بعد از زیارت کعبهٔ معظمه - شرفها الله - و حرم حضرت رسالت - علیه‌الصلاة والسلام - به عزم زیارت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - به دیدار عراق عرب افتاد و به عتبه‌بوسی آن آستانهٔ شریف مشرف شد و این منقبت بر روضهٔ مطهرهٔ منورهٔ آن حضرت خواند. مطلع

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز عزت ماح بازوی تو روح‌الامین
در آن شب، حضرت شاه ولایت را - کرم‌الله وجهه - به خواب دید که عذرخواهی او می‌کند که ای کاشی از راه دور و دراز آمده و تو را دو حق است بر ما؛ یکی حق مهمانی و یکی حق صلّهٔ شعر. اکنون باید که به بصره شوی و آنجا بازرگانی است که او را مسعود بن افلاح گویند. از ما سلامش رسانی و گویی که در سفر عمان در این سال در آب، کشتی تو غرق خواست شدن. یک هزار دینار بر ما نذر کردی و ما مدد کردیم و کشتی و اموال تو را به سلامت به ساحل رسانیدیم. اکنون از عهدهٔ آن به درآی و از خواجهٔ بازرگان زرستان.

کاشی به بصره آمد و آن خواجه را پیدا ساخت و پیغام امیرالمؤمنین علی را با بازرگان رسانید. بازرگان از شادی چون گل بشکفت و سوگند خورد که من این حال به هیچ آفریده نگفتم و فی الحال زر تسلیم مولانا حسن کرد و خلعتی بر آن مزید ساخت و شکرانهٔ آن‌که فریادرس، شاه ولایت شده دعوتی مستوفی جهت صالحان و فقرای شهر بداد. و مولانا حسن در عهد شباب، مرد نیکو صورت و سیرت و خداترس و متقی بوده و غیر از مناقب ائمه - علیهم‌السلام - چیزی نگفتی و به مدح ملوک اشتغال نکردی و قصاید او در مناقب شهرتی دارد و وفات مولانا حسن معلوم نبوده که در چه تاریخ بوده [است] و الله اعلم. مدفن او در سلطانیهٔ عراق است و در عهد سلطان محمد خدابنده بود.^۱

چنان که از نظر گذشت، دولت‌شاه، نام شاعر ما را حسن و شهرتش را کاشی ضبط کرده است. این نام و شهرت در همه تذکرها و کتب تاریخ دیده می‌شود جز در تذکره روز روشن که مولانا محمد حسن کاشی و در ریاض العلماء ملاحسن بن کاشی آمده است.^۱ خود او درباره نامش می‌گوید:

آن حسن نامم که اندر مدح داماد نبی می‌کند بر طبع پاکم روح حسان آفرین
تخلص او نیز کاشی است که در پایان کلیه اشعارش می‌آید و بندرت اتفاق می‌افتد که
تخلصی غیر از این، مثلاً حسن یا حسن کاشی ذکر شود:

خلف صدق محمد تویی از روی یقین شاید از بنده حسن نایب حسان آمد

قنبر او را غلامم، بختیارم زین قبول وین حسن کاشی بود از فضل یزدان یافته
اما لقب او را به صورت‌های گونه‌گون مشاهده می‌کنیم. در خلاصه التواریخ و فتوت‌نامه
سلطانی: تاج‌الدین؛ در هفت‌اقلیم و معادن الرضا: کمال‌الدین و در مونس الاحرار: جمال‌الدین.
نخستین خصیصه‌ای که دولت‌شاه از ملاحسن ذکر می‌کند مداحی حضرت
امیرالمؤمنین به طور اخص، و منقبت‌گویی ائمه - علیهم‌السلام - به نحو اعم است و این که
غیر از مناقب ائمه چیزی نمی‌گفت و به مدح ملوک اشتغال نمی‌ورزید. کاشی خود در این
باره گوید:

ثنای مرتضی گویم شب و روز کزین بهتر مرا ورد و دعا نیست

من غلام حیدر و آن‌گاه مداحی غیر!
آن حسن نامم که اندر مدح داماد نبی می‌کند بر طبع پاکم روح حسان آفرین

منم که یرلغ طبعم به دارم ملک بقا نوشته‌اند به مداحی محمد و آل
درون مدت سی سال، کس نداد نشان که بوده‌ام به سخن، پیش کس مدیح سگال

۱. نک: تذکره روز روشن، ص ۲۰۸؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلا، ج ۱، ص ۳۴۸.

مخدراتِ سراپردهٔ ضمیر مرا به مدح آل علی بسته‌اند عقد وصال
به روضهٔ دل‌کاشی ثنای‌شان خواند هر آن شکوفه که سر برزند ز شاخ خیال
من آن نی‌ام که ز دیوان‌های کهنه به زور فراهم آرم شعری به صد هزار اشکال
ولی گهی که چو عرض سخن پدید آید کنم به معجز معنا، ادای سحرِ حلال

* * *

خاطر دنیا و دنیایی ندارم زین سخن نیستم زان‌ها که این کار از پی زر کرده‌اند
قرب سی سال است افزون کاجرِ مستوفای من در کف سلطانِ دین ساقیِ کوثر کرده‌اند
کاشی، پرهیز از دنیا داران و سلاطین و حکام را در حالی و جههٔ همت خود کرده بود
که در فقر و فاقه‌ای نفس‌گیر و جان‌گناه به سر می‌برد و این اوج زهد و ورع و تقوای او را
نشان می‌دهد. شکایت غمگنانه و سوگمندانهٔ او را از دنیا، در عین مناعت طبع و
سرافرازی و بی‌نیازی معنوی بنگرید:

گرچه اندر شاعری هم‌تا ندارم در زمین

نیست اندر نامرادی نیز کس همتای من

ور ز بی‌قوتی فرو ماندم ز قوت، باک نیست

قوت دل‌ها فزاید شعر جان‌افزای من

آن توانگر همتم در دین که با افراط فقر

ظاهر است از خلقِ عالم، فرط استغنا من

تا نریزد آبرویم پیش دونان بهر نان

قفل خاموشی است دایم بر لب گویای من

قطعاً از همین حیث است که دولت‌شاه، ملاحسن را از دوران جوانی مردی
نیکو صورت و سیرت و خداترس و متقی می‌شناساند و الحق که جز این نمی‌توانست
باشد.

دولت‌شاه، کاشی را علاوه بر آن که «مرد دانشمند و فاضل» می‌داند «افضل المتکلمین»
می‌خواند. این دو ویژگی از مجموعهٔ اشعار او نیک هویدا و آشکار است. هر که سیر و

سیاحتی در سروده‌های ملاحسن داشته باشد، احاطه او را بر قرآن و تفسیر و حدیث و تاریخ و خصوصاً تاریخ صدر اسلام تصدیق می‌کند:

اندر اخبار، أَنْتَ مَنِّي آیت توفیق اوست در کلام الله منشور کمالش هَلْ أَتَى است

به علم چار دفتر در ره دین کسی چون شهسوار لافتا نیست
بخوان تو قُلْ كَفَى را تا بدانی که این معنی، جز آن شه را سزا نیست
خطاب أَحْسِنُوا فِيهَا به قرآن کدام آیت که بر آل عبا نیست؟

وی را ز هَلْ أَتَى کمر، از اِنَّمَا پوشید و بعد از احمد، فرمان‌گذار کرد
آن را ز کارخانه وَالنَّجْمِ وَالضُّحَى تشریف داد، در دو جهان بختیار کرد

تارِ آن از قُلْ تَعَالُوا، پودِ آن از اِنَّمَا نقش او زین سان که در اعراف و انسان می‌رود
مطلعش از اِنِّي اَعْلَمُ بود، مقطع قُلْ كَفَى لیکن از مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ به پایان می‌رود
آیت تطهیرِ يُذْهِبْ عَنْكُمْ الرَّجْسِ اندر او چون تجلّی بر کُهِ سینا درخشان می‌رود

کلام شیعی هم در عمده ابیات و مصاریع وی حضوری برجسته و پررنگ دارد:

آن خدایی را که بتوان دید بیزارم از او

وان رسولی کاندر او نوعی ز عصیان می‌رود

گر خدا بر کفرِ فرعون از ازل راضی بُدی

ظلم باشد آنچه بر فرعون و هامان می‌رود

هر که بر جان‌آفرین چیزی روا دارد از این

بی‌شکی کاو بسته بر زنجیر شیطان می‌رود

وان امامی کاو نه عالم باشد و معصوم و پاک

زان که حیف از امر او بر جمله خلقان می‌رود

عادل و پاک و منزّه دانم از شرک و فساد
آیت **تُمْ اسْتَقَامُوا** بهر برهان می‌رود
هر که او عادل نباشد ظالم و جاهل بود
ظالم و جاهل، همه بر **خُيِّبَ** و **خُسْرَانِ** می‌رود
در ره توحید و عدل استاده‌ام مردانه‌وار
حُجَّتَم قاطع‌تر از شمشیر **بِرَّانِ** می‌رود

امامت را کسی باید که در دین واجب الطّاعه
که باشد جنّ و انس او را سلیمان‌وار در فرمان
طریق اختیارِ خلق جایز نیست؛ گر بودی
بُدی از احمدِ مُرسِل، بُدی از موسیِ عمران
هر آن نایب که پیغمبر نشاند مثل او باید
که گر نبود، خلل خیزد هم از مُرسَل هم از سبحان
به دین گر واجب الطّاعه کسی چون مصطفی باید
به علم و عدل و عُرف و شرع، غیر از مرتضی نتوان
فضل و دانش، هم‌چنین تبخّر و توانایی کاشی را در علم کلام، گذشته از سایر اشعار
می‌توان در هفت‌بند او نیز در این دفتر به روشنی و وضوح مشاهده کرد.
دولتشاه، کاشی را زاده و پروردهٔ آمل معرفی می‌کند و اصل و اصالت او را از کاشان
می‌داند. ملاحظه در مواضع مختلف به ریشه و خاستگاه خود می‌پردازد:
کاشی اصلم، آملی مولد، حسن نامی که هست
هم‌چو حَسَّان از مناقب، صدرِ جَنَّتِ جای من
کمترین مملوک حیدر، کاشی‌ام کز فضل او
در سخن، بالاتر از عیسی است استعلای من

گرچه دارم وطن خویش در آمل، لیکن نسبت شعر من از خطه کاشان آمد
لازم به ذکر است که کاشی از آمل و اهل آن سخت ناخرسند و دلگیر بود؛ چنان که در
اشعارش می‌خوانیم:

کربلای من شد آمل زان که نان من در او تنگتر زآبی است کان بر آل حیدر کرده‌اند

* * *

میان بقعه آمل چنان فرو ماندم کز اضطرار، تعریف رواست بر محظور
نه مکرمی است در ایام من کرم‌پرور که نام نیک بود در ذخايرش مذکور،
نه مؤمن متمکن که روز اجر عمل به دستگیری اهل دلی شود مأمور

* * *

مردم مازندران، مردمکی تنگ چشم باد به کاشان صفا تا که فلک را بقاست
سپس دولتشاه به شهرت و رواج اشعار کاشی در مناقب و مدایح اشاره دارد. خود
ملاحسن در این باره چنین سروده است:

قرب سی سال شد که خاطر من هست در شاه دین ثناگستر
در خراسان و در عراق همی شعر کاشی همی کنند از بر
برده‌ام در جهان به مدح علی گوی دانش ز جمله دانشور

دولت‌شاه، راجع به وفات ملاحسن اظهار ناآگاهی کرده و در خصوص ولادت او هیچ
سخنی نگفته است؛ اما از رهگذر دقت در برخی از اشعار کاشی می‌توان بر این هر دو-به
نحو تقریبی- اطلاع حاصل کرد. او در قصیده‌ای به مطلع:

کیست آن مهتر همایون فر که بدو یافت مهتری مهتر

که در سال ۷۳۲ سروده و گفته است:

از پس هفصد و سی و دو زمن گو بیا معجزات من بنگر
اشاره دارد به این که نزدیک سی سال ستایشگر امیرالمؤمنین و خاندان او است:
قرب سی سال شد که خاطر من هست در شاه دین ثناگستر

به این ترتیب، اگر شروع شاعری او را در بیست سالگی بدانیم خصوصاً از آنجا که

بنابر نقل دولتشاه از عهد شباب، پارسا و پرهیزگار بوده و جز مناقب اهل بیت عصمت و طهارت چیزی نمی‌گفته در سال ۷۳۲ حدود پنجاه و یکی دو سال داشته و تولدش در محدوده زمانی ۶۸۰ یا یکی دو سال کمتر و بیشتر خواهد بود.

وی در قصیده دیگری با مطلع:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز عزت ماح بازوی تو روح‌الامین
در اشاره به سی و شش سال ثناگستری خاندان رسالت چنین می‌گوید:

سی و شش منزل بریده کاروانِ عمر من

در ثنای خسروان، بر اسب معنی بسته زین

پس با استناد به سی سال ستایشگری او در سال ۷۳۲ سی و شش سال منقبت‌گویی، برابر ۷۳۸ خواهد شد. از این رو آشکار می‌گردد که ملاحسن تا این سال، یعنی ۷۳۸ در عرصه حیات بوده است.^۱

دولتشاه در پایان شرح حال کاشی، اظهار می‌دارد که «مدفن او در سلطانیه عراق است و در عهد سلطان محمد خدابنده بود.»

آری، آرامگاه کاشی در سلطانیه، نزدیک شهر زنجان کنونی است و بقعه و گنبدی نیز دارد که در دوره‌های مختلف بازسازی شده است. البته ناگفته نماند که برخی تذکره‌ها مانند ذریعه، قبر ملاحسن را در کاظمین ذکر کرده‌اند.^۲

اما اگر منظور دولتشاه از عهد سلطان محمد، دفن و خاک‌سپاری کاشی در آن دوران باشد، با توجه به تاریخی که از زنده‌بودن کاشی در ۷۳۸ به دست دادم، مرگ او نمی‌تواند در زمان سلطنت این سلطان اتفاق افتاده باشد؛ چه محمد خدابنده به سال ۷۱۶ درگذشته است.

کاشی در سایر تذکره‌ها

آنچه از تذکره الشعراء در شرح حال ملاحسن کاشی آملی نقل شد، تقریباً در کتب

۱. مقدمه دیوان چاپ نشده کاشی به قلم حسن عاطفی.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

تراجم و احوال پس از آن نیز آمده است و افزونتر از این اطلاعات، تقریباً چیزی به چشم نمی‌خورد.

فقط دو نکته قابل ذکر می‌ماند: یکی آثار قلمی کاشی و دیگر، برابری او با محقق کرکی و علامه حلّی.

آثار قلمی کاشی

تصنیفات و تألیفاتی که از ملاحسن به یادگار مانده و تاکنون شناخته شده چنین است:

۱. دیوان. برخی از تذکرها به تلویح و بعضی به تصریح از وجود دیوان کاشی خبر داده‌اند. وی مانند عموم شاعران، دیوانی دارد دربردارنده انواع و قالبهای شعر چون: قصیده، غزل، رباعی، مسمط، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند. البته عمده شعرهای او در هیأت قصیده عرضه شده و اوج توانایی اش نیز در همین عرصه به ظهور رسیده است. در همین جا باید خاطر نشان کنم که دیوان او به همت یکی از دوستان اخلاصمند و ولایتمدار، سید عباس رستاخیز مورد تدوین و تصحیح قرار گرفته و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به حلیه طبع محلی می‌شود. به لطف نام برده، روگرفتی نهایی نشده از دیوان کاشی به دستم رسید و اشعار منقول از او را در این پیش‌گفتار از آن برگرفتم.
- کلیه اشعار ملاحسن کاشی آملی که به بیش از دو هزار بیت بالغ می‌گردد، در مدح و منقبت ذوات معصوم و اکثر قریب به اتفاق آنها راجع به امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهم - است.

۲. هفت‌بند. یکی از ترکیب‌بندهای ملاحسن که هفت بند دارد و به همین نام شهرت یافته از سوی اکثر ارباب تذکره، مشخصاً و به نحو متمایز در عداد آثار او ذکر شده است. در این باره، سپستر گزارشی تفصیلی ارائه خواهم داد.

۳. کتاب الانشاء. آقابزرگ تهرانی در ذریعه می‌نویسد که سید حسن صدر این کتاب را به منزله اثر کاشی دیده و مشتمل است بر علم و ادب و شعر و حکمت.^۱

۱. الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۱ و ج ۱۵، ص ۳۰۳.

آثار کاشی در تذکره‌ها به همین تعداد منحصر است؛ اما چند سال پیش کتابی با نام تاریخ محمدی که ضمیمه‌ای موسوم به معرفت‌نامه دارد^۱ منسوب به کاشی آملی منتشر شد. از آن‌جا که این کتاب بنا به دلایلی چند نمی‌تواند متعلق به شاعر ما باشد، آثار کاشی از آن سه مورد پیش گفته تجاوز نمی‌کند.

برابری کاشی با محقق کرکی و علامه حلّی

ملا عبدالله افندی اصفهانی در تذکره خود،^۲ با ض العلماء دقیقه‌ای را متذکر شده که از کمال اهمیت برخوردار است. به سخنش گوش فرا دارید:

«او و شیخ علی کرکی و بل که علامه حلّی در نشر مذهب شیعه برابر بوده‌اند. برای آن که کاشانی هم حق بزرگی به گردن مردم داشته از جهت آن‌که آن‌ها را به راه حق هدایت و به آیین شیعه رهبری کرده است و به همین مناسبت، مردم عامه از گذشته و حال با وی دشمنی می‌کرده‌اند و او را سرآغاز حدوث مذهب شیعه در دولت صفویه یا در روزگار سلطان محمد الجایتو خدابنده می‌دانسته‌اند.»^۲

برابری اثر وجودی کاشی با علامه حلّی (درگذشته ۷۲۶) که معاصر او بوده و محقق کرکی (سده دهم) در نشر و گسترش تشیع، آن‌هم در نگاه یک فقیه عصر صفوی نکته‌ای به غایت قابل تأمل است و با توجه به موقعیت علمی و اجتماعی مؤلف، تردید نباید کرد که این سخن، دور از مجامله و تعارف و تکلف بیان شده است.

ملا عبدالله افندی اصفهانی برای تأیید و تحکیم ادعای خود، به دشمنی مردم سنی مذهب با ملاحسن اشاره می‌کند از این حیث که آنان او را مسبب حدوث یا رواج تشیع می‌شمردند. به این ترتیب، عمق و وسعت نقش کاشی در جامعه ایران آن روزگار و روزگارهای بعد آشکارگی بیشتری می‌یابد.

هفت نشد

در پایان این فصل، یک نکته می‌ماند و آن این که خاقانی شروانی (درگذشته اواخر

۱. تاریخ محمدی، به اهتمام رسول جعفریان، قم، کتاب‌خانه تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۷ ش.

۲. ریاض العلماء، ج ۱، صص ۳۴۸-۳۴۹.

سده ششم) قصیده‌ای دارد به مطلع:
صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من
ملاحسن بر همین پایه و به استقبال از خاقانی، قصیده مطول و غزایی ساخته و
پرداخته که بنابر گفته قاضی نورالله «گنجینه معانی» است با این مطلع:
هر سحر کز موج این دریای گوهرزای من
گوهر معنا دهد فکر فلک‌پیمای من
و در خلال آن چنین سروده است:
از صمیم سینه تحقیق بیرون آورم
گوهری کاندربها، خاقان ندارد پای من
لوح ابجد در کنار طبع خاقانی نهد
در دبیرستان معنی خاطر دانای من
شیخ آقا بزرگ تهرانی، شعری را که کاشی در تتبع قصیده خاقانی گفته با عنوان «هفت
نشد» ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که به همراه هفت‌بند در لکهنو به چاپ رسیده است.^۱
شعر مورد نظر آقابزرگ، همین قصیده‌ای است که در سطور بالا معرفی‌اش کردم؛ اما این
که چرا و از سوی چه مرجعی «هفت نشد» نامیده شده معلوم نیست!

کاشی، یک استثنا

چنان که پیشتر هم گفتم، ملاحسن کاشی آملی در مقام یک شاعر، اشعار بسیاری بالغ
بر حدود دو هزار و پانصد بیت دارد که همه و همه در مدح و منقبت ذوات معصوم و
بیشتر نزدیک به همه آنها راجع به امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیهم - می‌باشد. آشکار است که
این نکته، نکته‌ای خرد و بی‌اهمیت نیست؛ چه در حالی که تاریخ ادب فارسی تلاش و
رقابت مشمئزکننده خیلی از شاعران را در باریابی به پیشگاه شاهان و فرمان‌گذاران برای

گفتن مجیز اغراق‌آمیز و تعجب‌برانگیز آنان در ازای صله‌ای بی‌مقدار نشان می‌دهد، ملاحسن، این شاعر شیراؤژن و شجاع شیعی، تنها مدّاح و ستایشگر کمال انسانی در انسان‌های کاملی است که با وجود و ویژگی‌های خود، اسما و صفات حقّ متعال را در عالی‌ترین مرتبه ممکن به نمایش می‌گذارند؛ انسان‌هایی که حاقّ حقیقتند و عین فضیلت. اهمیّت این نکته هنگامی بیشتر روشن می‌شود که زمان زندگی کاشی را به یاد آوریم. شاعر ما در نیمه دوم سده هفتم و نیمه اول سده هشتم می‌زیست. این دوره، دوره‌ای است که هنوز در ایران، تشیع رسمیت نیافته بود و مذهب تسنّن شیوع و غلبه‌ای بارز داشت.

کسی چون کاشی با اعتقادات شفاف شیعی و باورهای قهرآمیز نسبت به سنّت و جماعت می‌بایست بی‌باکی و دلیری فراوانی می‌داشت تا فارغ از دغدغه‌گزند روزگار، در حقّ اهل بیت پیامبر - علیهم‌السلام - این‌گونه مدّاحی و منقبت‌سرایبی کند و فراتر از آن در تبرّی از ستیزندگان آنها به الفاظ و تعبیر گونه‌گون بکوشد:

خدایا کی بود روزی که من اندر جهان بینم

منافق را به تن لرزان، چو زهرش جان شده در بر؟

آلا ای ناصبی! چون تو به دل بغض علی داری

یقین می‌دان که بغض او ندارد جز سگ کافر

عدوی آل پیغمبر بود در لعنت داور

ز بهر آن‌که بر حیدر شدند از جهل چون عنتر

من مقتدای مارگزیده کجا برم؟

میر من آن‌که مار به فتواش کار کرد

اندر غبار جهل فرو رفت و جان بداد

آن‌کس که دشمنی شه ذوالفقار کرد

چشم بصر نداشت، از آن بر طریق جهل
در بوستانِ فضل، تبسم به خار کرد
به این ترتیب، کاشی را اگر با این خصوصیت، منحصر به فرد ندانیم، قطعاً می‌توانیم
جزو استثنائات عرصه شعر و شاعری قلمداد کنیم.

کاشی، شاعری کم‌شناخته

شاید عمده‌ترین دلیل کم‌شناختگی و عدم شهرت ملاحسن کاشی همین مهم، یعنی دوری جستن او از مراکز قدرت باشد. وقتی شاعری شاه و حاکم و فرمانگذاری را مدح نگوید، طبیعتاً هیچ تشویقی نمی‌شود و صله و پاداشی نمی‌گیرد و نام و نشان از بوق‌های پر سر و صدای قدرتمندان بر نمی‌خیزد و به گوش نمی‌رسد و مهجور و متروک و مطرود می‌ماند و می‌رود.
بنابراین، اگر کاشی برای زمان‌ها و زمانه‌ها ناآشناست نباید شگفتی برانگیزد و موجب تعجب شود.

ترکیب بند

پیش از ارائه توضیحاتی راجع به هفت‌بند کاشی، لازم به نظر می‌رسد که ابتدا تعریف ترکیب‌بند و خصوصیات آن بیان شود تا اثر دیرپا و مانای شاعر ما نیکوتر مفهوم افتد.
یکی از انواع شعر فارسی ترکیب‌بند است و آن به شعری گفته می‌شود که از چند بخش تشکیل شده باشد؛ همه در وزن یکسان و در قافیه‌گوناگون. با این توضیح که چند بیت بر یک وزن و قافیه بگویند و در پایان آن، یک بیت مقفی بیاورند که با ابیات پیش در وزن متحد و در قافیه مخالف باشد. این عمل را چند بار تکرار کنند به طوری که در فواصل همه بخش‌ها، بیتی منفرد آمده باشد. اگر ابیات فواصل با یکدیگر فرق داشته باشد آن‌نوع شعر را ترکیب یا ترکیب‌بند و بیت فاصله را بند ترکیب خوانند.
در صورتی که یک بیت در فواصل، عیناً تکرار شده باشد، آن‌نوع شعر را ترجیع یا

ترجیع‌بند و بیت فاصله را بندِ ترجیع یا بندِ گردان نامند. هر بخشِ شعر را در هر دو نوع، خانه یا بند گویند.

باید دانست که اصطلاح ترکیب‌بند و هم‌چنین نامیدن ابیاتِ فواصلِ خانه‌ها به بندِ ترجیع و بندِ ترکیب و اکثر اصطلاحات مربوط به این دو نوع شعر، پس از سدهٔ هفتم هجری رایج و متداول شده است. در قدیم، اصلاً اصطلاح ترکیب‌بند نبود و این هر دو نوع شعر را یکی شمرده، ترجیع می‌نامیدند و جمع آن را ترجیعات می‌گفتند.^۱

اهمیت عدد هفت

هفت‌بند ترکیبی است متشکل از هفت خانه یا هفت بند که به همین نام شهرت دارد. راستی چرا کاشی این ترکیب را در هفت‌بند سروسامان داده؛ نه بیشتر و نه کمتر؟ اهمیت این پرسش زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم او دو شعر دیگر هفت‌خانه‌ای به نام‌های هفت‌گنج و هفت‌رنگ^۲ نیز دارد.

پاسخ این پرسش بازمی‌گردد به جایگاه عدد هفت در فرهنگ و تمدن بشری و از آن‌جمله، آموزه‌ها و باورهای اسلامی و ایرانی.

ظاهراً قدیم‌ترین قومی که به عدد هفت توجهی ویژه داشتند سومریان بودند؛ اما این توجه منحصر به ایشان نیست. بل تمایز و برجستگی این عدد در اقوام و آیین‌ها، آداب و افسانه‌ها، اقالیم و آرمان‌های سراسر پهنهٔ خاک به نحو بارزی دیده می‌شود. در آموزه‌های اسلامی عدد هفت، موقعیت متمایزی دارد. برای نمونه: سورهٔ فاتحه را سَبْعُ المَثَانِي هم خوانده‌اند. در تعبیری، تمامت قرآن نیز سَبْعُ المَثَانِي است.

هفت سوره از سور قرآن را سَبْعُ الطُّوَال نامیده‌اند.

هفت سَبْع یکی از نام‌های قرآن می‌باشد.

هم‌چنین قرآن بر أَحْرُفِ سَبْعِه نازل شده است.

۱. فنون بلاغت و صناعات ادبی، صص ۱۸۰-۱۸۲.

۲. هر یک از بندهای ترکیب هفت‌رنگ، ملتزم به یک رنگ است و بسیار قشنگ!

قاریان مقبول که قرائتشان مَدْرک و مستند مسلمانان شمرده شد، هفت تن بودند. طواف پیرامون کعبه و نیز رمی جَمَرات، هفت بار انجام می‌گیرد. سجده در نماز با هفت عضو بدن صورت می‌پذیرد. در زبان و ادب فارسی نیز عدد هفت، اساس و شالوده بسیاری از آثار قرار گرفته است مانند:

مثنوی هفت‌پیکر یا هفت‌گنبد نظامی. هفت گنج خسرو پرویز، داستانی که نظامی در خسرو و شیرین آن را به نظم درآورده است.

تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی. هفت اورنگ جامی که مشتمل بر هفت مثنوی است. منطق الطیر عطار در بردارنده هفت وادی است. در شاهنامه فردوسی نیز هفت خان رستم، هفت خان اسفندیار و هفت واد شرح داده شده است.

علاوه بر آثار، بسیاری از لغات و اصطلاحات نیز با عدد هفت ترکیب شده که معدودی از آن‌ها چنین است:

هفت آسمان، هفت ایوان، هفت بنیان، هفت پرده، هفت پشت، هفت چشم، هفت خط، هفت دریا، هفت سین، هفت قلم، هفت کشور و هفت وادی.^۱

هفت بند کاشی

نخستین نکته‌ای که در این باره باید بگویم این‌که آقابزرگ تهرانی در ذریعه آن را با عنوان «العقود السبعة» (= بندهای هفت‌گانه) معرفی کرده^۲ و این در حالی است که هیچ یک از تذکره‌های متقدم بر آن چنین نکرده‌اند. بنده در نسخ خطی هم این عنوان را ندیدم. البته ناگفته نماند که ملاً ادهم عزلتی خلخالی در هشت بهشت، تعبیر «عقود جواهر هفت‌گانه» را برای ترکیب بند کاشی به کار برده است.

۱. نک: معین، محمد، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی» در مجموعه مقالات، صص ۲۵۳-۳۳۴.

۲. ذریعه، ج ۱۵، ص ۳۰۳.

قالب و محتوای هفت‌بند

هر یک از بندهای هفت‌گانه این ترکیب، سیزده بیت دارد (دوازده بیت در پیکره‌بند و یکی هم بمنزله بیت ترکیب) و در مجموع، نود و یک بیت است.^۱ وزن آن نیز «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» یعنی بحر زمل مثنی محذوف می‌باشد.

بیت آغازین هر یک از بندها و ویژگی آن‌ها به لحاظ قافیه و ردیف از این قرار است:
بند اول مقفّی به قافیه، آخرین حرفش ن و مطلع آن، این بیت است:

السّلام ای سایه‌ات خورشید ربّ العالمین

آسمان عزّ و تمکین، آفتاب داد و دین

بند دوم نیز مقفّی به قافیه، آخرین حرفش س با مطلع:

ای به غیر از مصطفی نایوده همتای تو کس

بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس

بند سوم مُردّف به ردیف یافته با مطلع:

ای سپهر عصمت از فرّ تو زیور یافته

آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته

بند چهارم مُردّف به ردیف مصطفی با مطلع:

ای معظّم کعبه اصل از بیان مصطفی

قبله دنیا و دین، جان و جهان مصطفی

بند پنجم مُردّف به ردیف امیرالمؤمنین با مطلع:

ای ستوده مر خدایت یا امیرالمؤمنین

خوانده نفس مصطفایت یا امیرالمؤمنین

بند ششم مُردّف به ردیف شماس با مطلع:

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس

دور دورانِ فلک دوری ز دوران شماس

۱. معلوم نشد که چرا جناب احمد منزوی در دست‌نویس فهرست خود که از سر لطف و شفقت در اختیار نگارنده گذاشت، مجموع ابیات این هفت‌بند را ۸۹ ذکر کرده است.

بند هفتم مقفی به قافیه، آخرین حرفش م با مطلع:

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام

خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام

این شعر در عین استواری، زیبا و دل‌نشین است. کاشی در جای جای آن با اشاره به آیات و روایات و رخ داده‌های گونه‌گون، تلمیحات نغز و جان‌داری ساخته است. علاوه بر آن، او آرایه‌های ادبی دیگری چون: انواع جناس، تشبیه، استعاره، تضمین، مراعات نظیر، واج‌آرایی، تضاد و جز آن‌ها را در ابیات این ترکیب به کار برده است.

شاعر ما با همه شیفتگی و ارادتی که به وجود مقدس امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - دارد در سرتاسر هفت بند خود از دایره مبانی و اصول تشیع که برگرفته از کتاب و سنت می‌باشد گامی فراتر ننهاد و همچنان متعهدانه و مقید راه پیموده است. از این رو حتی رگه‌های غلو نیز در اثر او به چشم نمی‌خورد و این، نکته‌ای به غایت قابل اعتنا و گران‌بهاست.

کاشی در هفت‌بند خود به بسیاری از مفاهیم و موضوعات مرتبط با ذات و صفات حضرت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - اشاره دارد که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین بیان کرد:

احاطه وسیع علمی و دانش غیبی، اشتراک نفس و همتایی با رسول مکرم، واقعه غدیر و اكمال دین، ولایت تشریحی، ارجحیت آن حضرت نسبت به پیامبران اولوالعزم چون موسی و عیسی - علیهم‌السلام - ولایت تکوینی، شجاعت و شهامت، عصمت، جود و بخشش ناپیدا کرانه، رفعت و بلندی قدر، دامادی پیامبر، سبقت در ایمان، ناتوانی خلق از درک و توصیف مولا، عرش آشیانی آن حضرت، شرافت بارگاه امیرالمؤمنین بر کعبه، فرمان‌بری قضا و قدر از آن وجود مقدس.

تمایز هفت‌بند نسبت به سایر اشعار کاشی

چنان که پیشتر هم گفتم، از ملاحظه کاشی آملی، اشعار بسیاری به یادگار مانده

است؛ اما شگفتی‌آور این که هفت‌بند او در میان اهل شعر و ادب آوازه و رواج و برجستگی فوق‌العاده‌ای یافته به نحوی که از سوی بسیاری از اخلاف او بمنزله انگاره و الگویی فخیم و زیبا نگریسته شده و مورد استقبال قرار گرفته است. در توضیح برجستگی و تمایز هفت‌بند نسبت به سایر اشعار ملاحسن باید گفت که این اثر طی سده‌های گذشته در ایران و هند و پاکستان و دیگر سرزمین‌ها کراراً نوشته و باز نوشته شده و میان اهل فضل و فرهنگ و فرهیختگی دست به دست گشته است. هم‌چنین از بدو ورود چاپ سنگی به مشرق‌زمین هم، هفت‌بند کاشی به شکل‌های مختلف و در قطع‌ها و اندازه‌های متفاوت به طبع رسیده است. از همین رو، در کتب تاریخ و تذکره و نیز در خلال اشعار برخی از شاعران می‌بینیم که هفت‌بند کاشی دوش به دوش سایر آثار او با هویتی مستقل و مشخص معرفی شده است.

هفت بند در تذکره‌ها

قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) در ضمن شرح احوال کاشی، این‌گونه می‌نویسد:

«و از جمله قصاید بی‌مانند او قصیده‌ای است هفت‌بند که اکثر استادان متأخرین در تتبع آن، دُر‌ها سفته‌اند و به آن لطافت تا غایت چیزی نگفته‌اند.»^۱
ملا عبدالله افندی اصفهانی (درگذشته ۱۱۲۰ / ۱۱۳۰) صاحب‌ریاض العلماء و حیا ض الفضلاء نیز درباره ملاحسن و هفت‌بند او چنین نوشته است:

«ملاحسن از اعلام جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن بوده؛ لیکن من به اثری از او دست نیافته‌ام. از آثار او هفت قصیده پارسی است که به نام هفت‌بند ملاحسن کاشی معروف است. ملاحسن قصاید مزبور را در منقبت حضرت مولا - علیه‌السلام - سروده و به خوبی از عهده برآمده است. این قصاید هم‌اکنون در میان خواص و عوام متداول است.»^۲
نکته جالب توجه و شگفتی‌انگیز این‌که در زمان و مکان زندگی مؤلف‌ریاض العلماء،

۲. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۴۹.

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۲۸.

هیچ اثری از ملا حسن در دسترس نبوده جز هفت بند او که میان خاص و عام کاملاً شهرت و رواج داشته است.

مؤلف تذکره روز روشن (پایان یافته ۱۲۹۶) را بنگرید که از هفت بند بمنزله یک اثر کاملاً معروف و شناخته یاد می کند و می خواهد صاحب آن را نیز بشناساند: «ناظم هفت بند همین کاشی است که مضامین لطیفه و مکاتیب فصیح و بلیغه از آن ناشی.»^۱

این بیان نشان می دهد که پیش و بیش از آن که فارسی زبانان با کاشی آشنا باشند، هفت بند او را می شناختند و با آن انس داشتند.

یکی از دو اثری که میرزا محمد علی مدرّس تبریزی (درگذشته ۱۳۷۳) در ریحانة الادب از کاشی نام می برد هفت بند است. او می نویسد:

«هفت بند» که هفت قصیده به زبان فارسی در مدح حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفته و از ابیات آن است:

شمار جود تو بر ناید ار شود به مثل

سپهر، کیل و قضا عامل و قدر کیال

ستارگانِ فلک سر به سر فرو ریزند

اگر برند ز دیوان هیبت تو مثال

خرد ز رفعت قدر تو قاصر است که نیست

به قدرِ قدّ تو اندازه قبایِ مقال»^۲

لازم به گفتن است که این سه بیت، از ابیات هفت بند نیست؛ بل به قصیده ای غرّاء و زیبا از ملا حسن تعلق دارد، با این مطلع:

در ابتدای جهان لطف ایزد متعال

چو می نهاد اساس جهان علی الاجمال

هفت بند در اشعار

علاوه بر تذکره نویسان، گویندگانی یافت می شوند که به لحاظ اهمیت هفت بند، در

۱. تذکره روز روشن، ص ۲۰۸.

۲. ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۳.

اشعار خود از این اثر تأثیرگذار با تجلیل و تفخیم نام برده‌اند. یکی از این شمار، نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷) است که به پیروی از ملاحسن هفت‌بندی سروده که در این دفتر موجود است. نثاری راجع به کاشی و تأثیرش در نظم ترکیب خود چنین گفته است:

حدّ آنم نیست کز مدح تو لافم، غایتش
می‌کنم گاهی به مدّاحان ماضی اقتدا
نظم این ترکیب، حدّ من نبود امّا رساند
مدح سنج خطّه کاشان به گوشم این ندا
منّت ایزد را که بر حسب المراد اتمام یافت
این مناقب کز کمال صدق کردم ابتدا
همّت کاشی - سقاک‌الله - به من دم‌ساز شد
ورنه تا من در سخن می‌لافم از حُسنِ ادا،
هرگز در بزمِ مدّاحی بدین آهنگ و ساز
از قلم بیرون نیامد هفت بندِ پرصدا

محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶) هم که در اقتفای کاشی یک هفت‌بند ساخته و در این دفتر مشاهده می‌شود راجع به شاعر ما و اثر او در یکی از قصاید خود به مطلع:
خوش آن زبان که شود چون زبان لوح و قلم
به مدح و منقبت شاه ذوالفقار، عَلم
چنین سروده است:

ببین ببین که رسیده‌ست از نعیم عطا
به بلبلان گلستانِ منقبت چه نعم!
علی‌الخصوص به سر خیلِ منقبت‌گویان
که ریختی دُرِ جنت‌بها ز نوک قلم

فصیح بلبیل خوش لهجه کاشی مدّاح
 که بوده روضهٔ آمل از او ریاضِ اِرم
 به مدح شاه عدوبندش از مهارت طبع
 چو داد سلسلهٔ هفت بند دست به هم
 اگر به سرّ خفی بود، اگر به وجه جلی
 برای او صله‌ها شد ز کلکِ غیب رقم
 به پیروی، من گستاخ هم به رسم قدیم
 به حکم شوق نهادم بر آن بساط قدم^۱
 دیگر از شاعرانی که در اشعار خود به هفت بند کاشی اشاره کرده‌اند سالک قزوینی
 (درگذشتهٔ ۱۰۸۴) است. او در قصیده‌ای که در مدح امیرالمؤمنین با این مطلع سروده:
 صبح صادق علمِ افراخت به نورافشانی تا شود مدحِ ترازِ علیِ عمرانی
 از اثر جاودانهٔ کاشی آملی این‌گونه یاد کرده است:
 در نبوت بُودش مرتبهٔ هارونی در ولایت رسدش منزلت سبحانی
 نظم افلاک پیِ منقبت منزلتش هفت بندی است ز ملاحسن کاشانی^۲
 سالک در مثنوی محیط کونین هم به دنبال نام چندی از شاعران فارسی‌زبان، ملاحسن
 کاشی و هفت بندش را بدین سان ستوده است:

حافظ همه وقت صوفیانه	در وجد آید از این ترانه
یک لقمه به این نمک نیفتاد	بر خوانِ نظامِ استرآباد
ملاحسنی که بود کاشی	بافندهٔ شعرِ خوش قماش
چون منقبت است هفت بندش	ناخن نزنم به چون و چنندش
در پلهٔ شاعری ولی بود	چون مادح مرتضی علی بود ^۳

پیروان کاشی

اقبال بلند کاشی- که لابد از صفای باطن او و خلوص و بی شائبگی اش در سُرایش

۲. دیوان، صص ۴۷۵-۴۷۶.

۱. دیوان، ص ۱۴۵.

۳. همان، ص ۶۳۸.

هفت‌بند و نتیجتاً عنایت ویژه مولایش امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - به او و اثر او نشأت گرفته است. باعث آن شد که بسیاری از شاعران و گویندگان فارسی‌زبان ایران و فراتر از آن، به هفت‌بند روی آورند و این منظومه را به دیده تأمل بنگرند و به تأسی و پیروی از آن و سازگار با ویژگی‌هایش، اشعاری زیبا و دل‌ربا خلق کنند.

این سراینندگان را می‌توان در سه دسته معرفی کرد:

۱. نخستین دسته، کسانی‌اند که به اقتضای کاشی، ترکیب‌بند یا احیاناً ترجیع‌بند ساخته‌اند. برخی از آنان دقیقاً به مانند او ترکیب خود را در هفت‌خانه، با موضوع و وزن و قافیه و ردیف مطابق با الگو ترتیب داده‌اند.

چهارده شاعری که هفت‌بند آنها در این دفتر آمده از این جمله‌اند. درباره این شاعران چهارده‌گانه، پس از این بیشتر سخن خواهیم گفت. علاوه بر ایشان، باید از کسان دیگری چون شاملو متخلص به ظفر نیز یاد کرد. مطلع هفت‌بند شاملو - که اتفاقاً استحکام و زیبایی خاصی دارد - از این قرار است:

السَّلام ای واقفِ اسرار ربِّ العالمین السَّلام ای روح پاکت همدم روح‌الامین^۱
از دسته نخستین بعضی هم با تفاوت‌هایی نسبت به هفت‌بند کاشی، ترکیب یا ترجیع خود را در کمتر یا بیشتر از هفت‌خانه، با موضوع و وزن و قافیه و ردیف هم‌سان یا ناهم‌سان سر و سامان بخشیده‌اند.

از این شمار، می‌توان به مولانا نعمتی (درگذشته ۹۶۰) اشاره کرد که ترکیبی چهارخانه‌ای با این مطلع سروده است:

السَّلام ای مظهر الطاف ربِّ العالمین مقتدای اهل ملت، ملجأ ارباب دین
سید حسن طباطبایی جوشقانی متخلص به نیاز (سده سیزدهم) نیز ترکیبی هشت‌خانه‌ای با این مطلع گفته است:

السَّلام ای آفتاب عقل و دین را آفتاب سایه حق، نور یزدان، شافع یوم الحساب

۱. هفت‌بند شاملو در نسخه خطی شماره ۲۹۳۱ کتاب‌خانه سپهسالار، صص ۷۷-۸۰ مندرج است. متأسفانه ابیاتی از بندهای ششم و هفتم این ترکیب (ظاهراً عامدانه) محو شده است. بدین رو، با حیف و حسرت، از آوردن آن در این دفتر صرف‌نظر کردم.

استقبال از هفت بند کاشی به این تعداد منحصر نمی‌شود. قطعاً کسان دیگری هم بوده‌اند که به پیروی از او هفت‌بند سروده‌اند؛ اما این آثار یا به جا نمانده و از میان رفته است یا هنوز مکشوفِ اهل پژوهش و تحقیق واقع نشده است.

مؤید این ادعا، سخن نصر آبادی (زاده ۱۰۲۷) است. او در جایی از تذکره‌اش به «حاجی جعفر، ولد حاجی میرزا محمد نطنزی» اشاره می‌کند که «طبعش خالی از قدرت و لطف نیست؛ چنانچه [= چنان‌که] هفت‌بند ملاحسن را جواب گفته و خوب گفته.»^۱ شیخ آقابرگ تهرانی، صاحب ذریعه هم مولوی سید نثار حسین عظیم‌آبادی را نام می‌برد که از معاصران بوده و هفت‌بندی دارد. آغازگر آن این است:

السلام ای سایه‌ات خورشید و زان بالاترین^۲

فراتر از این اقوال، گفته اسکندریک منشی (درگذشته ۱۰۳۴) در تاریخ عالم‌آرای عباسی است. او در فراوانی هفت‌بندگوها، گزارش جالب‌توجه و تعجب‌برانگیزی را ارائه می‌دهد: «شعرای پایتخت همایون [= قزوین] شروع در هفت‌بندگویی کرده، قریب به پنجاه شصت هفت‌بندِ غرّا به تدریج به معرض عرض درآورده شد و همگی به جایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند.»^۳

واله اصفهانی هم در خلد برین - وقتی وقایع عصر شاه طهماسب اول (جلوس ۹۳۰ - مرگ ۹۸۴) را شرح می‌دهد - همین گزارش اسکندریک منشی را باز می‌گوید:

«و هم‌چنین شعرای بلاغت شعار که در دربار عرش مدار بودند پیروی جناب مولوی [= حسن کاشی] اختیار نموده، هفت‌بند بسیار به عرض اقدس رسانیده، همگی به جوایز و صلات شاهنشاهی مفتخر و مباحی گردیدند.»^۴

۲. دسته دوم، کسانی‌اند که بر پایه هفت‌بند کاشی، مسمط مخمس پرداخته‌اند. چنان‌که بر اهل ادب پوشیده نیست مسمط اشعاری است هم‌وزن، مرکب از بخشهای کوچک که همه در وزن و عدد مصراع‌ها یکی و در قوافی مختلف باشند؛ مثلاً در ابتدا، پنج مصراع بر یک وزن و قافیه بگویند و در آخر، یک مصراع بیاورند که در وزن با

۱. تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۵۸۳.

۲. ذریعه، ج ۲۵، ص ۲۳۲.

۳. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۳.

۴. خلد برین، ص ۴۷۴.

مصراع‌های قبل یکی و در قافیه مختلف باشند. از مجموع آن شش مصراع، یک بخش تشکیل می‌شود که آن را به اصطلاح شعرا، یک لَخت یا یک رشته از مسمط گویند و در رشته دوم، باز بر همین منوال عمل کنند و رشته‌های دیگر را نیز همین‌گونه سامان دهند تا آخر مسمط که باید ده - دوازده بار و بیشتر تکرار شوند. نمونه گفته شده، مسمط شش مصراعی یا مسمط مسدس نام دارد.

ممکن است عدد مصراع‌های هر لَخت، کمتر یا بیشتر از شش مصراع باشد. پس به شماره مصراع‌ها مثلاً آن را مسمط مثلث (= سه مصراعی)، مربع (= چهار مصراعی)، مخمس (= پنج مصراعی) می‌خوانند.^۱

به هر روی، بنابر گزارش فهرست‌ها و تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبی، شاعران چندی بوده‌اند که به تخمیس هفت‌بند کاشی دست یازیده و اشعار زیبا و استواری را آفریده‌اند. شما در پیوست این دفتر، یکی از این تخمیس‌ها را که متعلق به محمدرضا خان شاملو است، ملاحظه می‌کنید.

۳. دسته سوم از پیروان کاشی آملی، کسانی‌اند که به تضمین هفت‌بند او همّت گماشته و در قالب ترکیب‌واره شعر سروده‌اند.

جالب توجه این‌که این تضمین‌ها در برخی از نسخ خطی ملمع نام گرفته‌اند. ملمع، اصطلاحاً به شعری گفته می‌شود که به دو زبان مثلاً فارسی و عربی سروده شده است. در توجیه این نام‌گذاری می‌توان گفت که ملمع در این کاربرد، شعری است تراوش یافته از دو ذهن نه سروده شده به دو زبان!

من در پیوست این دفتر، یک نمونه از این تضمین‌ها را که اثر طبع یک شاعر ناشناخته است آورده‌ام.

دو شرح بر هفت‌بند

تا از این فصل خارج نشده‌ایم، ذکر یک نکته دیگر راجع به پیروان کاشی لازم به نظر می‌رسد. در خلال کاوش‌هایی که انجام می‌دادم به دو شرح بر منظومه هفت‌بند برخوردیم به نام‌های معادن الرضا و هشت بهشت یا قبرنامه.

۱. فنون بلاغت و صناعات ادبی، صص ۱۷۲-۱۷۳.

معادن الرضا

این شرح متعلق به اصغر حسین، ظاهراً یکی از فارسی‌زبانان شبه‌قاره است و در ۱۹۲ صفحه، در لکهنو نگارش یافته و در کتاب‌خانه مجلس به شماره ۱۴۱۲۰ نگه‌داری می‌شود.

مؤلف معادن الرضا شرح خود را با یک مقدمه آغاز می‌کند و سپس وارد توضیح و تفسیر هفت‌بند می‌شود؛ به این ترتیب که هر بیت آن را می‌آورد و درباره تک‌تک واژه‌هایش سخن می‌گوید و بعد مفهوم کل بیت را بیان می‌کند. اصغر حسین دست آخر با یک خاتمه کوتاه این شرح را به پایان می‌برد.

آغاز کتاب معادن الرضا چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم کلامی که مطلع و مقطعش به حلیه معانی رفیع مُحَلّی و مزین است و ثناء علامی که عندلیب لسان را به هزاران لغات، ناطق و مترنم گردانید؛ بیانی که نظم و نثرش به جلوه معانی بدیع، متجلی و روشن است. حمد، طراحی که در زمین تکوین، یاسمن‌زار مضامین رنگین شکفانید. قادر یکتایی که بندبند هفت فلک بلند را ثوابت قوت کامله‌اش بسیار نمود [...] بالجمله در اوان مطالعه کتب محبان دینی و مؤمنان یقینی، کلامی به نظر آمد که به مشاطگی زبده زمین و زَمَن، به فضل حق ناشی^۱، مولانا کمال‌الدین حسن کاشی در مدح شهنشاه دو سرا از نقاب خفا به عرصه صحیفه، قدم جلوه‌گری نهاده و به زبان عذب‌البیان فارسی داد خوش کلامی داده...»

انجام معادن الرضا از این قرار است:

«هم درین حین، هاتف غیبی منظومه تاریخ به اتمام رسانید و بر کلام خیرالتیام اختتام گردانید. رباعی:

شکر خدا که ختم شد شرح متون هفت‌بند

از مدد امیر من، نعت علی مرتضی^۲

خواست طبیعتم ز فکر، سال تمام و نام آن

هاتف غیب چون شنید گفت: معادن الرضا

۱. متن: ناسی.

۲. متن: نعمتی علی مرتضی.

سنة ۱۱۹۶. لله الحمد و المنة و لرسوله الصلاة و التحية.»

چنان‌که شارح در این رباعی اظهار کرده، معادن الرضا هم نام این شرح است و هم بر طبق حساب جُمَّل، تاریخ اتمام آن که سال ۱۱۹۶ باشد.

هشت بهشت یا قنبرنامه

این شرح، از آن عارف و شاعر آذربایجان، ملا ادهم واعظ عزلتی خلخالی (درگذشته ۱۰۵۲) می‌باشد. او این شرح را در جواب خرده‌گیری بعضی معترضان بر یکی از ابیات هفت‌بند کاشی نگاشته است. در مقدمه آن، پس از خطبه‌ای نسبتاً مفصل می‌خوانیم:

«چنین گوید خاکسار کم‌ترین خاندان رسالت و معتقدترین سلاله دودمان ولایت، احقر فقرا و افقر مساکین، اقل عبادالله العلی، ادهم واعظ متخلص به عزلتی که این دردمند بی‌بضاعت و مستمند کم‌استطاعت، حسب الاقتضاء احادیث سلسله نبوت و امامت و استدعای عزیزی از یاران صاحب درایت و دوستان جانی و ایمانی و هیجان شوق روانی و غلیان ذوق خیال، به تتبع هفت‌بند مؤمن خالص النیه [و] صحیح العقیده مولانا حسن کاشی آملی - علیه‌الرحمه - قیام و اقدام نمودم [...] یکی را از مردم روزگار و ابنای زمان که به استماع آن اشتغال داشته به خاطر چنین خطور و عبور کرده که فلانی درین عقود جواهر هفت‌گانه، زیاده از علو شأن و ارتفاع مکان آن امیران و بزرگواران حرف زده است. خصوصاً درین بیت که بیت:

روح قدسی، پاسبان بر آستان قنبرت عرش، دهلیز سرایت یا امیرالمؤمنین.»

چنان‌که معلوم افتاد ملا ادهم، این شرح را در ذیل بیت مذکور قلمی کرده است؛ اما با کمال تعجب باید گفت که این بیت در هفت‌بند کاشی موجود نیست! به این ترتیب، شارح در باب بیتی قلم‌فرسایی و سخن‌پردازی کرده که اساساً در سروده ملاحسن دیده نمی‌شود.

ناگفته نماند که در این شرح، آیات و روایات و اشعار و امثال زیادی بر سبیل استشهاد به چشم می‌خورد و مطابق با مذاق شارح، رنگ و بوی عرفانی غلبه‌ای بارز دارد.

نسخه هشت بهشت یا قبرنامه به قطع رحلی بزرگ و خط زیبا و پخته نستعلیق، دارای ۷ برگ در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۰۲۳ نگه‌داری می‌شود.

هفت بند در قلمرو خوش‌نویسی

وسعت حضور و میزان نفوذ هفت‌بند کاشی‌آملی در گذشته، فراتر از عرصه ادبیات، شامل هنر خوش‌نویسی هم شده است.

در خلال نگارش این پیش‌گفتار، قضا را چنان افتاد که روزی نزد دوستی هنرور، مرقعی مشتمل بر هشت قطعه را مشاهده کردم. روی هر قطعه، ابیاتی به خط نستعلیق، چنان زیبا و پخته جلب نظر می‌کرد که هر بیننده‌ای را به حیرت وامی‌داشت. بلافاصله دریافتم که آن‌ها، پاره‌هایی از هفت‌بند کاشی‌آملی است. پس از پرس و جو و پی‌گیری معلوم شد که آن مرقع به خامه خوش‌تراش آقا فتح‌علی شیرازی (قرن ۱۳)^۱ یا بنا به قولی دیگر، محمد حسین شیرازی (قرن ۱۲) قلمی شده است.^۲

هفت بندهایی با موضوعات دیگر

از این‌ها که بگذریم، ترکیب‌ها و احیاناً ترجیع‌هایی نیز یافت می‌شوند که هفت‌بند دارند و اکثر آنها به همین نام، نام بردار؛ اما در ستایش سایر ذوات معصوم: پیامبر و نوادگان آن‌حضرت یا راجع به حکام و سلاطین یا موضوعاتی دیگرند. مانند هفت‌بند زیبای جامی (ترکیب)^۳، هفت‌بند مظفر علیشاه، میرزا محمد تقی کرمانی متخلص به مشتاق (ترجیع)^۴ و هفت‌بند عزیز لکهنوی^۵ که همه در منقبت حضرت ختمی مرتبت است. هم‌چنین هفت‌بند حکیم مشرقی شیرازی (ترکیب)^۶ و هفت‌بند حاج باقر لاهیجانی^۷ که در سوگ و مرثیه حضرت سیدالشهدا - علیه‌السلام - است.

۱. فهرست کتابخانه مجلس، تهران، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. این مرقع به اهتمام آقای احسان الله شکر اللهی طالقانی در پیام بهارستان، دوره دوم، سال اول، شماره ۱ - ۲، پاییز - زمستان ۱۳۸۷، صص ۳۱۱ - ۳۲۸ چاپ شده است.

۳. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۲۳۲۹. ۴. نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، شماره ۵۰۲۵.

۵. دست‌نویس فهرست احمد منزوی. ۶. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶.

۷. ذریعه، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

ایضاً «هفت‌بند سیدی در پاسخ مرحوم کاشی» (ترکیب)^۱ که در مدح حضرت ثامن الحجج - علیه‌السلام - است.

نیز هفت‌بند (ترکیب) در ستایش حضرت صاحب‌الامر - سلام‌الله‌علیه - در همین گستره، لعنیه (= نفرین‌نامه) هایی هم وجود دارند که در قالب هفت‌بند و به اقتضای کاشی گفته شده‌اند.

از جمله آنها می‌توان به اشعاری از شاعری با تخلص حاجی (پیش از ۱۱۰۰) و میرفدا علی صاحب نیشابوری متخلص به تنها (پیش از ۱۲۶۴)^۳ ارجاع داد. صاحب‌روضات‌الجنات نیز به یکی دیگر از این سراینندگان اشاره می‌کند.^۴ دو نمونه از هفت‌بندهایی که در موضوعات دیگرند:

هفت بند شفا، سروده محمدحسین بلندشهری که «منظومه‌ای است در سلطنت کالیپ علی^۵». حکیم اسودی هم در معرفتی منصور حلاج، منظومه‌ای در قالب مثنوی با «دویست و اندی بیت» سروده و آن را هفت‌بند حلاج نامیده است.^۶

تا آن‌جا که من کاوبده‌ام، عنوان هفت‌بند برای ترکیب‌بندهای هفت‌خانه‌ای و حتی فراتر از آن، برای هر شعری که متشکل از هفت پاره و بخش باشد، اساساً با تولد هفت‌بند کاشی آملی و حضور آن در آوردگاه شعر، رایج و متداول شد.

گزارش کار

اواخر سال ۱۳۸۳ در پی ظهور یک بیماری دشوار درمان، در بیمارستان بستری شدم. صبح یکی از همان روزها با توسل به پیشگاه اعلی‌جناب ابوتراب، حضرت مولی‌الموحدین، یعسوب‌الدین، امام‌المتقین، امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - به ناگاه انجام یک نذر پس از بهبود به ذهنم خطور کرد. متعلق آن نذر با همه ویژگی‌هایش یک‌جا در

۱. نسخه خطی کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۲۷.

۲. نسخه خطی کتاب‌خانه مجلس، شماره ۱۳۴۶۳، هامش صص ۴۱۵-۴۲۱.

۳. نسخه خطی کتاب‌خانه آستان قدس، شماره ۱۸۹۸۲.

۴. روضات‌الجنات، ج ۲، ص ۲. دست‌نویس فهرست احمد منزوی.

۵. اوصاف‌الأشراف، ص ۱۱۶۱.

مخیله ام جان گرفت: تألیف یک کتاب. فی المجلس و در همان لحظات، نامش نیز بر پیشانی کتاب نشست: هفت بند، هفتاد بند.

مراد از هفت بند، ترکیب کاشی است و منظور از هفتاد بند، بندهای پرشماری است که از گردهم آیی هفت بندهای اخلاف کاشی حاصل می آید. بدین رو هفتاد، حکایتگر کثرت - و نه تعداد - بندهاست.

بهار سال بعد - وقتی که هنوز بیماری از پیکرم رخت برنسته بود - بنابر توصیه خواجه اهل راز، حافظ شیراز:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که خواجه خود روش بنده پروری داند
به ادای نذر مصمم شدم.

باری، بنابر گمانه زنی اولیه ام، چنین می نمود که برای دستیابی به هفت بند کاشی و پیروان او پیش و بیش از هر جای دیگر می بایست حوزه مخطوطات را وا می رسیدم. از این رو، ابتدا با ملاحظه فهرست های نسخ خطی کتابخانه های بزرگ و کوچک سراسر ایران و حتی خارج از آن و کاوش و جست و جو در آن ها کارم را آغاز کردم. پس از یافتن سرنخ ها، به بسیاری از آن کتابخانه ها چون: مجلس، دانشگاه، ملک، ملی، سپهسالار، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در تهران، مرعشی و مرکز احیای میراث اسلامی در قم و آستان قدس رضوی در مشهد سرزدم و ده ها، جنگ و رساله مفرد را از نظر گذراندم.

کتابخانه هایی هم در برخی از شهرهای دیگر، مانند تبریز وجود داشت که بنابر گزارش فهرست ها می توانست یاریگر من باشد. اگر هم شعری در اختیارم نمی گذاشت، اطلاعات ارزشمندی برایم داشت. در این گونه موارد نیز از لطف بعضی از دوستان بهره مند شدم.

البته از دیوان ها و تذکره های چاپ شده قدیم و جدید هم نمی بایست غفلت می کردم. بدین لحاظ انبوهی از آنها را نیز نگریستم.

سرانجام جست و جو

نتیجه در سرانجام جست و جو، یافتن چندین و چند نسخه خطی از هفت بند ملاحسن

کاشی آملی بود که این بنده، سه فقره از آنها را برای مقابله و فراهم آوردن یک متن منقح از هفت بند کاشی برگزید.

مشخصات نسخ دربردارنده این سه فقره بدین قرار است:

الف. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶ با کتبه نوشت «ج» و حاشیه آن با «ج حا».

ب. نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹ با کتبه نوشت «ر».

ج. نسخه خطی کتابخانه سنا، شماره ۸۴۵ با کتبه نوشت «س».

هم‌چنین چهارده هفت‌بند زیر را یافتم که پسینیان ملاحسن به پیروی از او ساخته و پرداخته‌اند. نام این شاعران به همراه مشخصات نسخه یا نسخه‌هایی که مشتمل بر شعر آنان بوده و مورد استفاده مؤلف این دفتر قرار گرفته بر حسب زمان زندگی عبارت است از:

۱. سلیمی تونی (درگذشته ۸۵۴)

از مدّت‌ها قبل، نیمی از بند سوم و بندهای چهارم، پنجم، ششم و هفتم شعر سلیمی را در لابه‌لای نسخه خطی ۷۵۹۴ کتابخانه مجلس دیده بودم؛ اما علی‌رغم اهمیت آن به لحاظ داشتن کمترین فاصله زمانی با هفت‌بند کاشی، ناگزیر بر آن چشم پوشیدم تا این‌که یکی از رفقای افغانی اهل تشیع که دوستدار کتاب است و آگاه از تألیف این دفتر، از سفر به موطن خود بازگشت و در کمال شگفتی مژده داد که سه بند آغازین شعر سلیمی و نیمی از بند چهارم آن را در بیاض یکی از هم‌شهریهایش یافته و برایم آورده است. این رخ‌داد به نحوی بارز، اعانت خدای متعالی و عنایت و کرامت مولی‌الموالی را نشان می‌داد که شامل این کهن‌بنده شد.

به این ترتیب، هفت‌بند سلیمی به مدد نسخه مجلس و بیاضی از افغانستان، صورت کمال پذیرفت و پس از تصحیح در این دفتر جای گرفت.

۲. صدقی استرآبادی (درگذشته ۹۵۲)

نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۲۴۰۱، صص ۷۱-۷۹.

۳. محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶)
۴. نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷)
- رستاخیز، سیدعباس، منتخب‌الاشعار فی مناقب‌الابرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲، صص ۵۶۰-۵۶۳.
- نسخه خطی کتابخانه ملی، شماره ۴۵۸، صص ۴۴-۵۰.
- نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۴.
- نسخه سنگی مورخ ۱۳۰۴، چاپ هندوستان.
- یادآور می‌شوم که هفت‌بند محتشم کاشانی در چاپهای مختلف دیوان او که به کوشش کسانی چند صورت پذیرفته^۱ دیده می‌شود؛ اما از آنجا که متأسفانه مغلوط و نامعتمد است، این بنده آن را به مدد نسخ نامبرده تصحیح کرد و در این دفتر نشاندم.
۵. عرفی شیرازی (درگذشته ۹۹۹)
- نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹، صص ۶۰۹-۶۱۴.
۶. ملا علی صابر تبریزی (سده ۱۲ یا پیشتر)
- نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی شماره ۵۸۹، صص ۶۲۰-۶۲۵.
۷. میرحیدر معمای کاشانی متخلص به رفیعی (درگذشته ۱۰۲۵)
- نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۳۳۴، صص ۷۵-۷۷.
۸. فیاض لاهیجی (درگذشته ۱۰۷۲)
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، دیوان، امیربانوی کریمی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش، صص ۱۴۷-۱۵۱.
۹. حاجی فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱)
- نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۴۶۴.

۱. نک:

- محتشم کاشانی، هفت دیوان، به اهتمام عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۹۸.
- محتشم کاشانی، دیوان، به اهتمام مهرعلی گرکانی، بی‌جا، محمودی، ۱۳۴۴ ش، صص ۳۰۱-۳۰۵.

۱۰. مقبل اصفهانی (درگذشته ۱۱۵۷)
رستاخیز، سید عباس، منتخب‌الاشعار فی مناقب‌الابرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی،
۱۳۸۲ ش، ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۶.
۱۱. حزین (سده ۱۲ و ۱۳)
نسخه خطی کتابخانه مرکزی تبریز، شماره ۲۹۹۹.
۱۲. مفتی احسن (سده ۱۳ یا پیشتر)
نسخه خطی کتابخانه مجلس شماره ۱۴۳۰۷، صص ۱۲۲-۱۲۴.
۱۳. میرفدا علی صاحب متخلص به تنها (سده ۱۳ یا پیشتر)
دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره‌های: ۲۷۹۸۹ (تحریر ۱۲۶۴) و
۱۸۹۸۲ (کتابت سده ۱۳). در این هر دو نسخه، سه هفت‌بند از همین شاعر موجود
است که من یکی از آنها را برگزیدم و پس از تصحیح در این دفتر آوردم.

تاریخ و جغرافیای هفت‌بندها

چنان که می‌بینیم تاریخ سُرایش این هفت‌بندها از یک سده بعد از دوران ملاحسن کاشی آغاز می‌شود و تا روزگار ما پیش می‌آید.

جغرافیای این هفت‌بندها هم گسترده و وسیع است؛ چه علاوه بر نوردیدن شرق تا غرب ایران، به فراسوی این سرزمین هم رسیده است. حضور دو شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره: مفتی احسن و تنها بمنزله دو نمونه از خیل این دست شاعران، همین نکته را خاطر نشان می‌سازد. این تاریخ و جغرافیا، تأثیر شگرف و پر دامنه هفت‌بند کاشی را در پهنه ادب فارسی به لحاظ زمان و مکان نشان می‌دهد.

پیروی و الگوپذیری شاعران هفت‌بندگو آشکارتر از آن است که به توضیح و نشان دادن نمونه نیاز داشته باشد. همه این شاعران - بدون استثنا - بسیاری از الفاظ و تعبیر کاشی را در هفت‌بند خود تکرار کرده‌اند و بیشترین آنها، مصراع یا بیت و حتی ابیاتی را از کاشی در شعر خود بر سیاق تضمین آورده‌اند.

برخی از آنها در خلال شعر خود، از کاشی نام برده‌اند و بعضی نه. البته کسانی که نامی از کاشی ذکر نکرده‌اند، تنها به دلیل فرط ظهور و حضور کاشی در شعرشان بوده است.

بندهای تعدادی از ترکیب‌ها، متساوی‌الابیات است و در مابقی، این برابری دیده نمی‌شود. ناگفته پیداست که همه این اشعار از یک وزن و وجاهت برخوردار نیستند؛ بل برخی بر بعضی به لحاظ استحکام و استواری معنایی یا زیبایی و ظرافت لفظی رُجحان و برتری دارند.

پاره‌ای از هفت‌بندها دارای بن‌مایه‌های عرفانی‌اند و طبیعتاً اصطلاحات این حوزه هم در آنها بیشتر یافت می‌شود.

نباید از ذکر این نکته نیز غفلت ورزید که در برخی از ابیات این ترکیب‌ها، نسبت به ساحت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - غلو راه پیدا کرده است. با این توضیح که یا مرتبه علوی از مقام نبوی فراتر دیده شده یا برای حضرتش ویژگی‌هایی ورای مخلوق لحاظ شده است: اما به هر روی، تمامی آنها به تبعیت و تأسی از کاشی و هفت‌بند او در مدح و منقبت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - و توجه و توسل به حضرت ایشان سروده شده‌اند.

پیوست

در بخش پیوست این دفتر، یک نمونه از تخمیس‌هایی که به اقتضای هفت‌بند کاشی از سوی محمدرضاخان شاملو گفته شده و یک نمونه از تضمین‌ها را که متعلق به شاعری ناشناخته است آورده‌ام تا خواننده گرامی با حال و هوای این‌گونه اشعار نیز که در پیش‌گفتار درباره‌شان سخن گفتم بیشتر آشنا شود.

روش تصحیح

چنان‌که به تفصیل از نظر گذشت، اکثر اشعار این دفتر را از جُنگهای خطی برگرفتم. مأخذ سه شعر، بیش از یک نسخه بود. از این رو، آن سه به روش مزجی یا قیاسی تصحیح شد.

مأخذ ده شعر، تنها و تنها یک نسخه بود. برخی از آنها به قدری ناخوانا و مغلوط می‌نمود که برای رفع ابهامها بارها به اصل نسخ مراجعه کردم و با متخصصانی چند به رایزنی پرداختم. دو شعر دیگر نیز گرچه از کتاب چاپی برگرفته شد؛ اما متأسفانه اغلاطی مُخل داشت. این دوازده شعر را به روش اجتهادی تصحیح کردم.

سیاس‌نامه

بسیار شادمانم از این که در انجام و اتمام این دفتر توفیق یافتم. بی‌گمان، همه این توفیق، اهدا و ارمغان خدای بزرگ و مهربان به این بنده ضعیف و ناتوان است که با الطاف و عنایات حضرت ملک‌پاسبان، عرش‌آشیان، امیرمؤمنان قرین و همنشین گردید. پس او را شاکرم و بر آستانه حضرت ایشان جبین و جبهه می‌سایم.

سپس از کسانی که در تألیف دفتر حاضر به هرگونه یاریگرم بودند و نامشان در این پیش‌گفتار به اشاره یا تصریح ذکر شده مانند مسئولان بخش خطی همه کتاب‌خانه‌ها در جای جای ایران سیاس می‌گزارم.

از آقایان: ناصر گلباز (رئیس شرکت نمایه)، عبدالحسین طالعی، محمدحسین عبدالحسین‌زاده و علی اصغر شاطری- که موجبات دسترسی این بنده را به برخی از نسخ خطی فراهم آوردند- تشکر می‌کنم.

هم‌چنین نام استاد عبدالحسین حایری را بزرگ می‌دارم که برای رفع شماری از ابهامات نسخ خطی کوشیدند.

دوست دیرین، جناب سیدعلی رضوی و رفیق شفیق، آقای رضا بیات نیز این دفتر را پیش از چاپ با دقت خواندند و راه‌گشایی‌هایی کردند و پیشنهادهای خوبی دادند. تلاش آن‌ها را ارج می‌نهم.

آقایان عبدالصاحب طهماسبی و دکتر محمدرضا فخر روحانی چکیده فارسی را به عربی و انگلیسی بازگرداندند. سپاسشان می‌گویم.

دست آخر از خانم خوش‌نشین برای همه زحماتی که در حروف‌نگاری این دفتر

متحمّل شدند و حوصله و دقتی که در این مسیر به ظهور رساندند صمیمانه تقدیر می‌کنم.

از پروردگار دهشگر و دادار، تندرستی و توفیق روزافزون همه این گرامیان را می‌خواهم و آرزو مندم که ایشان مشمول عنایات ویژه حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - قرار گیرند.

سعید هندی

تهران - بیست و پنجم دی هزار و سیصد و هشتاد و چهار خورشیدی
غدیر هزار و چهارصد و بیست و شش مهبی

بند اوّل

السّلام ای سایهات خورشید ربّ العالمین
مفتی هر چار دفتر، خواجه هر هشت خُلد
مقصد تنزیل بَلَّغْ، مرکز اسرار غیب
عالمِ علمِ سَلُونِی، شهبوار لَوْ كُشِفْ
صورت معنی فطرت، باعث ایجاد خلق^۴
صاحب یُوفُونَ^۶ بِالنُّدْرِ، آفتاب انّما
در جهان، از روی حشمت^۷، چون جهانی در جهان^۸
کاتب^{۱۱} دیوان امرت موسی دریا شکاف
از عطای دست فیاض تو گردون مستفیض^{۱۲}
ناشیده از زمانِ مَهْد^{۱۴} تا باقی عمر
نقش‌بند کاف و نون از دُور فطرت تا کنون

آسمان عزّ و تمکین، آفتاب داد و دین
داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین
مطلع^۱ یتلوه شاهد، مقطع^۲ حبل المتین
ناصر حق، نصّ پیغمبر^۳، امام راستین
اشرف اولاد^۵ آدم، نفس خیرالمسئین
قُرّة العین لَعَمْرُکَ، نازش روح الامین
بر زمین^۹، از روی رفعت، آسمانی بر زمین^{۱۰}
پرده‌دار بام قصرت عیسی گردون‌نشین
وز ریاض نزهت^{۱۳} طبع تو رضوان خوشه‌چین
بی‌رضای حق، ز تو حرفی کرام‌الکاتبین
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش‌مبین

۳. س: نفس پیغمبر

۶. س: اوفون

۹. ر، س: در زمین

۱۴. ر، س: از اوان عهد

۱. س: مقطع

۴. ر: معنی ایجاد خلق؛ س: مفتی ایجاد حق

۵. ج: سرفراز نسل؛ ج: حا: بهترین نسل؛ ر: سرور اولاد

۷. س: از راه حجّت

۸. ج: جهان اندر جهان

۱۱. ج: حاجب؛ ج: حا: صاحب

۱۳. ج: گلشن؛ ج: حا: نکبت

۱۰. ر: در زمین

۱۲. ج، ر: دریا مستفیض

مِثْلِ تُو، چُون شِبْه ایزد، در همه حالی مُحال^۱ و ر بَوْد مَمکن، نه اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین
 آن که^۲ مَدَّاحِش خدَا، همدَم رسول اللّٰه بَوْد
 گر کسی همتاش باشد^۳ هم رسول اللّٰه بَوْد

بند دوم

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس
 کیست^۴ با قدرت سپهر و چیست^۵ با رای تو مهر؟
 کاروان سالار جاهت^۷ چون کند آهنگ راه
 مُهره مهر از گلوی چرخ^۸ برنارد فلک
 با شکوه صولتت دستان نیاید^۹ در شمار^{۱۰}
 قوت^{۱۱} بازوت گر رستم^{۱۲} بدیدی در مصاف
 گر دل دریا شکافت^{۱۴} موج برگردون زند
 گر شکوهت را^{۱۶} به میزان معانی برکشند
 اندر آن^{۱۷} میدان که مردان سعادت جوی را
 نَشْتَر شمشیر شیران^{۱۹} روی بر شریان^{۲۰} نهد
 خلق هفت اقلیم اگر آن روز هم دستان شوند^{۲۱}
 از میان مشرق میدان برآیی مهروار^{۲۴}

بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس
 آن ز قدرت مستعار و این^۶ ز رایت مقتبس
 چرخ را بر دست پیشاهنگ بندد چون جرس
 گرنه از مهر تو آید صبح صادق را نفس
 در بر عنقای مُغرب، کی شکوه آرد مگس؟
 مرغ روحش در زمان^{۱۳} از بیم بشکستی قفس
 لَجَّة گردون در آن گردان^{۱۵} نماید هم چو خس
 از ره خفت کم آید بوقبیس از یک عدس
 از ره مردی^{۱۸} عنان از دست بزاید فرس
 چون طیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجَس
 از ره مردی^{۲۲} نیارد پا به میدان^{۲۳} تو کس
 رایت دولت ز پیش و آیت نصرت^{۲۵} ز پس

صورتی گردد مجسم فتح؛ گوید آشکار:

لَا قَتْنِي إِلَّا عَلِي لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

- | | | |
|----------------------------------|--|-------------------------------|
| ۱. ج: در همه حال و محال | ۲. ر، س: هر که | ۳. ر: همتاش جوید |
| ۴. ج حا، س: چیست | ۵. س: کیست | ۶. ج: این / آن |
| ۷. س: کاروان سالار رایت | ۸. ر، س: از گلوی صبح | ۹. س: رستم نیارد |
| ۱۰. ر: بازویت / در مصاف | ۱۱. ر: صولت؛ س: ضربت | ۱۲. ج: اگر دستان؛ س: اگر رستم |
| ۱۳. ر: بی‌گمان | ۱۴. ج، ر: عطایت؛ س: شکوهت | ۱۶. س: صولتت راگر |
| ۱۵. ر: بدان گردان؛ س: در آن دریا | ۱۸. ر: از سر مستی | ۱۹. س: شمشیر ردان |
| ۱۷. ج: هم در آن | ۲۱. ج حا: ر: چون دستان شوند | |
| ۲۰. ج: روی بر شیران | ۲۳. ر: ندارد پای دستان؛ ج: تاب دستان، س: پای میدان | |
| ۲۲. ر، س: از سر مردی | ۲۵. س: آیت نصرت / رایت دولت | |
| ۲۴. س: مردوار؛ ر: برآید مردوار | | |

بند سوم

ای سپهر عصمت از فرّ تو^۱ زیور یافته
بر امید مهر^۲ رویت دست نقّاش ازل
هر که دست را به دریا کرد نسبت، بی‌گمان
از غبار درگه چرخ احترامت آشکار
آن که^۳ اندر آفرینش لاف بالایی زده^۴
بازِ قدرت^۵ هر کجا بال جلالت^۶ کرد باز
روز فتح‌الباب ابر دست دریا فیض^۷ تو
هر که مهر مهر تو بر صفحه جان نقش کرد^۸
آن که^۹ دست حاجتی بر جود تو برداشته^{۱۰}
ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
با صفای گوهر پاک تو گردون سالها
با خدا و مصطفی رای تو یکرو داشته

گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب

تا ابد حوّا سترون بودی و آدم عزب

بند چهارم

ای معظّم کعبه اصل از بیان مصطفی
از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان^۱
قبله دنیا و دین، جان و جهان مصطفی
تا نهادی لب به صورت در دهان^۲ مصطفی

۱. ج: عزّت از تو نور؛ ر: نور تو؛ س: عزّت از نور تو
۲. س: هر که
۳. ج: چرخ؛ ر: جودت؛ س: حیرت
۴. ج: طایران صدره
۵. ر: جان کرد نقش
۶. ج: بر جود تو دست حاجتی برداشته
۷. س: اخضر
۸. س: بر دهان
۹. ج: س: نقش؛ ر: مثل
۱۰. ر: رفعتش
۱۱. ج: حا: بال سعادت
۱۲. س: گاه فتح‌الباب / دریا صید؛ ر: دریا بار
۱۳. ر: دست خود را تا قیامت
۱۴. س: آب حیوان
۱۵. س: شد دهانت
۱۶. س: بر دهان

ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس^۱ تیغ آن^۳ ابری است در یادل که فتح‌الباب آن^۴ تا سپهر شرع او^۵ پر نور شد هرگز نتافت^۶ رهروانِ عالمِ تحقیقِ حق^۷ نابرده راه رفعت^۹ بالای امکان صورتی^{۱۰} ناممکن است گرچه در عالم به اقبال تو- شاها- کرده‌ام لاف مدّاحی در آن حضرت نمی‌یارم زدن^{۱۵} از بیان^{۱۷} خلق برناید صفات ذات تو عرض حاجت^{۱۹} بر تو حاجت نیست؛ می‌دانی یقین^{۲۰} مَنّت خلقم^{۲۱} به جان آورد؛ لطفی^{۲۲} کن، مرا روی رحمت برمتاب- ای کام جان- از روی من^{۲۴} حرمت جان پیمبر^{۲۵}، یک نظر کن سوی من

بند پنجم

ای گزیده^{۲۶} مر خدایت، یا امیرالمؤمنین خوانده نفسِ مصطفایت، یا امیرالمؤمنین گردنِ دهر را آورده سرها زیر حکم^{۲۷} بازوی زورآزمایت، یا امیرالمؤمنین

- | | | |
|---|------------------------------|--|
| ۱. ج: غیر تو کس | ۲. س: تا نهادی | ۳. س: تیغ تو |
| ۴. ج: ر: فتح‌الباب او | ۵. ج: حا: چرخ ازو؛ س: شرع را | ۸. ج: حا: بر |
| ۶. ج: حا، س: دیگر نیافت | ۷. س: تحقیق را | ۱۱. ج: گر بود |
| ۹. س: رفعتی | ۱۰. ج: صورت | ۱۴. ج: حا، ر: روزی |
| ۱۲. ج: آن تو | ۱۳. ر: حسان کرده | ۱۸. س: الاجز |
| ۱۵. ر: نمی‌آرم در این حضرت زدن؛ س: نمی‌یارم زدن در مدحت | ۱۷. ر، س: از زبان | ۲۳. ر، س: از مَنّت خلقم |
| ۱۶. ر، س: از زبان مصطفی | ۲۰. ج، س: می‌دانی که چیست | ۲۵. ج: جان محمد را |
| ۱۹. س: رفع حاجت | ۲۲. ر: رحمی | ۲۷. ر: زیر خاک؛ ر: حا: گر زمین را حلقه بودی ز جا برداشتی |
| ۲۱. س: مَنّت خلقان | | |
| ۲۴. ج: روی همت / بر روی من | | |
| ۲۶. ج: حا: ای ستوده | | |

خازنانِ کانِ گوهر کیسه‌ها بردوخته^۱ از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد^۲ آن چه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود و بس بس که لعل اندر دلِ کان، خاک بر سر کرده‌است^۳ مدح را شایستهٔ ذات تو ایزد^۴ گفت و بس خاطر هم چون منی شوریده خاطر کی کند آن چه تو شایستهٔ آنی ز روی عزّ و جاه^۵ با همه بالانشینی، عقلِ کُل نابرده راه گر بُدی بالاتر از عرش برین، جای دگر ما همه از درگه لطفت گدایی می‌کنیم

روز بازار سخایت، یا امیرالمؤمنین
پیش خُلقِ جان‌فزایت، یا امیرالمؤمنین
از لبِ معجزنمایت، یا امیرالمؤمنین
از دل دریا عطایت، یا امیرالمؤمنین
کیست تا گوید ثنایت، یا امیرالمؤمنین؟
وصف ذات^۵ کبریایت، یا امیرالمؤمنین؟
کس نداند جز خدایت، یا امیرالمؤمنین
زیر شادروان رایت، یا امیرالمؤمنین
گفتمی کان جاست^۷ جایت، یا امیرالمؤمنین
ای همه شاهان گدایت، یا امیرالمؤمنین^۸

فهم^۹ انسانی چه داند رتبهٔ کار^{۱۰} تو را؟
کافرینش برنتابد بارِ مقدار^{۱۱} تو را

بند ششم

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس است
آفتابی کاسمان در سایهٔ اقبال^{۱۲} اوست
چشمه‌ای کز وی محیط آفرینش شبنمی^{۱۳} است
پیرِ مکتب‌خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل

دورِ دُورانِ فلکِ دُوری ز دُورانِ شماس است
پرتوی از لَمعهٔ گویِ گریبانِ شماس است
رشحه‌ای از قطرهٔ دریای احسانِ شماس است
با همه ذهن و ذکا، طفل دبستانِ شماس است

۱. ر: کان و دریا کیسه‌ها پرداختند
۲. س: نشاید یاد کرد
۳. ج: کرد و ماند؛ ج، ح، س: می‌کند
۴. ج، ر، س: اگر شایستهٔ ذات تو باید
۵. س: عز و ناز
۶. س: این بیت را اضافه دارد:
گر گنهکاران عالم را شفاعت می‌کنی
از تو آید این ولایت، یا امیرالمؤمنین
۷. س: آن جاست
۸. س: این بیت را اضافه دارد:
۹. ج: عقل
۱۰. ر: قیمت کار؛ س: عزّت بار
۱۱. ر: قدر مقدار
۱۲. ج، ر: دامن اقبال؛ س: سایهٔ فرمان
۱۳. ج: گوهری؛ ج، ح، ر: قطره‌ای

هر کجا در مجمع قرآن، خدا را آیتی است
آنچه گردون را بدان^۳، چشم جهان‌بین روشن است
نسبت قدر تو را با چرخ^۵ گردون چون کنم؟^۶
قبة^۸ نه چرخ را چون دانه برچینند ز جای
هر گهر کاندر صمیم^۹ کان ارکان^{۱۰} قضاست
آنچه^{۱۳} از وی عالم امکان غباری بیش نیست
بنده^{۱۴} بیچاره کاشی کز دل و جان، سال و ماه
بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز^{۱۷}

در^۱ کمال فضل و رفعت^۲، خاصه در شان شماس
جز دوقرصی؛ نیست آن‌هم گرده^۴ خوان شماس
زان‌که اوج او حضيض^۷ قدر دربان شماس
مرغ تعظیمی که آن^۸ بر بام ایوان شماس
صورت اظهار آن^{۱۱} موقوف فرمان^{۱۲} شماس
صورت ده چند آن^{۱۴}، رکنی ز ارکان^{۱۵} شماس
روز و شب^{۱۶} در خطه^{۱۶} آمل ثناخوان شماس،
با دل پُر درد، بر امید درمان شماس

درد، پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن؟
عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

بند هفتم

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
کعبه اصل است بی‌شک نزد ارباب یقین^{۱۸}
آفتاب آسمان دین امیرالمؤمنین
مُبطِل بنیاد بدعت، معنی^{۲۰} احکام وحی
سایه^{۲۳} لطف نبودی گر به معنی در میان
خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت‌الحرام
زان‌که دارد عروة‌الوثقی دین در وی مقام^{۱۹}
والی مُلک ولایت، حاکم دارالسلام
حاکم^{۲۱} دین [و] شریعت، حامی^{۲۲} حِل و حرام
صورتی بودی جهان، از روی حکمت ناتمام

۱. ج. حا، س: از
۲. ج: همت؛ ج. حا: رحمت، س: رحمت جمله
۳. ر: ازو؛ س: بدو
۴. ج، ر: فضله
۵. ج. حا: زینت قدرت کجا و اوج گردون از کجا
۶. ج: که او
۷. ج: صورت اظهار او
۸. ج: که او
۹. ج، ر: کاندر شمیم
۱۰. س: کان امکان
۱۱. ج: صورت اظهار او
۱۲. س: موقوف احسان
۱۳. ج: آن که
۱۴. ر: صورت چندی از آن
۱۵. س: دانه چندیست کان از لطف و احسان
۱۶. ر: از دل و جان روز و شب/ سال و ماه
۱۷. س: بر دوت آورده رخ از روی اخلاص و نیاز
۱۸. ر: نزد ارباب خرد
۱۹. ج: بر وی مقام
۲۰. ج: مفتی؛ ر، س: منشی
۲۱. ج: قاضی؛ ج. حا: حامی
۲۲. ج: آمر؛ ج. حا: حامل؛ ر: ماحی
۲۳. ج: گر نبودی سایه لطف به معنی در جهان؛ ج. حا: پایه قدرش به معنی گر نبودی در جهان

ای سریر سروری^۱ آورده^۲ از جاه تو جاه
 در سپهر^۴ احترام آفتاب از ذره کم
 باشکوه شقه^۶ دستار رکن مسندت
 آنچه در^۹ تعظیم امکان^{۱۰} سلیمان می رود
 پیرو تدبیر تو پیوسته تقدیر^{۱۱} قضاست
 نسبت با سایر انسان خطا باشد خطا
 مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را^{۱۴}
 وی جهان آفرینش برده^۳ از نام تو نام
 بر زمین اهتمام ذره، خورشید احترام^۵
 تاج جمشیدی چه^۷ و تخت فریدونی^۸ کدام؟
 اندکی بود: آن هم از تمکین سلمان تو وام
 نهد از روی ادب، بیرون ز فرمان تو^{۱۲} گام
 جوهر پاکیزه گوهر^{۱۳} را چه نسبت با رخام؟
 معنی ایمان ما^{۱۵} این است روشن وَالسَّلَام

زایران حضرتت را بر در خُلد برین

می رسد آواز^{۱۶} طِبُّمُ فَاذْخُلُوهَا خَالِدِین

-
۱. ج: ای سریر سلطنت
 ۲. ج: افزوده
 ۳. ج: ح:، ر: کرده
 ۴. ج: س: بر سپهر
 ۵. ج: بر زمین احترام ذره خورشید تمام؛ ج: ح: در زمین
 ۶. ج: باشکوه و شقه
 ۷. ج: ح: تاج جمشیدی کجا
 ۸. ر: تخت سلیمانی.
 ۹. ج: ح: آنچه از
 ۱۰. ر: تمکین و تعظیم
 ۱۱. ج: تیر تدبیر تو پیوسته به تدبیر
 ۱۲. ج: رأی تو را در پیش؛ ر: رأی تو را از پیش
 ۱۳. ج: گوهر پاکیزه طینت؛ ج: ح: گوهر پاکیزه جوهر؛ ر: گوهر پاکیزه گوهر
 ۱۴. ج: چون مصطفی صورت نبندد عقل کل
 ۱۵. ج: معنی ایمان من
 ۱۶. ر: می زند آواز

سلیمی تونی

تاج‌الدین حسن سلیمی (درگذشته ۸۵۴) فرزند سلیمان. شاعر، متخلص به سلیمی. او در سبزوار توطن داشت؛ گرچه اصلش از تون، شهری در خطه خراسان بود که امروزه فردوس نامیده می‌شود.

سلیمی در ابتدا عامل اخذ مالیات (عملدار) بود؛ اما در پی نهیب دادخواهانه یک پیرزن، از شغل دیوانی کناره گرفت. و لباس صلحا پوشید. سپس حج اسلام گزارد و به عتبه‌بوسی مراقد ائمه - علیهم‌السلام - مشرف شد. در راه زیارت مشهد رضوی، وفات کرد. جسد او را به سبزوار بردند و به خاک سپردند.

سلیمی یکی از شاعران اثرپذیرفته از کاشی آملی است. چند قصیده نیز در بزرگداشت او دارد. وی در مقام یک شاعر شیعی، علاوه بر هفت‌بندی که سپستر خواهد آمد قصاید و ولایت‌نامه‌هایی در منقبت امیرالمؤمنین و اولاد بزرگوار او - علیهم‌السلام - سروده است.

برخی از آثار سلیمی را که در گنجینه‌های نسخ خطی نگه‌داری می‌شود می‌توان چنین برشمرد: دیوان اشعار، جرر النجاة في نظم الواجبات و ولایت‌نامه

بند اول

السَّلام ای آفتابِ آسمانِ شرع و دین
السَّلام ای صفوة اللّٰه، آدمِ شیثِ اقتدار
السَّلام ای کرده در راه رضای حق نثار
السَّلام ای شاهِ احمدسیرت و خُلَّتِ شعارا^۱
السَّلام ای یوسفِ مصرِ مَلاحت، کآمده
السَّلام ای وارثِ داوود، گاسرارِ زبور
السَّلام ای حیدرِ صفدر، امامِ جنّ و انس
السَّلام ای خضرِ موسی قُرب و هارونُ منزلت
السَّلام ای بابِ شهرستانِ علمِ مصطفی
السَّلام ای ماهِ مهرافروز^۳ برجِ طا و ها
السَّلام ای حاکم و هادیِ نیران و صراط
السَّلام ای شاهِ خیلِ اولیا و اصفیا

مطلع نورِ حقیقت، منبع علمِ البقین
وارثِ نوحِ نبی اللّٰه، امامِ المتّقین
چون ذبیح اللّٰه اسماعیل، جانِ نازنین
چون خلیل اللّٰه، امینِ ملّت و هادیِ دین
یاد نام تو آنیسِ جانِ یعقوبِ حزین
از کرامت کرده ایزد بر دلِ پاکت مبین
کآمده مُلکتِ سلیمان وار^۲ در زیر نگین
موسی طورِ جلالت، عیسی خلوتِ نشین
کاشفِ سرِّ الاهی، نفسِ خیرالمرسلین
السَّلام ای آفتابِ آسمانِ یا و سین
شافعِ محشر، قسیمِ دوزخ و خُلدِ برین
والی و مولی، ولی اللّٰه امیرالمؤمنین

ای خدا و مصطفایت گفته صلوات و سلام
آمده مدح و ثنایت در حدیث و در کلام

۱. بیاض: خلقت شعار
۲. بیاض: کآمده ملک سلیمان وار
۳. بیاض: ای ماه مهرافرزون

بند دوم

چون ز بیدادِ گنه، ما را تویی فریادرس
 ما مراد خویش، ای شاه از تو داریم التماس
 منت ایزد را که بر حسبِ مراد خویش یافت
 ای ز تعظیم و شرف در عالمِ علم و شرف
 بهر زادِ آخرت دارند هر کس طاعتی
 پیش از آدم، نور تو با نور احمد آفرید
 گر دمِ جان بخش تو همره نبودی با مسیح
 مرغِ روحم در هوای روضه‌ات باشد هنوز
 هر کسی کاو میل، سوی گلشن کویت^۲ نکرد
 چون توان کردن مقابل^۳ با تو گیری راز جهل؟
 حاصل دریا و کان از جود دستت مستعار
 حلقه در گوش [است] هر جا شهسوار فارس است

گفته در وصف جوانمردی و تیغت کردگار:

لَا قُوتِي إِلَّا عَلَى لَاسِيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

یا رب، این ماییم رو در خاکِ این در یافته
 دیده اعمی و خاک آلوده بخت خویش را
 ای ز یمنِ خاک بوسِ آستانت هر صباح
 یافته در بارگاهت بار، کان جا بارها
 خاک بوسِ کعبه مقصود را دریافته
 از غبار خاکِ این درگه منور یافته
 خسرو چرخ چهارم، زیبِ افسر یافته
 خویش را روح القدس مداح و چاکر یافته
 هم چو انفاسِ مسیحا، روح پرور یافته
 جان نسیم رهگذارِ روضه پاک تو را

۱. بیاض: بپراورد

۲. بیاض: سوی گلشت خبت

۳. بیاض: چون توان کردن فضایل

ز ابتدا تا انتهای آفرینش، هیچ‌کس خواننده بر ذات ولّی‌الله هر جایی نبی حاصل دنیا و دین را همت عالی تو طایر زریّن جناح چرخ یعنی آفتاب دیدن روح ار چه ممکن می‌نگردد، عقل کل سالم از آذر کسی ماند که اندر حُبّ تو هر کسی کاو گشته از خیل گدایان درت

کافر غیر از نبی، مثل تو دیگر یافته
وین کمال و منزلت از فضل داور یافته^۱
گاه استغنا، متاعی بس محقر یافته
در هوایت خویش را از ذره کم‌تر یافته
صورت جسم تو را روح مصور یافته
سیرت سلمانی و اخلاص بوذر یافته^۲
دولت سلطانی و مُلک دو کشور یافته

حاجت خویش از درت- ای شاه- دارم من طلب^۳

کان چه دارم من طلب، یابم به حکم من طلب^۴

بند چهارم

ای ز خُلق روح‌بخشت تازه جان مصطفی
هر نبیی را تو بودی از ره معنی مُعین^۵
نیست بعد از مصطفی، غیر از تو بر اُمت امام
از تو می‌باید نشان دین و ملت جُست از آنک
گر بود هر خاندان را سیدی و سروری
کرده بهر جان‌سپاری تکیه‌گه بر بسترش^۶
شهبازان در ره دین‌گرچه بسیار آمدند
هم‌چو امر و طاعت خود، حضرت حق کرده فرض
هیچ‌کس جز تو ز روی صورت و معنی نبود
هم شریعت هم طریقت هم حقیقت را تویی

شاد از تو در همه حالی روان مصطفی
از زمانِ دُورِ آدم تا زمان مصطفی
از کلام حضرت حق در بیان مصطفی
داری اندر صورت و معنی نشان مصطفی
سید و سرور تویی بر خاندان مصطفی
گاه از تمکین، نشسته بر مکان مصطفی^۷
شهبازی چون تو نامد هم‌عنان مصطفی
طاعت و امر تو را بر اُمتان مصطفی
واقف و آگه ز پیدا و نهان مصطفی
رازگویی و رازدار و رازدان مصطفی

۱. مجلس: از این جا به بعد را دارد

۲. بیاض: من دارم طلب

۳. بیاض: هر نبی را تو بدی در راه معنی هم معین

۴. بیاض: هر چه دارم حاجتی از بابهاات دارم طلب

۵. بیاض: بقیه هفت‌بند را ندارد

۶. بیاض: بقیه هفت‌بند را ندارد

هست با قول تو در معنی موافق بی‌خلاف
 هر حدیثی کان گذشته بر زبان مصطفی
 نیست بی‌حبّ تو از کس، طاعت و ایمان قبول
 هست این وارد ز لفظ دُرْفَشان مصطفی
 ای ز عزّت، مصطفی و صّاف و مدحت‌گوی تو
 گفته جبریل آفرین بر دست و بر بازوی تو

بند پنجم

ای فرازِ سدره جایت، یا امیرالمؤمنین
 شد چو کعبه قبله گاه زمره کَرّوبیان
 از ره قدر و شرف چون رحمة للعالمین
 هر کمال و علم و معجز کانبیا را بوده است
 کس نداند گوهر و زرساختن از سنگ و خاک
 تا قیامت هست کُحلِ دیدهٔ انس و مَلک
 دارد از مُلکِ ولایت، ملک و مالی هر کسی
 کرده‌ایم از سر قدم، داریم سر هم چون قلم
 نیم جانِ خود فدای راه حُبّت کرده‌ایم
 نیست ما را هیچ مقصودی و مطلوبی دگر
 روز محشر- چون که بردارم سر از خاکِ لَحَد
 چشمِ آن دارم که بکشایم به دیدار تو چشم
 عرش در تحت لَوایت، یا امیرالمؤمنین
 روضهٔ جَنّت سَرایت، یا امیرالمؤمنین
 خوانده لطف خود خدایت، یا امیرالمؤمنین
 کرده حق، جمله عطایت، یا امیرالمؤمنین
 جز کف معجزنمایت، یا امیرالمؤمنین
 از غبار خاک پایت، یا امیرالمؤمنین
 نیست ما را جز، ولایت، یا امیرالمؤمنین
 بر خط مهر و وفایت، یا امیرالمؤمنین
 ای همه جان‌ها فدایت، یا امیرالمؤمنین
 از دو عالم جز لِقایت، یا امیرالمؤمنین
 منتظر بهر ندایت، یا امیرالمؤمنین
 بشنود گوشم صدایت، یا امیرالمؤمنین

هست مسکن، جَنّت المأویِ أَحِبّای تو را

جای در قعرِ جهنّم باشد اعدای تو را

بند ششم

ای که رزقِ خاص و عام از خوان احسان شماس
 نه همین اهل زمین حکم شما را تابع‌اند
 نعمت و ناز دو عالم، صدقهٔ خوان شماس
 کآسمان و مهر و مه در تحت فرمان شماس

پاسبانِ قلعهٔ هفتم- که کیوان نام اوست-
 با همه رفعت، فراز چارطاق آسمان
 پیش از آن کاین دُورِ گردون بود، سیز اختران
 با همه حُسن و جمال و زینت و زیب و بها
 رحمتی بر حال ما بیچارگان کن از کرم
 بسته با حُبّ شما جان، عهد و پیمان از ازل
 دارد اَمّیدِ قبولِ اینِ مقدّس آستان
 گر ندارد پایهٔ کاشی به قُرب و منزلت
 دارد از حُبّ شما اَمّیدِ غُفران و نجات

زان‌که بی این هر دو نتوان دین و ایمان داشتن
 آرزو بردن نجات، اَمّید غفران داشتن

بند هفتم

ای به خاک درگهت روی نیازِ خاص و عام
 کعبهٔ اهل نجات است این حریمِ محترم
 روز و شب بهر نثارِ قَبْهٔ پُر نور تو
 هم‌چنان کز حُرمتت خاک نجف شد محترم
 ای ز عَزّت، کرده حق با نام خود نامت قرین
 چون به حکمِ نَصِّ قرآن، دین گرفت از تو کمال
 هر که او کُفران این نعمت کند کُفر آن بود
 ملّت حق، دین یزدان را امینتی و امان
 با هوای کلبهٔ فقر و فضای همّت
 در قیامت سر برآریم از لَحَد با یاد تو
 هست مَدحتِ أَحْسَنِ جمله سخن‌ها، زان‌که حق
 زایرانَت ساکنانِ روضهٔ دارالسلام
 کز شرف دارد هزاران فخر بر بیت‌الحرام
 وِرْدِ زُؤارِ ملایک هست صلوات و سلام
 کعبه هم از مویلد پاک تو دارد احترام
 چون رسول‌الله، تویی فخرالبشر، خیرالانام
 حضرت حق نعمت خود کرده بر خلقان تمام
 هست بی‌شک، نعمت دنیا و دین بر وی حرام
 خیل اسلام، اهل ایمان را امیری و امام
 قصر جمشیدی چه و مُلکِ سلیمانی کدام؟
 چون دهد ساقی لطفت، شربتِ یُحییِ العِظام
 گفته و صفت در کلام حق، زهی حُسنِ کلام!

چون به محشر فرقه‌ای گردند در دوزخ مقیم فرقه‌ای را باشد اندر جَنَّتِ الْمَأْوَىٰ مقام،

دوستانت را رسد از لطف رَبِّ الْعَالَمِينَ

مَزْدَةٌ جَنَّاتٍ عَدْنٍ فَاَدْخُلُونَهَا خَالِدِينَ

صدقی استرآبادی

سلطان محمد صدقی استرآبادی، (درگذشته ۹۵۲) شاعر، متخلص به صدقی. اصل وی از استرآباد بود و در کاشان مسکن گزید. او در شعر، استاد محتشم کاشانی و از دانشمندان روزگار خود به شمار می‌رفت. وی در سرودن اقسام شعر، بویژه قصیده توانا بود.

صدقی در کاشان جان به جان آفرین تسلیم کرد و همان‌جا دفن شد. در تذکره صبح گلشن نام او به خطا، صدوی ضبط شده است.

از آثار صدقی می‌توان چنین نام برد: شرح مطالع الأنوار ارموی، ساقی‌نامه و دیوان اشعار^۱.

بند اوّل

السّلام ای ذات پاکت نور ربّ العالمین
چار اصل و هفت اختر، نُه فلک مأمور تو
خارِ دامن‌گیر در راه تو نبود زان‌که نیست
رأیِ عالیّ تو را معمارِ این عالی اساس
بر سریرِ مُلک و دین، کو سرفرازی هم‌چو تو
در مَهالک و جهة نوح و خلیل‌الله تویی
گر نبودی ناخن شمشیرِ ظلمت سوز تو
کشور امکان سراسر مزرع احسان توست
پست فطرت را نشد فطرت بلند از مسندت
از تو نصرت یافت دین حقّ و حجّت جوی را
خامه معجزنگارت در رقم‌های بدیع
مرحمت آثار و محض رحمت پروردگار

از فروغ گوهرت روشن چراغ مُلک و دین
این‌چنین باید ولیّ الله امیرالمؤمنین
راه بی‌مانع به جز راه امام راستین
ساخت ایزد تا بود بنیادِ بنیانش متین
داورِ یزدان‌گزین، مختار خیرالمرسلین؟
در مسالک، قُدوة روح‌الله و روح‌الأمین
تا ابد می‌ماند خالِ کفر بر روی زمین
کیست در عالم کزان مزرع نباشد خوشه‌چین؟
دون بود دون؛ گرچه گردونش کند گردون‌نشین
در کفّت شمشیرِ برق‌آساست برهان مبین
از خطا محفوظ، چون کِلکِ کرام‌الکاتبین
کیست غیر از ذات تو جز رحمة للعالمین^۱؟

گرچه با روح‌الأمین همدم رسول الله بود
یک‌دم از وصلت جدا، درهم رسول الله بود

۱. حاشیه: کیست جز ذات تو غیر از رحمة للعالمین

بند دوم

ای تو در علم و عمل، بی‌مثل، کو مثل تو کس؟
 گر نبودی مِهْرِ عَوْنَتِ آسْمَانِ آرَايِ شَرَعِ
 پورِ عَمْرَانِ را شَبِ دِيْجُوْر در وادِيّ طُوْر
 بُخْتِيَانِ عَاقِ گَرْدُوْنِ را کَشِيْدِه زِيْر بَار
 آن وقارِ توست کِشِ رُوْزِ وَغَا آيِدِ بِهْ گُوْشِ
 دَادِ مُلْکِي مَالِکِ الْمُلْکِ که گَرْدُوْنِ عَظِيْمِ
 صِرْصِرِ قَهْرَتِ چُو بَرخِيْزْدِ- مَعَاذِ اللّٰه از آن!-
 مَخْلَصْتِ رَا رَشْکِ خُوْرشِيْدِ اسْتِ بَر رِخْسَارِ بَخْتِ
 رُوْزِ هِيْجَا، از شر و شوری که در مُلْکِ و جُوْدِ
 کُشُوْر جَانِ آن چِنَانِ بَر هِمِ خُوْرْدِ کُزِ بِيْمِ آن
 بَسِ که سِيْلِ خُوْنِ زِ هِر سُو رَاهِ بِنْدِ بَر کُسَانِ
 ذُو الْفَقَارَتِ آن کُنْدِ در رِسْتِخِيْزِ آن چِنَانِ

از جوانمردی و شمشیر تو گردید آشکار:

لَا فَتِي إِلَّا عَلِي لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

ای سپهر از گوهر مِهْرِ تُو زِيُوْر يَافْتِه
 اِيْزْدِ اِكْسِيْرِ نَظَرِ دَادْتِ؛ چِه بَاشْدِ پِيْشِ او
 عَقْلِ در جَنْبِ و جُوْدِ هَسْتِي اِغْيَارِ رَا
 نَخْلِ اَمِيْدِي که سِرْسَبْزِ از سَحَابِ فَيْضِ تُو سْتِ
 پَايَةُ قَدْرِ تُو رَا نَسَبْتِ بِهْ سَاقِ عَرَشِ نِيْسْتِ
 رَاهِرُو در راه اخلاص تو زیر پای بخت
 بَحْرِ جُوْدِ تُو سْتِ آن دَرِيَا که کُشْتِي اَمِيْدِ

شد سرآمد مهروار آن کز تو افسر یافته
 کِيْمِيَا گِر آن چِه از گوگرد احمر یافته؟
 از و جُوْدِ وَهُمِي صُوْقِيَه کَمْتَرِ يَافْتِه
 از نِهَالِ عَمْرِ بَاقِي، خَضْرُشِ اخْضَرِ يَافْتِه
 زَانِ که عَقْلِ آن پَايِه رَا از عَرَشِ بَرْتَرِ يَافْتِه
 طَايِرِ اِقْبَالِ رَا گَسْتَرْدِه شَهِيْرِ يَافْتِه
 هِر طَرَفِ خُوْدِ رَا چُو بَطِ در وی شناور یافته

مایهٔ احسانِ دریاکی شود نقصان‌پذیر؟
ساخته جود تو از عرض نیازش بی‌نیاز
کام وصل از گوهر وصل تو جوید آفتاب
بندهام آن جرعه‌نوشی را که در بزم آلت
چنگ در عون تو زد مریم که خود را سرخرو
بعد نیلِ مادری بر چهره دختر یافته

عالم و آدم مسبب، ذات فیاضت سبب

از تو بودی نظم عالم، آدم ار بودی عزب

بند چهارم

ای بیان معجزاتِ تارت بیان مصطفی
چشم‌حقیقین تورشک چشمهٔ خورشید شد
لامکان در زیر پای قدر عالی‌شان توست
روشن است این بر همه، کز آبیاری سعی تو
نور ذات پاک و انوار وجود غیرت
آستان شرع چون عالی شد از تعظیم تو
سر به سر فضلِ الهی داشت ارزانی به تو
شهرت وصف کمالات تو امروزینه نیست
جرزِ جان، وردِ زبان، ارباب ایمان را بس است
زان شکرریز است لعل روح افزایت که داد
هر چه ز اجناس فضایل در شمار آرد خرد
با منت دانم که لطفی هست و خواهد بود هم

وی جهانِ دانشت عین جهان مصطفی
تا به چشمت یافت ره، آب دهان مصطفی
نیست آسان جاگرفتن در مکان مصطفی
بارآور شد نهالِ بوستان مصطفی
عالم آرا اختران آسمان مصطفی
آسمان فیض‌بخش است آستان مصطفی
آن‌چه از اخلاق ایزد بود از آن مصطفی
شهره بودی در جهان پیش از زمان مصطفی
آن‌چه از مدح تو آمد بر زبان مصطفی
طوطی نطق تو را شکر بیان مصطفی
از تو شهرت یافته در خاندان مصطفی
ورنه سوگند تو می‌دادم به جان مصطفی

یک‌جهت با توست شاها، چون دلِ یک‌روی من

بی‌جهت نبود اگر لطف تو بیند سوی من

بند پنجم

رفعت شان از خدایت، یا امیرالمؤمنین
 مرد را از پا درآرد، کوه را از جا بَرَد
 این همه گوهر که پر شد دامن افلاک از او
 سیر کرد از فربهی آزر گرسنه چشم را
 چون نسیم صبح رحمت می دهد یاد از بهشت
 شهرت دست ولایت داد در مُلک وجود
 بی مدد از هادی توفیق، سالک چون بَرَد
 آنچه از اسرار غیبی کس نداند، جز خدای
 نیست جایی از تو خالی؛ مشکل است ادراک این
 مادحت آسوده دل از موج خیز حادثات
 صد چو افلاطون و لقمان، طفلِ درسِ دانشت
 خوش تر است از گنج قارون، نزد ارباب خرد
 می بَرَد از پیش چون لطف خدا کار تو را
 خصم نتواند شکستن قدر و مقدار تو را

بند ششم

ای که دارالمُلک هستی دارِ فرمان شماس
 نکستی کز وی حیات جان در آن یابد کسی
 سایه گستر بر سر دنیا و مافیها که دید
 آن که در علمِ الهی فایق آمدگاهِ بحث
 از معارف این مرا بس، کاین قَدَر دانسته ام
 کبریا در عالم امکان نگنجد بیش ازین
 ارتفاع شان همین باشد که در آغاز کار
 چرخ، خواهان بقا از بهر دوران شماس
 نیست جز بوی خدا، وان از گریبان شماس
 غیر آن ابری که از دریای احسان شماس؟
 بر همه ابداعیان، طفل دبستان شماس
 کز فلک صدبار برتر قَبْهَ شان شماس
 کاسمان خلوت سرای قدرِ دربان شماس
 طاق بندِی فلک را نسخه ایوان شماس

زآفتاب روز فردای قیامت فارغ است
بهره‌مند از خوان روزی را ز هر نوعی که هست
کعبه را هر چند ارکان، استوار آمد، ولی
صدقی صادق که از روح‌القدس تأیید یافت
دردش از پاگرچه افکندست، باکش نیست؛ چون
دردمندان را علاج درد، درمان شماس

درد دل پنهان ز اهل چاره نتوان داشتن
مشکل است آری، حدیث درد، پنهان داشتن

بند هفتم

ای خدا و مصطفی را محرم و قائم مقام
قبیله قدر تو را از عرش، برتر یافت عقل
کیست جز بانوی مهتر تا کند از بیم حشر
باده بغضت - معاذ الله از آن! - هر کس که خورد
گر نبودی علم و تدبیر تو، ماندی تا ابد
جامع اسمای حسنی ذات عالی قدر توست
سنگ دشمن چون کند کسر بنای حرمتت؟
عقل، اوصاف تو را می‌خواست کارد در شمار
یافت فرقی فرق‌دان را زیر پای قدر تو
زنده‌داران شب امید را بریاد تو
چون عجایب را تویی مظهر، عجب نبود اگر
مخلصیت را هادی دارالسلام اخلاص اوست

از وجودت کعبه ذی شان، محترم بیت‌الحرام
با خدا هم‌راز، چون نبود چنین عالی مقام؟
خانه تنگ دل احباب را دارالسلام؟
ساخت بر خود خمیر روح افزای جنت را حرام
ملک عرفان بی‌نظام و قصر ایمان ناتمام
این مسما را بود درخور، ولی الله نام
هست بنیان علو قدرت ایزد احترام
ماند در حیرت که آغازش نماید از کدام؟
هر که از راه رضای تو برون نهاد گام
صبح بر سر ریخت هر نقدی که کرد از مهر، وام
از سحاب بحر فیضت سبزه روید از رُخام
شکر لله کان سعادت شد نصیبم والسلام

ای شناسای تو را عرفان به از خلد برین
عارفت آسوده‌دل از فادخلوها خالدين

محتشم کاشانی

شمس الشعراء، کمال الدین محتشم کاشانی (درگذشته ۹۶۶) فرزند خواجه میراحمد. شاعر، متخلص به محتشم.

او از خاندانی متمکن در کاشان زاده شد و اصلش از نراق بود. ابتدا به شعربافی اشتغال داشت. سپس از آن کار کناره گرفت و شاعری را پیشه خویش ساخت و در این فن، شاگردی صدقی استرآبادی را اختیار کرد و با شاعران عهد خود، رابطه و مشاعره پیش گرفت.

محتشم در آغاز، ثناگوی پادشاهان و حکام بود؛ اما بعدها به سرودن شعر مذهبی، خاصه مدح و رثای اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - روی آورد و به این ویژگی شهرت یافت. او در کاشان دیده بر جهان فرو بست و مقبره اش به همان جاست. وی در شعر و نثر از شاعران پیشین پیروی می کند و در قالب های گونه گون شعر فارسی به ویژه قصیده طبع آزموده و تواناست؛ اما پرآوازه ترین اثر او، دوازده بند در مرثیه سیدالشهداء - سلام الله علیه - و واقعه کربلا می باشد.

بند اول

السّلام ای عالمِ اسرار ربّ العالمین
السّلام ای بارگاهت خلق را دارالآمان
السّلام ای پیکر زایرنوازت زیر خاک
السّلام ای آهنین دیوار تیغت آمده
السّلام ای نایب پیغمبرِ آخر زمان
شاه خیبرگیر و ازدردر، امام بحر و بر
مُلک دین را پادشاه از نصب سلطان [می]رسد
بازوی عوّت رسول الله را رُکن الظّفر
هر که در باب تو خواند فصلی از اصل کلام
بو تُرابت تا لقب گردیده، دارد آسمان
چون سگِ کویت نهد پا بر زمین، در راه او
مایهٔ تخمیر آدم گشت نور پاک تو
آن که خاتم از یدالله کرد در انگشت تو
چون یداللهی و ابن عم رسول الله را
آن یدالله را که ابن عم رسول الله بود
زیر دستش آن که نبود هم رسول الله بود

۱. مجلس: این بیت و همهٔ بیت‌های ستاره‌دار را ندارد

۲. ملی: این بیت را ندارد؛ ملک: تنها این بیت از نسخهٔ چاپ سنگی درج شد.

بند دوم

ای به جز خیرُالبشر، نگرفته پیشی بر تو کس
 فتنه را لشکرشکن، سر فتنه را تازک شکاف
 چرخ را بر آستانت پاسبانی التماس
 گر کند کِهترنوازی شاه باز لطف تو
 ور کند از مِهتران عزت ستانی قهر تو
 همّت لعل و زمرد در کنار سایلان
 خادمان، صد گنج می بخشند اگر از مخزنت
 آسمان از کهکشانشان و هاله، بهر کلب تو
 روز کین، کز پُردلی، گردانِ نصرت جوی را^۲
 بار هستی بر شتر بنده عماری وار، جان
 از هجوم فتنه برخیزد غبار انقلاب
 از سپاه خود، غضنفر وار فرد آبی برون
 حمله آور چون شوی بر لشکر اعدا، شود
 بر سر گردن کشان چون دست و تیغ آری فرود^۳

پیش کاران بساط قرب را افکنده پس
 ظلم را بنیادگن، مظلوم را فریادرس
 عرش را در بارگاهت فرش رویی مُلتمَس
 بال عنقا را ز عزت سایبان سازد مگس
 سدره در چشم اولوالابصار خوار آید چو^۱ خس
 آن چنان ریزد که پیش طایران مشتی عدس^{*}
 خازنان ز اندیشه جودت نمی گویند بس^{*}
 پیشکش آورده زرین طوق با سیمین مرس^{*}
 مرغ روح از شوق جان بازی ننگجد در قفس،
 دل تپد در کالبد، رو بین تنان را چون جرس،
 راه برگشتن ز هیبت گم کند پیک نفس،
 وز ملایک، لشکر فتح و ظفر در پیش و پس،
 حاملان عرش را نظاره حربت هوس
 وز زبردستی رسد ضربت ز فارس بر فرس،

لَا فِتْيَ إِلَّا عَلَيَّ گويند اهل کارزار^۴

ساکنان آسمان: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

ای چو پیغمبر، مقام از عرش برتر یافته
 هم به لطف در مقام قَابِ قَوْسَيْنِ از خدا
 هم به بویت در گلستانِ فَأَوْحَى هِرْ نَفْسِ
 ز آستانت، آسمان معراج دیگر یافته
 مصطفی اسرار سُبْحَانَ الَّذِي در یافته
 شاه ما أَوْحَى مَشَامِ جَانِ معطر یافته

۲. ملی: گردون نصرت جوی را

۱. ملی: «چو» در این جا و جاهای دیگر «چه» ضبط شده است

۳. ملی و مجلس: آری فرو

۴. مجلس: اهل روزگار

چرخ کز عین سرافرازی رکابت کرده چشم
 مه که بر رخ، دیده از نعلِ سُم رَخْشَت نشان
 نعلِ شَبْرَنگت که خورشید سپهر دولت است
 نزد شهر علم از نزدیک عَلامُ الغیوب
 نخلِ پیوندت مُتَمَر گشته از باغ نبی
 حاملِ افلاک، رحم آورده بر گاوِ زمین
 طایرِ قَدَرَت گه پرواز، گویی چرخ را
 آن که زیر پای موری رفته در راهت، به مزد^۱
 و آن که بی مزد از برایت بوده یک ساعت به کار
 کاسه چوبینِ گدایی هر که پیشت داشته
 وه چه قدر است این که نور گوهرت را مایه وار

چشم خود را چشمه خورشیدِ انور یافته *
 تا ابد اقبال خود را سگه بر زر یافته *
 چرخ از او، روی زمین را غرق زیور یافته
 چون رسیده جبرئیل از ره، تو را دریافته
 بحر نسلت گوهر از شُبَّیر و شَبَّر یافته *
 بر سر دشمن تو را چون حمله آور یافته
 گویِ چوگان خورده‌ای از بادِ شهپر یافته
 وایه از جاه سلیمانی فزون تر یافته *
 کشورِ أَجْرًا عَظِيمًا را مسخّر یافته *
 از کف دریا خواصت کشتی زر یافته^۲ *
 دست قُدَرَت با گیلِ آدمِ مَخْمَر یافته!

نور معبودی و آب و گیل، ظهورت را سبب

ز آسمان می آمدی، می بود اگر آدمِ عَزَب^۳

بند چهارم^۴

ای وجود اقدست روح و روان مصطفی
 از نبوت هم نصیبت داد ایزد، چون گذشت
 بر سپهر دولت آن نجمی که روشن گشته است
 در ریاضِ عصمت آن نخلی که از پیوند توست
 شمسۀ دین را درون حجره چون دادی مقام
 ای تو شهر علم را در، آن که در عالم نکرد
 سایه تیغت که پهلو می زند بر ساق عرش

مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی
 بعدِ بَلُغ، أَنْتَ مَنِّي بر زبان مصطفی
 صد چراغ از پَر تَوَت در دودمان مصطفی
 میوه های جَنَّت اندر بوستان مصطفی
 از نجوم سعد، پُر گشت آسمان مصطفی
 سجده در پایت، نبوسید آستان مصطفی
 ز آفتابِ فتنه آمد سایبان مصطفی

۲. این بیت، بیان دیگری از بیت های ۱۱ و ۱۲ همین بند است

۴. مجلس: تمامت این بند را ندارد

۱. ملی: در راهت نمرد

۳. ملی: می بود اگر آدم عرب

داد از فرعون و دعوای الوهیت نشان
 گر نباشد حُرْمَتِ شَأْنِ نَبَوْتِ در میان
 من کیام شاها که گویم این زمان در مدح تو؟
 این گمان دارم؛ ولی از دولت مَدَاحِیَاتِ^۱
 با چنین حالی که دارم من، عجب نبود اگر
 گوشهٔ چشمی فکن سویم، به بینایی که داد
 جانم از اقلیمِ آسایش، غریب آواره‌ای است

تا دم آخر، به سوی توست- شاها- روی من

وای جان من، اگر آن دم نبینی سوی من!

بند پنجم^۲

ای کلام حق، ثنایت، یا امیرالمؤمنین
 در رکوع، انگشتی دادن به سایل گشته است
 صد سخی زد سگهٔ زربخشی؛ اما کس نزد
 گشته تسبیح مَلک آهسته، هرگه در نماز
 دامن گردون شود پُر زر، اگر ساید بر او
 گه به چشمِ وهم می‌پوشد لباسِ اشتباه
 گه به حکم ظن، ستون عرش را دارد به پا
 راست چون صبح دوم روشن شود راه صواب
 روز رزم افکنده در سرینجهٔ خورشید تاب
 سِدره را از پایهٔ خود منتهای اوج داد
 چون به امرت برنگردد مهر از مغرب؛ که هست
 یافت از دست ولایت فتح بر فتح آن که زد

وی ثناخوان، مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
 مُهر منشور سخایت، یا امیرالمؤمنین
 کوس سربخشی وِرایت، یا امیرالمؤمنین
 بوده رازی با خدایت، یا امیرالمؤمنین
 گوشهٔ ذیل عطایت، یا امیرالمؤمنین
 عرش با فرشِ سرایت، یا امیرالمؤمنین
 بارگاه کبریایت، یا امیرالمؤمنین
 رایت افرازد چو رایت، یا امیرالمؤمنین
 پنجهٔ ماهِ لَوایت، یا امیرالمؤمنین
 رفعت بی‌منتهایت، یا امیرالمؤمنین
 گردش گردون برایت، یا امیرالمؤمنین
 دست در ذیل ولایت، یا امیرالمؤمنین

۱. ملی: ولی کز دولت مداحیت

۲. مجلس: تمامت این بند را ندارد

جان در آن حالت که از تن می‌برد پیوند، هست
گر مکان، جز تختِ او آدنی کنی، فتوا دهند
آرزومند لقاییت، یا امیرالمؤمنین
انس و جان گادناست جاییت، یا امیرالمؤمنین
حق شناسان، گر به دست آرند معیار تو را
فوق حدّ ماسوی دانند مقدار تو را

بند ششم

ای که دیوان قضا قائم به دیوان شماس
گر ید بیضا چو مه شد طالع از جیبِ کلیم
آن ستون کز پستی او قائمند ارکان عرش
این مُدَهَب گوی زنگاری که دارد متصل
خوانِ روزی را که قسمت بر دو عالم کرده‌اند
اژدهایی کز عدو گنج بقا دارد نهان
بنده پیری است کیوان، کز کمال مَحرمی
عقلِ اوّل کز طُفیلش راست شد لوح و قلم^۱
هر که را کاری است در دیوانِ خیرُالحاکمین
من مریضِ دردِ عصیانم، که درمانم کند؟
صد شکایت دارم از گردونِ دون؛ اما یکی
گر تهی‌پایم، ولی پایم ز درها کوتاه است
گر در این دور از فلک، شد هر گدایی محتشم
من که از اعدا نیندیشم، چه پوشم دینِ خود؟

تابع حکم خدا، محکوم فرمان شماس
پنجه خورشید را مطلع، گریبان شماس*
در حریم کبریا رکنی ز ارکان شماس
گردش از چوگانِ فُدرت، گوی میدان شماس
مایه آن مائده، یک ریزه از خوان شماس
چون عصا در دست موسی، چوبِ دربان شماس*
از پی پاس حرم بر بام ایوان شماس*
پیش دانا، واپسین طفل دبستان شماس
- نیک چون دیدم- رجوع او به دیوان شماس
دردمندی این چنین^۲، محتاج درمان شماس
بر زبانم نیست؛ چون چشمم به احسان شماس*
ور تهی‌دستم، همین دستم به دامان شماس
محتشم را حشمت این بس کز گدایان شماس
خاصه در دوری که آن ثانی دوران شماس

دین من- شاها- به ذات توست ایمان داشتن

دین به دورانِ چنین، کفر است پنهان داشتن

۲. مجلس: دردمند این چنین

۱. ملی: لوح و علم

بند هفتم

ای تو را جای دگر در عالم معنی مقام
 پیکرت گنج نجف، نورت دُرِ گردونِ صدف
 ما بر این در، زایرانِ کعبهٔ اصلیم و پس
 گر یکی مانع نباشد، گویم: این بیت‌الحرم
 گر به قدر اجر، بخشی دوستان را منزلت
 ور ز اعدا مُنتَقِم باشی، به مقدار گنه
 اهلِ عصیان، گر تو را روز جزا حامی کنند
 گر گشایی از شفاعت برگنه کاران دری
 خلق را گر یک سر ایمن خواهی از پیغام مؤت
 در جزای خصم اگر سرعت کنی، نبُود بعید
 دین پناها، پادشاهها، مُلک دین را بیش ازین
 بس که صیّاد زمان دام بلا گسترده است
 راست گویم: هست از دست مخالف در عراق
 اهل کفر از آتش بغض و عداوت پخته‌اند

درگهت را قبله اسم و روضه‌ات را کعبه نام
 مرغِ روحت از شرف، عنقايِ قافِ احترام*
 حجّ اکبر زانِ ما، این است و بس اصلِ کلام*
 نیست در حُرمت سرِ مویی کم از بیت‌الحرام*
 باشد از یک تن، سراسر روضهٔ دارالسلام^۱
 نهد از کف تا ابد جبار، تیغ انتقام
 قهر سبحانی کند^۲ تیغ جزا را در نیام
 بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام
 وای بر پیک اجل، گر کام بگشاید ز کام!
 گر شود پیش از محل، واقع قیامت را قیام
 می‌توانی داد از تأیید حق نظم و نظام
 یک زمان با اهل دل، مرغ فراغت نیست رام*
 بر بزرگانِ حسینی مذهب، آسایش حرام*
 از برای خفّت اسلام صد سودای خام

داوری پیش تو می‌آرند از ایشان، اهل دین

یاوری کن مؤمنان را، یا امیرالمؤمنین

۱. مجلس: عرصه دارالسلام ۲. ملی: قهر سبحانی کشد

نثاری تونی

نثاری تونی (درگذشته ۹۶۸ یا ۹۶۷) شاعر. متخلص به نثاری. تولد او در واپسین سال‌های سده نهم یا نخستین سال‌های سده دهم اتفاق افتاد. وی از شاعران شیعه‌مذهب و معاصر شاه طهماسب اول صفوی (جلوس ۹۳۰- مرگ ۹۸۴) بود. پاره‌ای از علوم زمان خویش را آموخت. بنا به گزارش تذکره‌ها و نیز متن مثنوی سرو و تذرو، آگاهی کامل او از علم نجوم دریافت می‌شود. نثاری موسیقی و تا حدودی طب نیز می‌دانست.

او در انشا و معمّا نیز مهارت داشت. از نثاری جز هفت‌بند - که در صفحات بعد مشاهده می‌شود - اشعاری بالغ بر هزاران بیت در قالب قصیده، غزل و قطعه به یادگار مانده است؛ اما مهم‌ترین اثر نثاری، مثنوی ارزشمند سرو و تذرو است. سروده‌های نثاری، احاطه او بر تعلیمات مذهب جعفری و نیز مراتب ایمان و اخلاصش را نشان می‌دهد.^۱

۱. سرو و تذرو، صص ۶- ۱۱.

بند اول

السلام ای جرزِ نامت شرع را نقش نگین
نکنه‌ای از اقتدارت، حَلّ و عَقْد شرع و عقل
همدم خلوت سَرای عزّت خیرالنساء
نقض عهد شاملت پیمان اصحابُ الشّمال
بارِ شوق سالکان راه را زادالکثیر
در حصار خیبر، از دست تو تا شد فتح باب
گر طلوع تیغ رخشانِ تو دیدی از نیام
ز احتسابت گر نگشتی کُند تیغ تیزِ آب
دیدن روحانیانِ غیب بی‌کشفِ غطا
هست گردونِ حَرمنی از کِشَتِ فضل؛ دور نیست
از جبینِ صبح صادق نور طاعت لامع است

نامه قدر تو را عنوان امیرالمؤمنین
شمه‌ای از اختیارت امر و نهی مُلک و دین
مَحرم دارالامانِ دولتت روح‌الأمین
حقّ دست بیعتت سوگند اصحاب‌الیمین
تارِ مهرت طالبانِ راه را حبل‌المتین
بر خلایق گشت روشن، معنی فتح‌المبین
کی برون کردی ید بیضا کلیم از آستین؟
مشق خطّ استوا بستردی از روی زمین
مر تو را زبید که داری سِرمه عین‌الیقین
گر به گردِ خرمنت باشد عطارِ خوشه‌چین
ظاهراً بر خاک درگاه تو می‌مالد جبین

صادقان یابند ره بر خاک درگاه نجف

صدق من بین و مرا هم ره ده؛ ای شاه نجف

بند دوم

ای غلّو بارگاهت برتر از حدّ و قیاس
قصرِ قدرت چون بنای آسمان، عالی‌اساس

عُشْرِي از منظومه آیات اعجازت عقول
 با رسول الله برون کردی سر از یک پیرهن
 تا به مه‌رت شد علم، خورشید رو سوی تو کرد
 کمتر است از مهره‌ای خورشید^۱؛ از آن نوری که کرد
 در شبستان تو هر کس از برای خدمت است
 تا قَضِيمِ دُلْدُلْتِ آرد ز کَشْتِ سَبْزِ چرخ
 بیشهٔ دین را تو آن شیری که شیر آسمان
 قُدرت را با قَدَرِ جنسیتی بی‌اختلاف
 هر نفس بر نعمت مدحت سپاسی واجب است
 گر نبودی فارس میدان مدح اهل بیت
 هر کسی دارد ز درگاهت مرادی ملتَمَس

پنجه‌ای از شاخسار نخل احسانت حواس
 اتحادت ظاهر است؛ این نیست حرفی در لباس
 گشت چون آینه پیش اهل عالم روشناس
 رای و قادات ز مشکات نبوت اقتباس
 ماه، بهر مشعل افروزی و کیوان، بهر پاس
 رایض گردون ز ماه نو به دست آورده داس
 از نهیب حملات چون روبه افتد در هراس
 رفعتت را بر قضا فوقیتی بی‌التباس
 من که غرق نعمتم؛ حاشا که باشم ناسپاس!
 از گلستان سخن بویی نبردی بوفراس
 من که مداح توام دارم قبولی التماس

جز مدیحت، نیست نقش نامهٔ اعمال من

گر قبولِ خاطر افتد، زهی اقبال من!

بند سوم

ای بصر، خاک رخت را کُحلِ اغْبَرِ ساخته
 بر رخ زردگدایانِ درت گردِ سجود^۲
 با همه عصیان و ذلت، کیمیای مهر تو
 حیدرِ کزّارِ نافرار، کز روی ستیز
 کرده تیغت از دو سر، گردن‌کشان را سرزنش
 ذوالفقارِ توست پرگاری که جدول‌های خون
 گردِ نعلِ مرکبیت در موج‌خیز نهروان
 مصطفی یک ضرب تیغت را به میزان عمل

مهرِ رویت خانهٔ دل را منور ساخته
 هست اکسیری که خاک تیره را زر ساخته
 مفلسان نقد طاعت را توانگر ساخته
 نعرهٔ جنگِ تو گوش چرخ را کر ساخته
 فرق هر یک را به یک ضربت، دو پیکر ساخته
 چون شفق، جاری در این سطح مدور ساخته
 مَشْرَبِ عیشِ خوارج را مکدر ساخته
 با همه طاعتِ انس و جن برابر ساخته

۱. متن: کمتر است از مهرهٔ خورشید

۲. متن: گردی سجود

از ادای خطبۀ نعتت، خطیب انما
حافظان وحي مُنزل سورة نور و ضحیٰ^۱
واقف الأَسرار، وقف خیل احباب تو کرد
نقش بند احسن التَّقویم پیش از عرش و فرش

کرسی نه پایۀ افلاک، منبر ساخته
خوانده از روی تو اول، و آن‌گه از بر ساخته
روضه‌ای کآباد از تسنیم و کوثر ساخته
صورت مِهَرِ تو در دل‌ها مصوّر ساخته

مؤمنان را نقش مه‌رت کنده در جان و دل است

مدعی هم می‌کند جانی؛ ولی بی‌حاصل است

بند چهارم

ای مطیع طوق فرمان تو چرخ چنبری
تا تو گشتی جلوه‌گر در آسمان شرع [و] دین
ماه نعل دُلْدُلْت در روشنی صد ره فکند
گاه، سر بخشی به دشمن، گه سر اندازی به تیغ
گر نگشتی سَدَّ تیغْت بَرزُخْ لایبُغیان
آن زبردستی که از یک حمله‌ات پامال شد
رایت نُصرت به دستت داد سلطان رسل^۲
از نمود خصم تا بود تو فرق است آن قَدَر
هر که بر آثار اعجازت ندارد چشم و گوش
جسم و جانِ اهل دین پرورده انعام توست
شمه‌ای از معجزاتت در بیان ناید به شعر

بندگانِ درگهت خورشید و ماه و مشتری
کوکبی دیگر نشد طالع بدین نیک اختری
گَرِدِ خجلت بر رخ آیینۀ اسکندری
با تو لاف جود و مردی نیست کار سرسری
کی شدی دین مسلمانی جدا از کافری؟
اصل و بنیادِ حصارِ مشرکانِ خیبری
یافتی بر سرفرازانِ قبایل سُروری
کز گزاف ساحران تا معجز پیغمبری
می‌بَرَدِ عمری به سر؛ اما به کوری و کری
هست در شأن تو نازل، آیت دین‌پروری
فی‌المثل گر سر بپردازد^۳ کسی در شاعری

من کی‌ام تا در ره مدحت ثناخوانی کنم؟

پیش دریای کمالت گوهرافشانی کنم؟

بند پنجم

ای بلند از پایۀ قدرتِ لَوایِ مصطفیٰ
داده دین را سرفرازی در ولایِ مصطفیٰ^۴

۱. متن: نورالضحی

۲. متن: سلطان رسول

۳. متن: فی‌المثل گر سر پردازد

۴. متن: در لَوایِ مصطفی

مصطفی محراب و منبر را نهاد از بهر تو
آمدی با عرش هم‌زانو، چو شد با من عیان
آیة طاهّا و یاسین ختم بر نام تو گشت
زنگِ ظلم و بدعت از آیینه گیتی زدود
از زبان تیغ آتش‌بار خود دادی سزا
بر تو روشن گشت آسراری که از نوع بشر
در مقام بت شکستن چون به پیمان درست
پای قدرت در مقام سروری جایی رسید
کفر و کین شد زبردستِ شرع و دین تا بازویت
راه دین را صرصر تیغ تهی کرد از حسان
رو سوی خورشید رای مصطفی کردی از آن

جای آن دارد^۱ که بنشینی به جای مصطفی
زانویت بالین فَرَقِ عرش‌سای مصطفی
زان‌که هرگز برنگشتی از وفای مصطفی
صیقل تیغ تو و نور و صفای مصطفی
هر که را در خاطر آمد ناسزای مصطفی
هیچ کس محرم در آن نبود و رای مصطفی
سوی بیت‌الله رفتی از قَفای مصطفی،
کان شرف را در نیاید جز ردای مصطفی
یار شد با پنجه معجز‌نمای مصطفی
تا در آن ره نشکند خاری به پای مصطفی
مطلع نور است رویت هم‌چو رای مصطفی

ماه تابانی بر اوج ملّت خیرالبشر

روشن از رویت، بُرُوج دولت اثناعشر

بند نهم

ای کلامت، چون حدیث مصطفی، محض صواب
وصف ذات اقدسست ورد زبان خاص و عام
نیست غیر از قول بی ریب تو، اندر هیچ امر
بر طریق حق، کتاب الله را قائم مقام
گاه طفلی از مُغایب دم زدی زان کنز ازل
در سخاوت تا کف دست گهربار تو دید
گر دو صد سایل به یک دم، روی عجز آورده‌اند
داده‌ای پیش از طلب، مطلوب هر یک؛ تا بود

حُکمت از صُوب خطا محفوظ، چون فصل‌الخطاب
ذکر اسم اعظمت جرّز امان شیخ و شاب
نیست غیر از ذات بی‌عیب تو اندر هیچ باب
بر سریر دین، رسول الله را نایب‌مناب
پرورش دادت به شیر معرفت ام‌الکتاب
هر دم از خجالت عرق می‌ریزد از روی سحاب
سوی درگاهت که هست ارباب حاجت را مآب،
ایمِن از دُلّ سؤال و فارغ از ذکر جواب

۱. متن: جای آن داری

از حساب بخشش یک روزهات عاجز شوند
 در عذاب افتاد، هر کس سوی اعدای تو رفت
 مَرَج من چون به سوی توست شاها، غالب است
 خواهم اسم بوترابم بر کفن املا کنند
 گر کرام الکاتبین کوشند تا روز حساب
 این بود در مذهب حق معنی سوءالعذاب
 بر غم بِئْسَ المصیرم شادی نِعَمَ الثَّوَاب
 زیر خاک آن دم که با مهرت کشم سر در نقاب

چون شود دامن کشان، صبح قیامت مُنجلی

سر برون آرم ز جیبِ خاک و گویم: یا علی!

بند هفتم

ای وجود کاملت لطفی ز الطاف خدا
 نیست دستان عدو را تابِ زورِ پنجه‌ات
 از ره دین آنچه پای انداز تعظیم تو شد
 پرتو مهر تو بر هر نفسِ ظلمت‌رو که تافت
 دین پناها، با تو و آل تو دارم اعتقاد
 گرچه صد غم دارم از دوران، خوشم چون دم‌به‌دم
 حد آنم نیست کز مدح تو لافم؛ غایتش
 نظم این ترکیب، حد من نبود؛ اما رساند
 منت ایزد را که بر حَسْبُ المُرَاد اتمام یافت
 همت کاشی - سَقَاهُ اللهُ! - به من دم‌ساز شد
 هرگز در بزمِ مداحی بدین آهنگ و ساز
 لطف کن، این نکته شاها از نثاری در پذیر
 از کمال جود، با هر سائلت لطفی جدا
 کز یدالله فرق بسیار است تا تَبَّت یدَا
 از ره عزت شود دوش ملایک را ردا
 فِي طَرِيقِ الحَقِّ قَدْ فَازَتْ بِأَنْوَارِ الْهُدَا
 کافر مگر غیر از این دانم امام و مقتدا
 بر زبان می‌رانم از مدحت حدیثی غم زُدا
 می‌کنم گاهی به مداحانِ ماضی اقتدا
 مدح سنج خطه کاشان به گوشم این ندا
 این مناقب کز کمال صدق کردم ابتدا
 ورنه، تا من در سخن می‌لافم از حُسنِ ادا،
 از قلم بیرون نیامد هفت‌بند پُرسدا
 گرچه نبود لایق شاهان، ره آورد گدا

عفو خود را در قبول نظم من منظور دار

ور ز من گستاخی آمد، [هم] مرا معذور دار

عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی شیرازی (درگذشته ۹۹۹) شاعر، متخلص به عرفی . او به سال ۹۶۳ در شیراز زاده شد و همان‌جا به کسب ادب و بعضی مقدمات علمی پرداخت. در حدائت سن، به شعر توجه کرد و سرودن آغازید. در بیست و شش سالگی - وقتی از بیماری سخت آبله رهایی یافته و چهره‌اش دگرگون شده بود- به هندوستان روی نهاد و به دربار اکبرشاه راه پیدا کرد و مابقی عمرش را در همان سرزمین گذراند. سرانجام در عنفوان جوانی، زمانی که فقط سی و شش سال داشت به بیماری اسهال درگذشت. جسدش در لاهور به خاک سپرده شد و سی سال پس از مرگش به نجف انتقال یافت.

عرفی در قالب‌های گونه‌گون شعر فارسی مهارت داشت؛ اما در قصیده و غزل توانایی و لطافت ویژه‌ای بروز داد. او یکی از بهترین شاعران سبک هندی است. کلیات عرفی چند بار در هند و ایران به چاپ رسیده است؛ اما هفت‌بند او - که سبستر خواهد آمد- در کلیاتش موجود نیست.

بند اول

السَّلام ای آفتاب آسمان داد و دین
حاکم روز قیامت، قاسم نار و جنان
چار دفتر را معلّم، نُه فلک را پادشاه
قاضی باز و کبوتر، رهنمای انس و جان
گفته در هر مجلسی وصفِ کمالت مصطفی
تاج دار اِنما، مسندنشین لافتی
گردِ سَمّ دُلْدُلْت کَرَوِبیان را تاج سر
از بلندی، منبر قدر تو را چون مصطفی
بوده ای همدم نبی را پیش تر از هر دو کون
در حَدِیثِ لَحْمِکَ لَحْمِی قَرین مصطفی
ابر و باد و مِهْر و مَه در تحت فرمان تواند
چون قضا از امر یزدان تابع فرمان توست
آفریدت حضرت ایزد به نور پاک خود

سایه لطف خدا، سررشته حَبْلِ اَلْمَتین
وارث تخت شریعت، مصطفی را جانشین
هفت دوزخ را قسیم و هشت جَنّت را امین
والی مُلکِ ولایت، سرور دنیا و دین
در کلام الله مَدّاح تو رَبّ العالمین
کاشف سرّ خدا یعنی امیرالمؤمنین
از مراتب خاکِ پایت سرمه روح الامین
پایه اول بود نُه پایه چرخ برین
می توان گفتن که هستی اولین و آخرین
ای مثال مصطفی در آفرینش بی قرین
بی رضایت، قطره ای باران نیاید بر زمین
این قدر دانم که فرمایی: چنان کن یا چنین
تو ز نور ایزد و آدم بود از ماء و طین

عالم اعلم تویی، اعلم رسول الله بود

گر کسی باشد به علمت، هم رسول الله بود

بند دوم

ای ز یزدان آمده بهر تو شمشیر و فرس
 بهر نفس خویشتن هرگز نکرده هیچ کار
 التماسش برنگردید و نشد نومید باز
 ای ز روی رفعت اندر کاروان جاه تو
 با وجود نه فلک با آسمان قدر تو
 چون توان کردن مقابل با تو هرناجنس را؟
 ابلهان گر دیگری را با تو نسبت کرده اند
 داده پیغمبر تو را دختر به فرمان خدا
 هر گاه آمد یادم از آب فرات کربلا
 از سر اخلاص، پا در گلشن جنت نهاد
 پا نهادم بر سر هستی، گذشتم از هوئی
 ای سران را ذوالفقارت بر فکنده زیر پای

گفته در شأن تو و شمشیر تیزت کردگار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

ای ز رویت، روشنی خورشید انور یافته
 دیده هر کس آفتاب عارضت را یک نظر
 برکشیده خویش را بسیار در میزان عقل
 هر که منشور شهنشاهی ز دیوان تو یافت
 ای فکنده عمرو [و] عتتر را به مردی در مصاف
 کرده هر کس بر سر کویت گدایی اختیار
 رفعت از خاکِ درت، چرخ منور یافته
 پیش او، خورشید را از دَرّه کم تر یافته
 چرخ با خاکِ درت خود را برابر یافته
 چون سکندر، مُلکِ عالم را مسخر یافته
 بازوی زور آزماییت فتح خیبر یافته
 پادشاهی بر شهنشاهان کشور یافته

۱. متن: رنجه

۲. متن: بر سر من

می‌فشاند پیش پای دوستانت نقد جان
 هر که از گنج وفا دل را توانگر یافته
 دُرّی از دریای عصمت داده پیغمبر تو را
 زان دُرّ دریای عصمت این دو گوهر یافته
 حضرت خیرالوری یعنی نبی از جبرئیل
 نام آن شهزاده‌ها شُبَّیر و شَبَّر یافته
 بر سر هر کس رسیده گردی از پای شما
 مُلکَتِ فغفورِ چین و نَاجِ قیصر یافته
 گر نبودی صَوْلَت تیغ تو- ای عالی‌نسب-
 نه عجم دین محمّد برگزیدی نه عرب

بند چهارم

ای نبوده جز تو یار و هم‌زبانِ مصطفی
 مصطفی آمد تو را جان و تو جان مصطفی
 دین و دانش چون ز بعد مصطفی قائم به توست
 بر تو نازد روز و شب روح [و] روان مصطفی
 ای^۱ به میدان شجاعت روزِ مردی بی‌قرین
 وی^۲ به راه دین و دانش تو امانِ مصطفی
 بوستان مصطفی را چون تو نبود گلشنی
 ای دو فرزند تو سرو بوستان مصطفی
 از سر اخلاص، هر کس شد گدای درگهت
 پادشاهی می‌کند در آستان مصطفی
 از ره مَنّت به سلطانان نیارم سر فرود
 گر مرا بخشی لب نانی ز خوان مصطفی
 دل‌فگارم از جفای چرخ، ای کانِ کرم
 حاجت جانم روا کن تو به جان مصطفی
 روشنی ده خانه بخت مرا از روی مهر
 ای به صورت، آفتابِ آسمان لَوْ کُشِف
 بر تو ظاهر گشت علم اولین و آخرین
 ای تو را و صَاف از جَبَّارِ عالمِ جبرئیل
 شهبوار عرصه دینی و دائم بوده است^۳
 در همه راهی، عِنانت بر عِنان مصطفی

تا به کئی این دیده‌ها ریزند خون بر روی من؟

خاکسارِ این سر کویم؛ نظر کن سوی من

۳. متن: دائم بوده

۲. متن: ای

۱. متن: وی

بند پنجم

ای سر من خاک پایت، یا امیرالمؤمنین
 گشته روشن اهل معنی را که بی شک در کلام
 چون که مدّاحت خدا و جبرئیل و مصطفاست
 هست شاهان جهان را سرفراز از روی عجز
 صد هزاران حاتم طایی به هنگام عطا
 گر شود دریا پر از گوهر، کم است از یک حباب
 ور همه روی زمین پُر سیم و زر گردد، هنوز
 می‌کند پرواز هر گه می‌کنم یاد نجف
 روزی‌ام گردان که بر خاک نجف مالم جبین
 از قضا و از قَدَر فعلی که می‌آید پدید
 بست چندین قرن پیش از دُورِ آدم دیو را
 حضرت حق ساخت بهر دوستان و دشمنان

جز محمّد، نیست آگه هیچ‌کس کار تو را
 کس به غیر از حق، نداند قدر [و] مقدار تو را

بند ششم

ای که نورِ مهر و مه از شمع ایوان شماس
 گنبد فیروزه‌گردون بدین رفعت که هست
 با همه عزّت که رضوان راست در باغ بهشت
 ابر فیض از بحر احسان شما بارنده شد
 بهر دوران شما، دورِ فلک آمد پدید^۱
 جبرئیلی آن‌چنان با عزّت و جاه و جلال
 بی رضایت، حدّ عزرائیل نبود قبض روح

گردش سیّاره و گردون به فرمان شماس
 گوشه‌ای باشد که از کنج شبستان شماس
 آبروی او ز خاک پای دربان شماس
 هر چه بر روی زمین روید ز احسان شماس
 باعث دور فلک بی‌شبهه دوران شماس
 دست بیعت داده و در عهد [و] پیمان شماس
 چون سر آن رشته هم در دست فرمان شماس

۱. متن: دور فلک آید پدید

خوشه‌چینِ خرمینِ کاشی است از روی خلوص
روز و شب در گلشن شیراز پیش خاص و عام
یک‌ره از روی عنایت جانب او بنگرید
آمده از دردِ عصیان، جان شیرینم به لب
عرفی مدّاح کز خیل غلامان شماس است
هم‌چو بلبل، دم‌به‌دم مدح و ثناخوان شماس است
کان غلامِ قنبر و مقداد و سلمان شماس است
درد بی‌درمان من، موقوف درمان شماس است
زان‌که رحمت آیتی باشد که در شان شماس است

چون توانم درد خود پنهان ز جانان داشتن؟
از طبیب خویش نتوان درد پنهان داشتن

بند هفتم

شد به یمنِ مَقدمت خاک نجف دارالسلام
سجدهٔ بیت‌الحرام ار^۱ واجب از امر خداست
مهر و مه مالند رو بر درگهت هر روز و شب
قدسیان گردند گردِ روضه‌ات بهر طواف
آستانت مؤمنان را قبلهٔ حاجت‌رواست
نه همین در شأن تو یوفونَ بِالنُّدر آمده
گر نبود ابرِ لطفت دستیارِ ابرِ فیض
کار دین را- ای به‌بازوی ولایت ساخته
فرق ما و خاک پای دوستانت، هر نفس!
شربت‌م بخشی در آن ساعت که از گرمای حشر
تا بود دُورِ فلک، گردون به فرمان خدای
با و فایم بر سریر سلطنت عباس شاه

در مراتب برتر از گردون شده عالی‌مقام
سجدهٔ واجب کند بر درگهت بیت‌الحرام
آسمان گردد به گرد بارگاهت صبح و شام
این سخن گویند هر ساعت ز روی احترام:
کعبهٔ عالم کدام و روضهٔ پاکت کدام؟
هَلْ أَتَىٰ و إِنَّمَا مدح تو باشد در کلام
خاکدانِ دهر را و قعی نبود از غَمام
ناتمامان جهان را- کرده شمشیرت تمام
دست ما و دامن‌ت روز قیامت، یا امام!
العطش افتاده باشد در میان خاص و عام
تا پدید آید ز گردون، گاه نور و گاه ظلام،
کز عدوی دین کشد هر دم به شمشیر، انتقام

وقت مردن، دوستانش را رسد از حور عین:
دم‌به‌دم آوازِ طِبُّنُّمُ فَادْخُلُوها خالِدین

۱. متن: سجده بیت‌الحرامش

ملا علی صابر تبریزی

ملا علی صابر تبریزی (سده ۱۰) شاعر، متخلص به صابر. به رغم همه کوشهای فراوانی که صورت گرفت، نام و نشان این شاعر را در کتاب‌های تاریخ و تذکره نیافتیم. البته شاعرانی با شهرت صابر در مناطق دیگر ایران دیده می‌شوند.

او در همین هفت‌بند، تخلص خود را صابر و موطنش را بهشت خطه تبریز شناسانده است. چون نسخه از گوینده شعر این‌گونه یاد می‌کند: ملا علی تبریزی پس نام او علی است و لابد بهره‌مند از علوم زمانه.

صابر در واپسین ابیات نیز شاه دین، طهماسب خان را مدح می‌کند که به قول خود او از سادات بوده است. در دودمان صفوی دو شاه طهماسب جلب نظر می‌کند که به ملاحظه کتابت نسخه در اولین سال‌های سده دوازدهم، ممدوح صابر می‌باید شاه طهماسب اول (جلوس ۹۳۰- مرگ ۹۸۴) باشد. خصوصاً که بنا به نوشته لغت‌نامه دهخدا، سجع مهر شاه طهماسب اول سلطان دین بوده است.

بند اوّل

السّلام ای فرشِ راحتِ عرشِ ربّ العالمین
کوکبِ قدر تو تابد از سعادتِ بی‌قران
قدسیان بر درگه بار تو سر بر آستان
مستفاد از فضلِ جودتِ زاهلِ رویِ زمان^۱
قوّتِ بازوی تو اسلام را سدّ سدید
لوحِ محفوظ از ضمیرِ غیبِ ذاتتِ مستفید
فرشِ راهِ زابیرانتِ شهپرِ روحِ القُدس
چرخِ اطلس در ره عزمِ تو خنگ با نشان
دستِ فیاضِ تو را عالمِ عطاییِ مختصر
نامهٔ اعمالِ احبابِ تو را روزِ حساب
رتبه بالاتر چه باشد زین که از افراطِ قُرب
ناقدِ گنجینهٔ اسرارِ روحِ جبرئیل
آسمان بر درگه قدر تو یک‌سان با زمین
سایهٔ اقبالِ تو با نیّرِ اعظمِ قرین
حوریان بهر نثارتِ نقدِ جان در آستین
مستعار از فیضِ جودتِ نعمتِ رویِ زمین
پاسبانِ حزمِ تو ایّام را حصنِ حصین
عقلِ کل از فیضِ رایِ مستعانتِ مستعین
خاک‌روبِ آستانت، آستینِ حورعین
خسرو انجم بر این محملِ غلامِ سرنشین
بحر احسان تو را گردونِ حبابیِ کم‌ترین
از شرف سازند حرزِ جان، کرامُ الکاتبین
هست ذاتِ بی‌مثالشِ نفسِ خیرِ المرسلین؟
مظهرِ حق، نفسِ پیغمبر، امیرالمؤمنین

آن‌که در خلوت‌گهش محرمِ رسولِ الله بود

آگه از کُنه کمالش هم رسولِ الله بود

۱. متن: روی زاهل زمان

بند دوم

ای به بامِ قصرِ قدرتِ ره نبرده وهم کس
 قدسیان را رشحه‌ای از ابرِ جودت التماس
 یک قطار از بُختیانِ تیزگامت هفت چرخ
 در هوای عرصهٔ عرش احترام درگهت
 گر به میزانِ عمل سنجند حَبِّ حُبِّ تو
 گر ز شخص احتسابت سایه برگردون فُتد
 ظرفِ بحر از رشحهٔ فیض سحاب دست تو
 در شبِ آسری به جز صوت بیان دلکشَت
 در مقام قرب، هر که شخصِ جاهت رفته پیش
 اندر آن میدان که از آمد شدِ سروِ قدت
 مرغِ روحِ پُردلان از صدمهٔ بارِ قضا
 شعلهٔ تیغِ برآرد از سپاهِ خصم، دود

قُدرتِ ذاتِ تو را با فوق امکان دسترس
 آسمان را خاک‌بوسِ آستانت ملتَمَس
 کز کواکب بسته هر یک را قضا سیمین جرس
 حاشِ لَئله گر بود جبریل را قدرِ مگس
 از سبک‌باری نیابد چرخ، وزنِ یک‌عدس
 از نهییش بر نیاید صبحِ کاذب را نفس
 آن‌چنان پر شد که از دریا فغان آمد که: بس!
 نامده برگوش پیغمبر صدای هیچ‌کس
 محرمان بارگاه کبریا را کرده پس
 تنگ‌گردد از تردّد بر اجل راه نفس،
 یک نفس آرام نتواند گرفتن در قفس
 هم‌چو سوزان‌آتشی کُافتد میان خار و خس

عرش و فرش و لوح و کرسی گوید آدم آشکار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای مکان از لامکانِ عقل برتر یافته
 منصبِ قدر تو را با رفعتِ جاهِ رسول
 عرش، معراجِ رسول و کتف او معراج تو
 کم‌ترین ذره ز مهرِ آسمانِ قدر تو
 کعبه کرده از صفای درگه تو فیض، وام
 آسمان صد ره به چشمِ رشک، دیده بر زمین
 طایر اقبال تو هر گه گشاده بالِ حفظ

از غبار خاک راهت عرش، افسر یافته
 عقل کل- هر چند سنجیده- برابر یافته
 کئی پیمبر این‌چنین معراج را دریافته؟
 خویش را در رفعت از خورشید برتر یافته
 آبرو از خاکِ راهت آب کوثر یافته
 چون به آن رفعت تو را بالای منبر یافته
 بیضه‌سان نه چرخ را در زیر شهپر یافته

کرده حفظ عرصه عالم نگهبان قضا
چون تو را در روز هیجا حمله آور یافته
یک رقم از لوح رای توست هر مضمون که عقل
بر بیاض صفحه هر چار دفتر یافته
سعد اکبر بر فراز مسند گردون نیافت
آن سعادت کز غلامی تو قنبر یافته
بر سر خوان ضیافت میزبان همتت
نعمت کونین را بذل محقر یافته

گر نگشتی پاس عدلت حفظ گیتی را سبب

در زمان، از هم گسستی تار و پود روز و شب

بند چهارم

ای به دیدار تو روشن، چشم جان مصطفی
پرتو رویت چراغ دودمان مصطفی
همسر ذات تو نخل گلشن عمر رسول
شبر و شُبیر تو جان جهان مصطفی
خاکسان در مقدمت نقد روان جبرئیل
و آسمان در مدح تو روح [و] روان مصطفی
توتیای خاک پایت نور چشم قدسیان
ذکر نام دلگشایت حرز جان مصطفی
از هجوم لشکر کفار اندر روز رزم
وهم سهم ذوالفقارت پاسبان مصطفی
آن که خاک ره نشد بر آستانت ره نیافت
آبرویی در حریم آستان مصطفی
جز تو در خلوت سرای عالم معنی ندید
صورت سر ضمیر غیب دان مصطفی
در رکاب مصطفی روزی که باشند انبیا
فارس عزم تو باشد هم عنان مصطفی
مصطفی را هست بر خیل رُسل صد افتخار
زان که شد نور تو ظاهر در زمان مصطفی
لطف یزدان با تو، بیرون است از حد بیان
می شود معلوم از لطف و بیان مصطفی
دارم این امید کز لطفت نگردم روز حشر
ناامید از التفات بی کران مصطفی

ای که می گردد به سوی درگه تو روی من

چشم رحمت باز کن، یک ره نظر کن سوی من

بند پنجم

هر دو عالم خاک پایت! یا امیر المؤمنین
صد هزاران جان فدایت! یا امیر المؤمنین

هم قَدَرِ قَادِرِ زِ امْرِتِ، ای شه ذی اقتدار
 بر نیاید از گلوی صبح، گردون را نفس
 طایرانِ سِدره را نَبُودِ مَجَالِ دَمِ زَدَنِ
 بحر بر سر می‌زند کف با هزاران اشک و رشک
 شاد از جور و جفای درد خود صد چون مسیح
 چشم دارم کز وفا، یکره به سویم بنگری
 روز هیجاگشته شخصِ فتح [و] نُصرت را پناه
 هم قَدَرِ قَادِرِ زِ امْرِتِ؛ یا امیرالمؤمنین
 گر ز ند دم بی‌رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
 در حریم کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از دل دریا عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بر در^۱ دارالشفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 چون دهم جان در فدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 مأمن چتر لوائت؛ یا امیرالمؤمنین
 صد چو عقل کل نداند قیمت کار تو را
 پشت گردون برنتابد بار مقدار تو را

بند ششم

ای که رزق کاینات از ریزه‌خوان شماست
 آفتابی کز فروغش مهرگردان سایه‌ای است
 نور مه کز وی چراغ شب‌نشینان روشن است
 با کمال نکته‌دانی، هر پرندۀ پیر عقل^۳
 مطبخِ جاه شما را صد خلیل آتش‌فروز
 چرخ نافرمان - که هرگز بر مراد کس نگشت -
 آنچه گرد آورده دریا از لالی در صدف
 لُجّه‌ای کز وی حبابی بیش نبُود نُه فلک
 پادشاهها، از کرم چشم عنایت باز کن
 در بهشتِ خَطَّةِ تبریز، بر شاخ سخن
 بهر درد خود چو گردد هر کسی درمان طلب
 آفرینش^۲ زیر بارِ برّ و احسان شماست
 سایه‌ای از آفتاب خشت ایوان شماست
 پرتوی از لمعه شمع شبستان شماست
 مرغ دست‌آموز طفلان دبستان شماست
 صد سلیمان خاک‌روبِ راه سلمان شماست
 با همه فرمان‌روایی، بنده فرمان شماست
 قطره‌ای از ابر دست گوهرافشان شماست
 یک حباب از لَجَّةِ دریای احسان شماست
 جانب صابر که از خیل گدایان شماست
 عندلیب گلشن طبعش ثناخوان شماست
 درد او را عافیت، امید درمان شماست
 دل کز امید دوایت شاد نتوان داشتن
 عین بی دردی بود منت ز درمان داشتن

۳. متن: بر پرند پیر عقل

۲. متن: کافرینش

۱. متن: از در

بند هفتم

ای حریم درگهت را حُرمتِ بیت‌الحرام
درگه حاجت‌رَوایت کعبهٔ حاجاتِ خلق
حکمِ نُواب تو را امرِ قَدَرِ نایب‌مناب
انس و جن را در کف تدبیر فرمانتِ عنان
گر به نورِ مه‌رت آرد شب ز تاریکی پناه
ور نماید تیرگی با پرتو رأی تو روز
پنجهٔ عصیان گریبانش نگیرد روز حشر
تا بود بر اهل عالم سایه گستر آفتاب
آفتابِ ذره‌پرور، شاه دین، طهماسب خان
آفتابِ دولتش تابنده تا صبح نُشور

وز قدومت، کعبه پوشیده لباس احترام
طاق ایوانِ سرایت قبله گاه خاص و عام
امر خُدام تو را حکم قضا قائم مقام
کان و دریا را به دست جود خُدامت زمام
از رخ شب صیقلِ مهر تو بزداید ظلام
غیرتِ قهرت برانگیزد به صبحش گردِ شام
هر که زد بر دامن مهر تو دست اعتصام
سایهٔ اقبال فرزند تو بادا مُستدام
کز وجودش یافت کار دین و دولت انتظام
سایبان هم‌تمش پاینده تا روز قیام

حفظِ حق بادا پناهش از یسار و از یمین

دولتش با دولت صاحب‌قران بادا قرین

میرحیدر معمای کاشانی

رفیع‌الدین میرحیدر معمای کاشانی (درگذشته ۱۰۲۵ یا ۱۰۳۲) شاعر، متخلص به رفیعی .

او از آن‌جا که در ساختن معما ممتاز بود، به معمای و چون از سادات طباطبایی کاشان به شمار می‌آمد، به کاشانی یا کاشی نام‌بردار است. وی در ساختن تاریخ و ماده تاریخ‌های مناسب هم مهارت داشت. علاوه این که مطایبه نیز می‌سرود. میرحیدر به مذهب تشیع معتقد بود و چنان که از هفت‌بند او برمی‌آید، در این اعتقاد، ثبات قدم داشت. وی مدتی از عنایت‌های شاه عباس بزرگ بهره برد. در ۹۹۹ ترک وطن کرد و به هندوستان خُرامید و او را اکبر پادشاه به اعزاز فراوان پذیرفت. دو بار به قصد زیارت مکه و مدینه از هندوستان بیرون رفت و سرانجام به وطن مألوف بازگشت. پایان حیات او در کاشان گذشت و همان‌جا به دیار باقی شتافت. پسران او، سنجر و میر معصوم نیز شاعر بودند.

از میرحیدر علاوه بر هفت‌بندی که در صفحات سپستر آمده غزل و رباعی نیز به یادگار مانده است.^۱

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، صص ۹۲۸ - ۹۳۰؛ متأثر رحیمی، صص ۳۵۱ - ۳۵۴.

بند اول

السلام ای شمسۀ ایوان رب العالمین
السلام ای هل اُتی را از صفات افتخار
السلام ای نافذ الحکمی که از فرمان تو
السلام ای آستانت خلق را دارالامان
بازوی عؤنت رسول الله را رُکن الظفر
ای که آمد آفتاب طلعتت شرق الحرم
تا شده صورت نگار ذات پاکت، می کند
ای شب معراج، محرم بوده بین الجانبین
ای عصای موسوی یک فقره ات از ذوالفقار
زان لب معجز بیان، چون روح بخشی کرده است
والد سبطين، ابن عم سلطان الرسل

زیب صورت خانه نقاش صورت آفرین
سرفراز آل طاهرا، انتخاب یا و سین
آفتاب مشرقی طالع شد از مغرب زمین
آستان روت به طرف آستین روح الامین
رشته مهتر رجال الله را حبل المتین
قبله ات نام است؛ اما قبله دنیا و دین
آفرین بر کیک خود، نقاش صورت آفرین
از تو شد اسرار سبحان الذي اسرئ مبین
با سرانگشت تو اعجاز ید بیضا قرین
خالقش خوانند خلقی عیسی گردون نشین
محترم والد، حرم مولد، امیر المؤمنین

در نسب، آن را که ابن عم رسول الله بود

در حسب، با او برابر هم رسول الله بود

بند دوم

ای پس از شاه رسل نگرفته پیشی بر تو کس
در میان هر دو، فرقی نیست غیر از پیش و پس

مالک دوزخ کجا سرگرم این منصب شدی؟ سوختی گر غیر اعدایت به جای خار و خس
 سوخت هر عابد که جز مه‌رت به فریادش رسید
 قدسیان را از جنابش دست‌گیری التماس ساخت روشن، ظلمت شب را فلک در چشم صبح
 ساریان او مگر بر دست پیشاهنگ بست گر - عیاداً بالله - از بیم عقاب تیغ کفر
 در میان، خود را طیب مرگ سازد جلوه گر بس که از بیم سپاه کفر گردد مضطرب
 زان همه، یک نعره تکبیر احرامت کفاف

خصم، عاجز گشته گوید با زبان زینهار:

لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلَىٰ لَأَسِيفٌ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای که از خاک رخت خورشید زیور یافته کشتی ایمان نشد مستغرق دریای کفر
 مالک دوزخ به جز خصمت سزاوار عذاب آب کوثر، آتش دوزخ کند بر کس حرام
 گشته محظوظ از کف پای ولی، کتف نبی گر نبودی کفر، می‌گفتم که جز پیغمبری
 می‌تواند بود آن‌جا خواجه هر هشت خلد پادشاه از کس ستاند دختر؛ اما کم دهد
 شمع نطقم مرده بود؛ اما ز یمن مدح تو باد کونه نطق، اگر گفته ست مدح دیگری

از غبار آستانت زیب دیگری یافته کز ازل از زور بازوی تو لنگر یافته
 جسته بهر امتحان بسیار و کمتر یافته لیک این خاصیت از ساقی کوثر یافته
 آن قدر کز بت شکستن حظ بی‌مر یافته هر چه احمد یافته، از یمن حیدر یافته
 هر که این‌جا خویش را یک‌رنگ قنبر یافته قدر او بین کز رسول الله دختر یافته
 این زمان خاصیت گوگرد احمر یافته هر که طبع خویشتن را مدح‌گستر یافته!

بر کسی ظاهر نگشتی خلق آدم را سبب

ای حرم مولد، تو را والد اگر ماندی عزب

بند چهارم

ای که نامد غیرِ وصفت در بیان مصطففا
حربِ خندق افضل آمد از عبادات دو کون
گشت از ذات تو نسل احمدی رونق‌پذیر
وای آن بی‌دین که داند فرق، جز پیغمبری
شان نگر- کاستغفرالله- خالقش خوانند هم
یک‌جهت، یک‌رنگ، تابع، هم‌زبان، هم‌دم، آنیس
ای که هر ساعت نثار روح پاکت می‌کند
رشک بر حُسنِ کلامم داشتی حَسَن، اگر
گشتم از عصیان نشان، با آن که در راه نسب

گرچه گستاخی است، شد عاجز زبان مصطففا
چون برآوردی دَمار از دشمنان مصطففا
مانند از شمع تو روشن، دودمان مصطففا
در میان مرتضی و در میان مصطففا!
کس نبرده‌ست این گمان نسبت به شان مصطففا
مصطفی را مونس جان، بل که جانِ مصطففا
تحفة صلوات، جبریل از روان مصطففا
هر دو می‌بودیم با هم در زمان مصطففا
می‌دهد اصلم نشان از خاندان مصطففا

نامه من گشته از عصیان سیه، چون روی من

وای من روز قیامت، گر نبینی سوی من!

بند پنجم

ای دعاگو مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
ز آفتابِ حشر آسود آن که روز بازخواست
بر سر پل از کشاکش رست هر عاصی که زد
هست حاجتمند اگر درویش اگر سلطانِ عهد
کتف پیغمبر که از عرش برین بالاتر است
می‌نماید عرش اعظم چون زمین در جنب او
شد خطیب خطة لولاک یعنی مصطفی

مدعاگو از دعایت، یا امیرالمؤمنین
رفت در زیر لوائت، یا امیرالمؤمنین
دست در حبل ولایت، یا امیرالمؤمنین
بر در حاجت‌روایت، یا امیرالمؤمنین
گشت فرش زیر پایت، یا امیرالمؤمنین
پیش جنب کبریایت، یا امیرالمؤمنین
عاجز [از] مدح و ثنایت، یا امیرالمؤمنین

کس نداند غیر ایزد رفعت کار تو را

مصطفی هم اندکی دانسته مقدار تو را

بند ششم

ای که دُورِ چرخ در فرمان دوران شماس است
 طفل مهدآرای مریم شد چه سان تهلیل‌گوی؟
 کرد خو با ناقه صالح، بس که می‌کرد آرزو
 چون ز احسان‌خانه جودت سخارونق گرفت
 ای عظیم‌الشان که چون گسترده گردد خون تو
 وای بر دستی که کوتاه باشد از دامان تو
 گر رفیعی نیست چون کاشی ثناگستر، ولیک
 نسبت ارثی چه حد دارد که آرد بر زبان؟
 گوشه چشمی به حالش می‌توان کردن، که او
 در دلش دردی است پنهان؛ می‌کند پیش تو عرض

چون تواند دردِ خود پیوسته پنهان داشتن؟

ور تواند داشت پنهان، از تو نتوان داشتن

بند هفتم

السلام ای وقف اعدای تو دوزخ، والسلام
 بر زند دامان و فردا دستگیربها کند
 گرچه نازل شد کلام‌الله در شأن نبی
 بر سیه‌رو خضم بد روز تو چون روشن شود
 در عذابش مالک دوزخ کند جد؛ لیک او
 پیرو عصیان پرستش، از ره فرض مُحال
 مالک دوزخ سزد گر طعنه بر رضوان زند
 منکر تقوی شعارش، آن هم از راه مُحال
 متّصل رضوان برّد بر مالک دوزخ حسد
 ای طفیل دوستانت روضه دارالسلام
 هر که زد در دامنت امروز دست اعتصام
 نیست بالله غیر وصف، انتخاب آن کلام
 رفعت شان و شفاعت خواهی‌ات روز قیام،
 در عذاب خویش بیش از وی نماید اهتمام
 گر به حکم او نماید عرصه دوزخ مقام،
 جای آن دارد که دوزخ را شود فردوس نام
 گر نهد بی رخصت او جانب فردوس گام،
 روضه رضوان بود شرمنده دوزخ مدام

ای گران‌بار از گنه، خواهی گر آسان بگذری روز محشر از سر پیل در محلّ ازدحام،
جرّ خود باید که سازی حُبّ سلطان‌الیقین
وردِ خود باید نمایی: یا امیرالمؤمنین

فیاض لاهیجی

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی قمی (درگذشته ۱۰۷۲) فرزند علی بن حسین گیلانی، عالم، محقق، حکیم، منطقی، متکلم، نویسنده، ادیب و شاعر، متخلص به فیاض. اصل وی از لاهیجان بود؛ اما چون مدت زیادی در قم اقامت داشت و در حوزه علمیه آن شهر تدریس کرد، به قمی نیز شهرت یافت. او از حکمای بزرگ شیعه و شاگرد و داماد ملاصدرای شیرازی بود. فیاض در قم وفات کرد و همان جا دفن شد. او در حکمت و کلام و منطق، صاحب تألیفات ارزشمندی است که از جمله آنها می توان به گوهر مراد، شوارق الإلهام در شرح تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی و دیوان اشعار اشاره کرد.^۱

۱. دیوان فیاض لاهیجی، صص ۱۴۷ - ۱۵۱.

بند اوّل

السّلام ای گوهرت دریای عدل و داد و دین
السّلام ای در شرف، بر رفته تا جایی که هست
السّلام ای آنکه باشد تا قیامت عقل را
حجّت فضل تو بس شاگردی خیرالبشر
قادری بر هر چه خواهی، زانکه در تحقیق هست
از برای اعتصام دل ز اوج معرفت
کس نمی‌داند تو را؛ و آن که داند، مشکل است
گر دو عالم منکر فضل تو گردد، باک نیست
بهر جاروبِ سرایت، روز و شب دارد سراغ
گر دو عالم ابر گردد، آفتابی آفتاب
هر کسی مهر تو دارد؛ خواه دشمن خواه دوست
گر به دشمن، فیض بخشی دم زدن را جای نیست

ذات پاکت نسخهٔ اوصاف ربّ العالمین
جلوه‌گاه نقش پایت دوش خیرالمرسلین
گفته‌ات علم‌الیقین و کرده‌ات عین‌الیقین
شاهد علم تو بس استادی روح‌الأمین
دست قُدرت، قُدرت دست تو را در آستین
از شعاع هر کلام آویختی حبل‌المتین
فرق کردن رنگ و بوی یاسمین از یاسمین
شاهدِ عدل است در فضل تو قرآن مبین
هر طرف بال ملک باگیسوان حورعین
فیضِ پرتو کم نگردد روز ابر اندر زمین
کرده‌ای هر ذره را نقش آفتابی بر جبین
رحمةٌ لِّلْعَالَمِینِ، رحمةٌ لِّلْعَالَمِینِ

هر که را در هر نفس همدم رسول‌الله بود

در طریق اتّحاد او هم رسول‌الله بود

بند دوم

ای مرا در بی‌کسی هم مصطفی کس، هم تو کس
 مهر را، بی خاک پایت، نور نبود بر جبین
 هست علم مُنکشیف از فیض علمت مستعار
 بر سر شهید کلامت می‌نمایند اهل هوش
 وز قطارِ مَحملِ جاهِ تو از روز ازل
 بیش و کم را در دیار همتت میزان یکی است
 در جهان، هر کس که بیند روضه پاک تو را
 بر سر آن قبه، گردون آن چنان باشد که گاه
 گر بهشت عَدْن را معدوم سازد روزگار
 من سر کوی تو می‌خواهم؛ نمی‌خواهم بهشت
 از تو می‌خواهم مراد خود در این کوی مراد
 شکوه کردن از فلک، ننگ است لیک از شکوه‌اش

گو دو عالم باش ناکس؛ کس مرا این هر دو بس
 صبح را، بی مهر رایت، بر نمی‌آید نفس
 هست عقلِ مستفاد از نورِ عقلت مقْتَبَس
 جوشش فوج ملک هر دم تماشا چون مگس
 نفس کَلّی: ساریان، ناقه: ملک، انجم: جرس
 کس نمی‌داند در او این بوقُبُیس است آن عدس
 آن چنان باشد که بیند کس گلستان در قفس
 بر سر گنبد نهد مرغِ آشیان از مشتِ خس
 عاشقان را از بهشت عدن هست آن روضه بس
 نیست عاشق را به غیر از کوی جانان مُلْتَمَس
 گرچه بر من بسته گردون راه سعی از پیش و پس
 می‌توان فریاد کردن؛ چون تویی فریادرس

آن قَدَر از لطف سرشار توام امیدوار

کاندر آن کو تا ابد ایمن شوم از روزگار

بند سوم

ای ز خاک درگهت خورشید زیور یافته
 تا دم محشر ز دستِ جوهرِ شمشیر تو
 چهره تا بر خاکِ درگاه تو سوده آفتاب
 معدنِ دُر از درت پُر کرده ظرفِ آبروی
 عمرها، رضوان مجاور بوده با خاک درت
 آسمان پُر گشته بر گردِ سرت تا عاقبت

آسمان از ریگ صحرای تو اختر یافته
 شاهدانِ فتح و نُصرت، زیب و زیور یافته
 خاک خود را تا ابد زینِ کیمیا زر یافته
 کانِ لعل از درگهت گوگرد احمر یافته
 تا برای جنت خود آب کوثر یافته
 از فروغِ خاطرت خورشیدِ انور یافته

آسمان بر سبزه‌زار همّت چون کرده سیر
 بحر، هر گه گوهرش سنجیده با درّ نجف
 درگه دولت سَرایت کاوست اکسیر مراد
 قطره بحر تو دریایی است کز وسعت، خرد
 تربیت خواهم ز فیضت، چون ز فیض تربیت
 عالم از فیض تو چون هستند سرشار مراد
 قطره شبنم در او دریای اخضر یافته
 گوهر خود را چو جرم مه مکدر یافته
 آسمان آن جا مراد خود مکرر یافته
 چرخ اعظم را در آن دریا شناور یافته
 آهن شمشیر، استعداد جوهر یافته
 من چرا باشم مراد خویش کم‌تر یافته؟
 تا ابد دیدی قضا، گرنه تو را دیدی سبب
 نفس کَلّی را سِتْرُون، عقل کَلّی را عَزَب

بند چهارم

ای فزوده عزّ و شانت عزّ و شان مصطفی
 گرچه شد بر مصطفی چند آیه نازل بهر تو
 از خِطاب سَلِّمُوا بودی امیرالمؤمنین
 نخلِ شرع مصطفی را فیض سرسبزی ز توست
 قطره‌ای نگذاشتی در چشمه سار معرفت
 مصطفی قدر تو می‌داند که می‌داند که نیست
 قول تو قول پیمبر، فعل تو فعل خدا
 مصطفی را چشم حقیقین تا ابد روشن به توست
 قُرْءُ الْعِینِ پیمبر قُرْءُ الْعِینِ تو بود
 ای که جسمت پاک‌تر از جانِ اهل عالم است
 خاندان مصطفی پشت و پناه من بس است
 گوهر پاکت نمک بر پهن‌خوان مصطفی
 هست ذات آیه نازل به شان مصطفی
 با وجود مصطفی هم در زمان مصطفی
 ای وجود کاملت آب روان مصطفی
 چون لب خواهش نهادی در دهان مصطفی
 در دو عالم، چون تو، یک کس قدردان مصطفی
 زان‌که دستِ قُدْرَتِ حَقّی، زبان مصطفی
 زان‌که بودی از ازل، جان جهان مصطفی
 این شرف کس را نبود^۱ از اُمتان مصطفی
 فیض جسم خویش ده ما را، به جان مصطفی
 ای وجود من فدای خاندان مصطفی
 گر تو اندازی نظر از روی همّت سوی من
 بازوی زور فلک را بشکنند بازوی من

۱. متن: این شرف را کس نبود

بند پنجم

گر نگویم: من فدایت، یا امیرالمؤمنین
 آن‌که باشد جلوه‌گاه نقش پایش دوشِ عرش
 نفس و روح و تن چه باشد؟ مال و اهل و زن چه چیز؟
 آن‌چه ابرِ رحمتش خوانند تعبیری از اوست
 کان چه خفت‌ها کشد، گر تن به سنجیدن دهد
 آبِ گوهر هر طرف طوفان کند چون سر کند
 طول و عرض این جهاتِ سته جایت کی سزد؟
 بازگردی^۲ اگر به میدان ازل، خواهی نهند
 در نظر، هر برگ سبزی آسمان دیگر است
 عرش اعظم را نیارد در نظر، هر کس رسد
 دست، بی‌جا، کوته از دامان وصلت چون کنم؟
 زنده بودن بی‌توام هر لحظه مرگ دیگر است

پس چه گویم در ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین؟
 دوش می‌ساید به پایت؛ یا امیرالمؤمنین
 دُنی و عُقبی فدایت؛ یا امیرالمؤمنین!
 سایهٔ دست دعایت؛ یا امیرالمؤمنین
 در بَر بحر عطایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
 بارش ابر سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
 عرش بی‌جا نیست جایت؛ یا امیرالمؤمنین
 تا ابد رو در قفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 در زمین کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بر در دولت سرایت؛ یا امیرالمؤمنین
 کس نمی‌دانم به جایت؛ یا امیرالمؤمنین
 من که می‌میرم برایت؛ یا امیرالمؤمنین

عرش باشد آستانی، درگه بار تو را
 چینهٔ اول بود نه چرخ، دیوار تو را

بند ششم

خوانِ «لَاعَيْنُ رَأَتْ» مخصوص مهمان شماست
 برمی‌گو آفتاب و دم مزن گو صبحدم
 ابرهاگردی است از راه شما برخاسته
 پرورش از امر و از نهی شما دارد بهشت
 چون تزلزل گیرد از صور فنا ارکان عرش
 نه که قرآن است در وصف شما گویا و بس

هشت جنت لقمه‌ای از نعمت خوان شماست
 آفتاب صبحدم، گوی گریبان شماست
 آسمان ابری که از دریای احسان شماست
 آب جاری اندر آن گلزار فرمان شماست
 آن‌چه ایمن از تزلزل باشد ارکان شماست
 نام‌های آسمانی جمله در شان شماست

۱. متن: گوهر بحر عطایت

۲. متن: بازگشتی

از شما بیرون نباشد سرنوشت کاینات
 آفتاب ار بازگشت و ماه اگر شق شد، چه شد؟
 گرچه با رضوان جنّت در نزاع افتخار
 فیض کاشی را به فیاض ار کنی احسان رواست
 در سر کوی شما، از ناله کی بندد نفس؟
 گر به ابرام از شما درمان نخواهم، دور نیست
 چشم درمان از طیب عشق نتوان داشتن
 درد را شرط است این جا به ز درمان داشتن

بند هفتم

در وداعت، می‌رود صبر و شکیب از دل تمام
 از در دولت سَرایت دل نمی‌آید برون
 دل که برخیزد از این کو، بر فلک ناید فرود
 عالمی گر رو به درگاه نجف دارد چه شد؟^۱
 من ندانم این زمین را از کجا آورده‌اند
 نسبتی هیچش ندیدم با نجف در هیچ باب
 نوح در کشتی نشست و آمد این جا برکنار
 کعبه را گر با نجف افتد تمثّل نزد عقل
 من زیارت کرده از کوی تو برگشتم؛ ولی
 لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ عَهْدِنَا فِي قُرْبِكُمْ
 رفتم از کوی تو با صد درد دل، خاکم به سر!
 آمدم شامی به درگاه تو، صبحی می‌روم

بر در دولت سَرایت هر که می‌ساید جبین
 تا قیامت جبهه‌اش دیگر نبیند روی چین

۱. متن: چه سود

حاجی فتوحای مراغه‌ای

حاجی فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱) شاعر، متخلص به فتوحا و فتحی . نسبت او به مراغه، تعلق شاعر ما را به این شهر نشان می‌دهد. تخلص او فتوحا و فتحی است؛ زیرا در رباعی‌هایش، فتوحا و در هفت‌بند او فتحی به چشم می‌خورد. او دست کم یک بار حج گزارده است و این از تعبیر حاجی برمی‌آید. شاعر ما در سده یازدهم می‌زیست؛ زیرا در نسخه‌ای که مشتمل بر هفت‌بند وی و متعلق به همین سده است عبارت سلمه‌الله تعالی دیده می‌شود. وی شاعری توانا و ترزبان خوش‌بیان بوده و این از رباعی‌ها و در هفت‌بند او نیک هویدا است. حاجی فتوحا اهل عرفان است؛ چه علاوه بر رنگ عرفان- که در اشعارش ظهور دارد- کاتب رباعی‌های او نیز از وی این‌گونه یاد می‌کند: «قدوة عرفای حاجی فتوحای مقدم» او به مبانی دینی و تشیع اثناعشری معتقد است. این نکته را همه اشعارش، به ویژه هفت‌بند او در نعت مولا و نیز هفت‌بند دیگری که در مدح ثامن الحجج گفته - و البته نیمی از آن موجود است- نمایان می‌سازد.^۱

۱. الشریعة الی استدراک الذریعة، ج ۱، ص ۱۵۳

بند اول

السّلام ای مشرق خورشید ربّ العالمین
عاشق ذات خود و معشوق جمله کائنات
معنی إلا به یک معنی و لا از یک جهت
ظاهری در کلّ اشیا مثل حق در ذات تو
هر که خالی شد می از خویشتن مانند صور
مثل تو شخصی ندیدم در جهان مرتبه
هر که در رویت نبیند روی حق را آشکار
همدمت در عرش رحمان نیست غیر از مصطفی
چون رسول الله پیام از تو به تو آورده بود
من چه گویم در ثنای آن که در عزّ و جلال
واجب آمد حبّ ذاتش تا ابد چون ذات حق

مرتضای سابقین و مصطفای لاحقین
عاشقان را جان و دل مولا امیرالمؤمنین
پس تویی هم [لا] و هم إلا به نزد اهل دین
مظهر ذات و صفات اولین و آخرین
می‌دمی در وی چو اسرافیل أنا الحقّ المبین
چون ز امکان درگذشتم، واجبیت دیدم یقین
سرکشد از سجدهات مانند ابلیس لعین
پاسبان آستانت عیسی گردون‌نشین
نام او شد پادشاه دین و خیرالمُرسلین
عاجز است از وصف ذاتش حضرت روح‌الأمین؟!
نام پاکش زین سبب شد در جهان، جبل‌المتین

آن که سلطان ازل را از ازل همدم بود

تا ابد گر نایبش خوانم، هنوز آن کم بود

بند دوم

السّلام ای کس ندیده مثل و مانند تو کس
مانده‌ام دور از تو؛ ای فریادرس، فریاد رس!

آرزوی مرگ از آن دارد دل بیمارِ من
 جُرم نامحصور من چون در خورِ عفت نبود
 کی توان از دوزخ هستی گذشتن مردوار؟
 عَرَضه‌ای دارم، به حقّ ذات پاکت گوش کن
 یک نظر کن از کرم بر من چو حق بر کوه طور
 نیست بهتر از تو، مثل بهترین کائنات
 می‌تپند از شوقِ روی قنبرت در آسمان
 من کی‌ام تا بشمرم خود را ز خُدامِ درت؟
 می‌کنم مدح تو را؛ اَمّا تَنزّه می‌کنم
 ورنه خود فرموده‌ای در خطبه‌ها اندر بیان

تا مگر بیند به کام دل تو را آخر نفس
 مدّتی شد کار و بارم محض عصیان است و بس
 گر نباشد نور پاکت رهنما از پیش و پس
 ای ز درگاه تو حاصل هر دمی صد مُلْتَمَس،
 تا بسوزد کوه هستی زان نظر چون خار و خس
 از رسول حق نموده این روایت را اَنَس
 فرقهٔ روحانیان مانند مرغان در قفس
 کارزوی خدمت کرده خلیلِ حقّ هوس
 از قصور فهم پستیِ عامیانِ خرمگس^۱
 مدح لایق مرمرا اِنّی انا الله است و بس

کم‌ترین مدحت ز حق این بود وقت کارزار:

لَا أَسْتِي إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

السّلام ای هر که در سر از تو افسر یافته
 هر که داند یا نداند، خادمِ درگاه توست
 پیش هر کس حاضری؛ اَمّا نبیند کور دل
 در مقامِ لِي مَعَ اللَّهِ آفتاب انبیا
 تا عَلِيُّ كَالْقَمَرِ مشهور گشت از مصطفی
 ای به خوبی فرد و واحد؛ نیست مثلت در جهان
 اَسْتَرِ صَدْرِ رَسَلٍ تا بر رکابت بوسه زد
 حاشرلله گر بگویم: خضر و موسی یافتند
 شاهبازِ عرشِ حق این قوّت پرواز را

معنی شاهی از او هر شوکت و فر یافته
 این سعادت را نه تنها جان قنبر یافته
 عارف بی‌نا تو را از شمس، اَظْهَر یافته
 هم‌چو بدرِ کاملت اندر برابر یافته
 ماه، مثل خود- بسی گردیده- کمتر یافته
 کیست کاو گوید در عالم چون تو دیگر یافته؟
 هر کسی علم ... را کمتر از خر یافته
 آن‌چه از لطف تو سلمان و ابادر یافته
 از دو چشمِ روشنّت شُبَّير و شَبَّير یافته

۱. متن: فهم پستی عامیان خرمگس

تا نهادی پا به دوش پاک احمد در جهان گفت: از من، مرتضی معراج برتر یافته
تا سلونی را شنیدند از تو اصحاب رسول هر یکی در علم خود، خود را پیمبر یافته
چون که خود گردیده‌ای آئینه انوارِ رب
گر مرا آئینه سازی بهر خود، نبود عجب

بند چهارم

ای شکفته از گلِ رویت روان مصطفی در میان باغ جان، سروِ روان مصطفی
عندلیب حق‌سرای گلشن توحیدِ حق شاهباز لامکان از آشیان مصطفی
شهریار شهر عرفان، پاسبانِ انس و جان شهبسوار روز جولان، پاسبان مصطفی
روز میدان قیامت در حضور حق عیان کیست غیر از تو در آن دم هم‌عنان مصطفی؟
آدمِ اولاد پیغمبر به صورت در زمان آدمِ آدم به معنی در جهان مصطفی
من کلام ناطقم گفتمی که تا ظاهر شود سر به سر قرآن تو بودی در زبان مصطفی
نقطه با خوانده‌ای خود را که داند هر کسی کز تو ظاهر شد همه نام و نشان مصطفی
در حدیث من رآنی قد رأی الحق بی‌گمان حق تو را فهمید عارف از بیان مصطفی
دیده‌ام در عالم اطلاق و تقیید وجود ذات حقت ذات تو، شان تو شان مصطفی
در مراتب، عاشقی بر مصطفی از روی خود^۱ پس تویی هم چشم و هم ابرو کمان مصطفی
مانده‌ام در دوزخ هستی اسیر صد بلا بگذران ما را از این وادی؛ به جان مصطفی
تابِ هجرانت ندارد این دل شیدای من
لطف کن؛ دایم نظر کن بر من؛ ای مولای من

بند پنجم

هر چه گویم- جز خدایت؛ یا امیرالمؤمنین- نیست آن حق ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین

۱. متن: در مراتب عاشقی از مصطفی بر روی خود

نیستی از حق جدا، هستی به حق هر جا که هست
 در حقیقت حق‌نمایی، در طریقت رهنما
 کی ز حق خواهد لقای حور و غلمان در بهشت
 موضع دست خدا گردید در دوش نبی
 مدح ناقص تا به کئی گویم تو را از نقص خود؟
 رخ نما؛ بستان مرا از من که تا بی ما و من
 گر بخواهد، بر کنند صد کوه هستی را ز جا
 آن‌که ذات او ننگجد در زمین و آسمان
 دیدمت عرش آفرینی، آفرین بر بازویت!
 هم‌چو اسماعیل، هر یک ز انبیا و اولیا
 کئی تواند درک کردن، عارف اقرار تو را؟
 کس ندیده جز مقام نفی و انکار تو را

بند ششم

ای که سلطان ازل پیوسته مهمان شماس است
 چون که خود هستید رحمان در مراتب، آشکار
 آن گل خودرو که بشکفته ست در باغ کسی
 آن‌که عالم را معطر کرده از بوی خوشش
 این‌که عالم را منور کرده از اشراق خود
 یوسف گل پیرهن در آینه رخسار خود
 مالک مصر ولایت، خاتم پیغمبران
 گرچه اسماعیل، قربان خلیل‌الله شد
 گرچه لقمان بود درد کل عالم را دوا
 روح اعظم اوستاد اوستاد انبیا
 قوت [اهل] جمله عالم ریزه خوان شماس است
 آن که مردود شما گردید شیطان شماس است
 در ریاض جسم و جان، صد برگ خندان شماس است
 غنچه بشکفته گلزار بستان شماس است
 لمعه‌ای از آفتاب روی رخشان شماس است
 تا قیامت بی‌خبر افتاده، حیران شماس است
 یوسف و سلطان یوسف پیر کنعان شماس است
 حق همی داند که ابراهیم قربان شماس است
 صد هزاران مثل او محتاج درمان شماس است
 در دولت سرا استاد دربان شماس است

فتحی بیچاره را کردید پاک از ما و من خالی از خود، پُر ز حق، دایم ثناخوان شماست
بر غفورئ تو باید کشف و برهان داشتن
بعد از آن از بندگانت چشمِ غفران داشتن

بند هفتم

تا نجف شد صورت عرش حقیقی را مقام بود خاص مصطفی معراج حق، گردید عام
آسمان پیچید از رشک زمین بر خویشتن بست در بر روی عالم از آلم بیت‌الحرام
گوییا این‌حال می‌دانست آدم پیشتر گشت زین رو، ساکن شهر نجف از احترام
کشتی طوفانِ محشر بی‌گمان صندوق اوست زین سبب در وی نشستی نوح تا یوم‌القیام
گر نبود جای مولودت زمین کبریا روضه‌ات را قبله فرمودی رسول خوش‌پیام
تا به صورت گشته‌ای ساکن میان خاکیان قبله روحانیان برگشته از عرش کرام
قدسیان عرش و سُگان زمین و آسمان می‌کنند از درگه لطف‌گدایی صبح و شام
لامکانی؛ لامکان ننموده خود را آشکار مثل حق در شش جهت دیدت از آن خیرالانام
نیست غیر از اسم اعظم در حقیقت نام تو در مراتب گرچه داری مثل حق، بسیار نام
چون‌که مدح ذات او را در نمی‌یابد کسی مزده‌ای دارم به زُوارش رسانم والسلام:
رتبۀ زُوار او مانند زُوار خدا منزل خُدام او برتر ز افلاک عظام

می‌رسد هر کس به درگاه امیرالمؤمنین

خاکِ پایش را به دیده می‌کشد روح‌الأمین

مُقبل اصفهانی

آقا محمد شیخا مُقبل اصفهانی (درگذشته ۱۱۵۷) شاعر، مشهور به میرزا مقبل و متخلص به مقبل .

این شاعر شیعی در عصر سلطان حسین صفوی (جلوس ۱۱۰۵-۱۱۳۵) اعتباری داشت. در زمان تسلط افغانان (۱۱۳۵-۱۱۴۳) متواری و پوشیده به می‌بُرد. در عهد نادرشاه به هند گریخت.

از بعضی ابیات او معلوم می‌شود که در هند هم وقت خوش نداشت و آرزومند بازگشت به وطن بود. سرانجام در همان سامان به حق پیوست. بعدها پسرش استخوان‌های او را به کربلا رسانید. مقبل در زندگی‌اش همواره نوحه‌گر و محزون و به قول خودش تعزیت شعارِ سیدالشهداء بود و اگرچه یک بار به کربلای معلی رفته بود، آرزوی زیارت مجدد و حتی مجاورت آن حضرت را داشت.

از او غزل‌های بسیار دل‌نشین به یادگار مانده است؛ اما عمده اشعار وی را مرثی‌ها و در واقعه کربلا تشکیل می‌دهد که در میان هندیان به واقعات شهرت دارد هم‌چنین او را اثری به نام وقایع الطّف است.^۱

۱. مقالات الشعراء، صص ۷۶۶-۷۷۳؛ منتخب الاشعار، ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۸.

بند اول

السّلام ای اشرف خلقِ إله العالمین
اسم اعظم، عقل کل، مالک رقاب انس و جان
مسند آرای خلافت، آبروی کائنات
قاسمُ الأرزاق از مِمَّا رَزَقْنَا يُنْفِقُونَ
انبیا و اولیا را در حقیقت چون الف
منشی دیوان و صفت مالک یَوْمِ الْحِسَابِ
مرغ دست آموز باغ دانشت روح القدس
دخل و خرج مشرق و مغرب به فرد مهر و ماه
حق کلام خویش از نام تو بر کرسی نشاند
آن چه می آید ز اسم اعظم پروردگار
محضر کز و بیان را از تو تحریر سِجِلْ
در هوای جست و جویت چرخ یک بیهوده گرد

قبله امّ القری، تکبیرة الاحرام دین
آیه رحمت، امام دین، امیر المؤمنین
قُرَّة العین ملائک، عرش را کرسی نشین
ساقی أنهار خمر لَذَّة لِلسَّارِبِینِ
هم به معنی اولین و هم به صورت آخرین
شاهد فضل و کمالت رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِینِ
طفل ابجدخوانِ مکتب خانها روح الامین
می برند از نسخه امرت کرامُ الکاتبین
شد از این معنی، علی با آیه الكرسی قرین
از علی می آید آن، با معجزات هم قرین
خاتم پیغمبران را نام تو نقش نگین
در قِفار اقتدارت^۱ خضر یک صحرانشین

آن که از اسرار ذات کردگار آگه بود

واقف از اسرار ذاتش، هم رسول الله بود

۱. متن: در قفای اقتدارت

بند دوم

ای ندیده دیده‌گردون چو بازوی تو کس
کیست در جَنبِ مصافت رستم و افراسیاب؟
شِحْنَةُ عدلت چو آراید سریر انتقام
در صف پیکار بر فوج سپاه دشمن
کیست بَطْلیموس تا با دانش خود دم زند؟
پادشاهی یافت از نامت سلیمان در جهان
دیگران را بر تو چون بتوان مقدم داشتن؟
در ولایت صادق‌القول است اگر دم می‌زند
هر سحر خورشید از مشرق به طوف درگهت
فرش ایوانِ جلالت می‌شد از روز ازل
گر نبودی کفر، گفتم نسبت با انبیا
با حیات دشمنان هرگز نگردیده‌ست جمع

دست و تیغ چون علم شد گفت این پروردگار:

لَا قُوَّةَ إِلَّا عَلَىٰ لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْقَوَارِ

بند سوم

ای که اسرار تو را الله، اکبر یافته
در شب معراج، سلطان سریرِ اصطفی
حق - تعالی - بسته عقید حضرت زهرا به تو
سرَّ سُبْحَانَ الَّذِي أُسْرِي که می‌گوید به خلق؟
در زمینت جز امیرالمؤمنین نشناخته
رتبهات را از بنی‌آدم پیمبر یافته
در حریم قَابِ قَوْسَيْنِتِ مقدر یافته
تا قیام قائم، از این عقد، گوهر یافته
رمز این را احمد مرسل مکرر یافته
بر فراز آسمان‌های غصنفر یافته

۱. متن: قدرة الله هست و بس

۲. متن: این ز بیمت متخص و آن ز قهرت

قاصدِ چابکِ خُرامِ فکر در بالا رُوی
 سال‌ها صحرارویها کرده با عمرِ دراز
 روز دارد حکمِ حَسْبُ الْأَمْرِ از سلمان تو
 از حُذیفه، ماه پوشیده است تشریفِ یمن^۱
 از جنابِ کبریا هر کس که حاجت خواسته
 از قدومِ دُلْدُلِ گردونِ خُرامت روشن است
 روزِ میدانِ مَصافَت، از سر اعدای دین

بو ترابت گر نبایستی که گردیدی لقب
 آدمِ خاکی کجا از خاک گشتی منتسب؟

بند چهارم

ای که بودی از ازل روح و روان مصطفای
 شد لبالب موجِ بحرینِ معانی از گهر
 سرنوشتِ انس و جان را خامهٔ تقدیر شد
 گلبنِ باغِ نبی را با تو چون پیوند شد
 کس ندارد یاد در عالم به حُسنِ اعتقاد
 در حقیقت هست ربطی صورت و معنی به هم
 گر منوّر عالمِ ایجاد از نور نبی است
 ای که عقلِ نکته‌سنج از رتبه‌ات پیدا نکرد
 چون توان ره یافت از معنی به اسرار سخن
 با رسولِ الله یکی بودی، دو تا پنداشتند^۲
 وصفِ ذاتِ گر کسی خواند، کلامِ کردگار
 نیستم حَسَّان؛ ولی کم‌تر ز حَسَّان نیستم

جسم تو جسم نبی، جان تو جان مصطفای
 تا رسانیدی دهان را بر دهان مصطفای
 یک‌زبان شد تا زیانت با زبان مصطفای
 از تو شد سرسبز دائم گلستان مصطفای
 چون جناب‌ات، یوسفی در کاروان مصطفای
 داشت آن ربطی که با جسم تو جان مصطفای
 از تو روشن شد چراغِ دودمان مصطفای
 در خور قدرت مکانی، جز مکان مصطفای
 می‌توان فهمید از شان تو شان مصطفای
 زان‌که احوّل بود چشم دشمنان مصطفای!
 شاهد تعریف اگر یابد، بیان مصطفای
 لیک گویا هست و هستم از زبان مصطفای

گر فُتَدَ عکسِ خیالِ التفاتت سوی من
 روزگار آینه می‌سازد ز آبِ روی من

۱. متن: تشریفِ یمن

۲. متن: دو تا پنداشتن

بند پنجم

ای که می‌داند خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 با یدالله سر برآورده‌ست از یک آستین
 هست در قرآن، سراسر وضع ترتیب سُور
 آنچه فوق قُدرتِ اعجازِ کُلِّ انبیاست
 هر دو عالم را به دور افکنند چون خس در کنار
 دستِ سایل چون کف موسی ید بیضا شود
 یا کلام حضرت باری است یا قول نبی
 کس نمی‌داند به غیر از حضرت پروردگار
 آدم آورده پناه از تَرَکِ اولایی مگر
 نوح از کشتی گرفته کاسهٔ چوبین به دست
 با خدا و مصطفی در معرفت بیگانه نیست
 حق- تعالی- می‌شدی از شیوهٔ غالی، رضا
 می‌شناسد مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بازوی خبیرگشایت؛ یا امیرالمؤمنین
 فصلِ دیوان ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هست در تحت لَوایت؛ یا امیرالمؤمنین
 موج دریای عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
 آری^۱ از جود و سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هر که می‌گوید ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ابتدا و انتهایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بر حریم کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 گشته در معنی گدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 آن‌که گردید آشنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 لیک گر بودی رضایت؛ یا امیرالمؤمنین

حق- تعالی- گر نمی‌فرمود اسرار تو را

مصطفی هم خود نمی‌دانست مقدار تو را

بند هشتم

ای که ایمان خلایق فرع ایمان شماس است
 نامهٔ اعمال خَلقِ اوّلین و آخِرین
 هر که در ارض و سما و عالم ایجاد هست
 با جلال قَبّهات، این آسمان لاجورد
 عرصهٔ ایجاد را چابک سواری لازم است
 اصل دین، تصدیق بر کیفیت شان شماس است
 در کفِ مستوفی سرکارِ دیوانِ شماس است
 ز ابتدا تا انتهای عمر، مهمان شماس است
 غنچهٔ نیلوفری از بهر عَمّان شماس است
 وسعت میدان امکان، بهر جولان شماس است

۱. متن: آرد

این سخاوت، خود که^۱ مذکور است نامش در جهان
 با وجود این مرّوت - یا امیرالمؤمنین-
 عالمی از ظلم و دست‌اندازِ عُدوان شد خراب
 آن‌چه از باد مخالف، غرق شد در بحر ظلم
 این قلمرو گشت از مستوفیان، زیر و زبر
 مقبلت در صورت آزاد است، در معنی اسیر
 گرچه سلمان و اباذر نیست؛ امّا سال‌هاست
 چون سعادت، خانه‌زاد جود و احسان شماس
 این تغافل دور از الطاف و احسان شماس
 خاصه این کشور که ویران گشته^۲ ایران شماس
 کشتی ناموس و ننگِ دوستداران شماس
 آخر این ویرانه، سُکنای محبّان شماس!
 گر تبه‌کار است، امّا از غلامان شماس
 ذاکر شاه شهیدان و ثناخوان شماس

بایدش مضمون چو اخلاص تو بر جان داشتن

شاعری آن به، نباید شعر پنهان داشتن

بند هفتم

تا به دولت در زوایای نجف کردی مُقام
 کعبه با آن اعتبار و جاه از رشک نجف
 بازگشتِ حاجیان بر روضه‌ات بی‌وجه نیست
 کعبه تا بیرون شدی از وی، سیه پوشیده است
 در حرم، غالی تو را دیده‌ست می‌گوید: خدا
 بس که می‌آید سلامِ عرش بر خاک درت
 شرع اگر خار است، خار این بیابان است و بس
 منتظم گردید تا در سِلک مدّاحان تو
 آب از آن جاری نمی‌گردد در آن جنّت‌سرا
 ناظرِ سرکارِ فیض‌آثار تو یعنی نصیب
 آبروی بحر و کانش هست در زیر نگین
 منزوی شد از فِراقت قبلهٔ بیت‌الحرام
 می‌زند سنگ از حَجَر بر سینه تا روز قیام
 عُمره می‌آرند بر کوی تو از بیت‌الحرام
 چون سوادِ خالی از اِکلیل، نزد خاص و عام
 زان‌که صاحب‌خانه را در خانه می‌باشد مُقام
 خلق می‌گویند درگاه تو را دارالسلام
 زان‌که دارد شرع از قرب جوارت احترام
 عرفی از لطف تو شرعی گشت دیوانش تمام
 پای در گل مانده در کوی تمَنّایت مدام
 می‌رساند روزی مردم به مردم صبح و شام
 یک غلامِ خاکسارِ درگهت خورشید نام

۱. متن: این سخاوت را که
 ۲. متن: که ویران گشت

گر نبودی از ازل پای ولایت در میان جان کجا با جسم خاکی می‌گرفتی التیام؟
بهر استقبالِ احبابِ جنابات روز دین
حوریان با رقص می‌آیند از خُلدِ برین

حزین

نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۹۹۹ که ۱۳ برگ دارد شامل هفت‌بند، چهارده‌بند، قصیده، دو مثنوی کوتاه و قطعاتی در مرگ برخی دوستان و تولد فرزندان شاعر است. پاره‌ای از این اشعار، ماده تاریخ دارد: مرگ دختری که از آن نامی نمی‌برد در ۱۱۸۴، قتل کاظم‌خان شیرازی در ۱۱۹۸ فوت محمدخان در ۱۲۰۱ و ولادت شش فرزندش از ۱۱۶۲ تا ۱۱۷۹ اتفاق افتاده است. این تاریخ‌ها نشان می‌دهد که شاعر این اشعار بر خلاف نظر مؤلف فهرست آن کتاب‌خانه نمی‌تواند حزین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۱) باشد. علاوه بر این، ضعف‌های هفت‌بند نیز گوینده آن را کسی جز حزین لاهیجی معرفی می‌کند.

حزین موردنظر ما شاعری است که اتفاقاً با حزین لاهیجی معاصر می‌باشد با این تفاوت که حیات او به سده سیزدهم نیز کشیده شده است. به هر روی، شاید پژوهش‌های آتی، هویت گوینده آن را آشکارتر کند.

بند اوّل

السّلام ای نور چشم آفتاب داد و دین
مالکِ مُلکِ امامت، صاحب دیوان حق
پادشاه هر دو عالم، حکمران هر دو جا
قبله ارباب حاجت، کعبه جود و سخا
کرده بسیاری تفکر عقل و هوش و دانشم
در دو عالم نیست مانندت؛ ولیکن گر بود
از پریدن می شود عاجز همی عُصفور ظلم
غیر دوزخ، جز جهنم نیستش پروا دگر
کئی سلیمان آن چنان فرمانده عالم شدی؟
می شود موسی خجل از کرده های خویشتن
صاحب ارض و سما بودی؛ چو مهمان تو بود
گر کسی گوید: جدایی- یا علی- از مصطفی

سایهات پرتو ده خورشید ربّ العالمین
شاه مردان، ساقی کوثر، امام المتّقین
قاسم نار جهنم، والی خلد برین
از ره الطاف ذاتی هم چنان و هم چنین
در سما مثلت نباشد، هم نیاید بر زمین
- یا امیر المؤمنین- مثل تو خیرالمُرسلین
گر ز قهرت در بیاید شاهبازی از کمین
گر کسی مردود گردد^۱ از درت با خشم و کین
گر نکردی نقش، ز اوّل نام تو اندر نگین
گر ید بیضا در آری این زمان از آستین
گشت عیسی زین جهت در خانهات بالانشین
نیست عیبی، زان که باشد دیده آحول دوبین

نور چشم آدم و عالم رسول الله بود
مرتضی هم زان دو تا و هم رسول الله بود

۱. متن: گر کسی مردود گردد

بند دوم

با رسول الله یکی بودن نمی‌آید ز کس
چون به میزان تعقل برکشم قدر تو را
داورِ درم‌اندگان و شافع روز جزا
گمراهانِ دینِ حق را قوتِ بازوی تو
راهبان، هر گاه بیند بازِ فرمان تو را
رهزنی می‌کرد احبابِ تو را ابلیسِ پیس
عنکبوتِ خشم و کینت تا کمندی برکشد
برقِ آتش بارِ شمشیرِ تو- یا مولای دین-
لطف یزدان از یمین، نصرٌ مِنَ الله از یَسار
خَلعتِ فاخر همی کردی به بر از مغفرت
گر نسیمی نکهت گلزار کویت را برد
جز به حُبِّ ساقی کوثر نمی‌گردد نصیب

هم تویی با احمدِ محمود همدم، هم نفس
هر دو عالم در حقیقت کم بود از یک عدس
بوده‌ای، هستی و می‌باشی و خواهی بود و بس
بر طریق راست می‌سازد صلا هم چون فرس
مرغ نطق اندر دهان خویش سازد در قفس
کاروان سالارِ مهرت گر نُبُد فریادرس
دشمنانت بی تحاشی بسته گردد چون مگس
در ره اسلام گشته پاک سوزِ خار و خس^۱
می‌رسد فَتَحُ قَرِيب از قلب، گاه پیش و پس
گر شدی دامان کویت عاصیان را دادرس
عطر فردوس برین دیگر نمی‌آرد نفس
هوشیاران را اگر مستانگی باشد هوس

مشکلی چون پیشت آید، این سخن گو آشکار:

لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ

بند سوم

ای همه عالم تو را مولا و سرور یافته
هر چه سنجیده فلک اندر ترازو مثل تو
دین حق بر بسته بود آینه‌سان از نور تو
کرده خود^۲ دل سوزی کَفَّار بی‌دین ذوالفقار
دشمنانِ خاندانت- یا وِلَّيَّ الله- اگر

هم بساط دین و اسلام از تو زیور یافته
چون محمد را به مقدرات برابر یافته
یا علی، از صیقل تیغ تو جوهر یافته
نشئهٔ آب^۳ دم تیغ تو عنتر یافته
خواست با تو بد کند، خود باز بدتر یافته

۱. متن: پاک سوز خوار و خس

۳. متن: نشأ آب

۲. متن: کرده است

گردش بسیار کرده مهرِ انور در جهان
 هم‌چو درگاہت کشیده حلقهٔ اخلاص گوش
 غوطه‌زن غَوَاصِ مِہرِ لَم یزل در کعبه شد
 تا به حکم حق نهادی پا به دوش مصطفی
 برده است از طوف کویت بس سعادت آفتاب
 برنمی‌گردند هم افلاک از فرمان تو
 مادر گیتی به تو ناموس را تا بسته عقد
 در زمین و آسمان، کویت نکوتر یافته
 روز و شب در آستانت فیض قنبر یافته
 از میان آن صدف، مثل تو گوهر یافته
 هست منت بر سرش کز نور، افسر یافته
 از در دولت سَرایت هم شرف دریافته
 گشته بر دُورِ سرت تا چرخ، چنبر یافته
 هم‌چو روز اولش زان‌گونه دختر یافته

گر نبودی خلقت مخلوق را ذات سبب
 بکر می‌ماندی همی حوّا، دگر آدم عَزَب

بند چهارم

ای به ظاهر همدم و باطن چو جان مصطفی
 فخر عالم زین سبب شد، کز وجود پاک تو
 روز و شب پروانه‌وش‌گردد به کویش مهر و ماه
 مُلکِ دین و شهر اسلام از تو دارد انتظام
 گرچه با آن شان و شوکت نیست در عالم کسی
 آید از دست چو شکلُ الله تو این کار و بس
 یا علی، از ضرب شمشیر جهان‌آرای تیز
 قرص خورشید جهان‌افروز در هنگام شام
 هستی از روی یقین بر شهر بند علم، باب
 می‌برد نام شریف هر زمانی بر زبان
 تا نبودی رای تو، هرگز نکردی گفت‌وگو
 هم عیان و هم نهان^۱، روح و روان مصطفی
 شد طلوع آفتاب از آسمان مصطفی
 گشته روشن از تو شمع دودمان مصطفی^۲
 یافته از دولت رونق جهان مصطفی
 گشته است پر زیور از نام تو شان مصطفی
 ناکشیده کس دگر چون تو کمان مصطفی
 شد بلند آوازه از تو داستان مصطفی
 بهر افطار تو می‌آید به‌خوان مصطفی
 زین جهت باشد ز تو ظاهر نهان مصطفی
 نور می‌بارد سراسر از بیان مصطفی
 یا علی گفته زبان اندر دهان مصطفی^۳

خود نظر فرما به دوران، از ترحم سوی من
 حَم نکن از روی حاجت پیش کس ابروی من

۱. متن: هم عیان و هم نهان است

۲. متن: گشته روشن چون تو شمع از دودمان مصطفی

۳. متن: زبانی در دهان مصطفی

بند پنجم

کعبه آباد از برایت؛ یا امیرالمؤمنین
 سرنوشت هیچکس هرگز نمی‌گردد رقم
 سورهٔ اِنَّا فَتَحْنَا رَا قِضَا بِا مِر حَق
 بر درِ درگاه تو باشد ز استغناى طبع
 دیده‌اش بینا شود هرگاه نابینا کِشَد
 من نمی‌گویم خدایی؛ باشم از کَفَّار اگر
 نیست اختر، بل که اخگرپاره‌ای چند است و بس
 برگشوده دامن حاجت به صد عجز و نیاز
 چیست عَمَّان؟ بل زمین و آسمان یک قطره وار
 ای فدای جاه و شان تو که ایزد در کلام
 کاش می‌شد مو به مو اعضای من جان دگر
 درد تو درمان جان و زخم تو مرهم بود

ای پسندیده خدا افعال و اطوار تو را

برگزیده کردگار اعمال و کردار تو را

بند ششم

زنده گشتن مرده را موقوف فرمان شماس
 هم فلک پوشیده خَلَعْتُ اِطْلِسْ نِيلُوفْرِ
 دیده‌ام دریای عَمَّان را به چشم اعتبار
 ماه نبود این که در دُورِ فلک در گردش است
 هم به دنیا، هم به عُنْبَا، تلخ‌کامی کی کشد
 بندهٔ عاصی و مجرم، هم گنه‌کارم بسی
 معجز روح اللّهی لعل بدخشان شماس
 کرسی گردون‌گردان، عالی از شان شماس
 کوچک‌آبدال ضعیف خوان احسان شماس
 دانم از روی یقین شمع شبستان شماس
 در سر احباب شوری کز نمکدان شماس؟
 یا علی، روز جزا دستم به دامان شماس

ببینوایم در جهان و پادشاهی می‌کنم
 حلقه‌ای از بندگی در گوش جان دارد **حزین**
 بر دل شوریده‌ام رو کرده است افسردگی
 روز محشر چون نماند بر کسی امید کس
 آنچه مدحت گفته او- هرچند کاو لایق نی است-
 مدح و مداحیت آمد روز و شب ورد زبان

چشم امیدم به احسان فراوان شماس
 بی‌ریا از جمله اخلاص کیشان شماس
 یا علی، رحمی بکن محتاج درمان شماس
 خود ز لطف باز یابش، کاو ثناخوان شماس
 از کرم مقبول دارش زان‌که در شان شماس
 حاجت او را برآور کز غلامان شماس

عاقلی نبود ز مرهم، زخم پنهان داشتن
 گر بود درمان، چگونه درد بتوان داشتن؟

بند هفتم

تا در دولت سرایت گشته گردون احتشام
 هر طرف خواهی بتازی می‌توانی تاختن
 از ادب، خورشید عالم تاب از روی نیاز
 چیست سیاره که می‌گویند باشد در فلک؟
 بی‌رضایت چرخ چنبر را نگرداند دمی
 هر که رو با صدق می‌آرد به سوی درگهت
 آرزوی خُلد و فردوس برین کی می‌کند؟
 دشمنانت از شقاوت وز ضلالت خوار و زار
 آن یکی باشد چنان و این یکی گردد چنین
 ماه، گردن کج کند، ماهی کند خَم پشت را
 گر به یک جا جمع گردد^۲ خلق ارض و آسمان
 هر چه کردم در دو عالم فکر، مانند تو را

می‌نماید چرخ گردون وام از آن‌جا احترام
 توسن گردون به زیر ران تو گردیده رام
 آستانه‌بوسیات را می‌کند هر صبح و شام
 شاه خاور با سپاهش بر درت آرد سلام^۱
 بر نمی‌دارند هفت افلاک بی‌اذن تو گام
 بر نمی‌گردد نگرده تا ورا حاصل مرام
 گر کسی در کوی تو یک لحظه می‌گیرد مُقام
 دوستانت در جهان مسرور و خوشدل، شادکام
 ای گدایان تو شاهنشاه و شاهانت غلام
 گر ز روی قهر می‌آری برون تیغ از نیام
 روز و شب مدح تو گوید، باز باشد ناتمام
 جز محمد، کس ندانستم همین و وَالسَّلام

دشمنت را نار و مخلص را به جنت واپسین
 می‌دهد آواز، هاتف: **فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ**

۱. متن: بر درت آید سلام
 ۲. متن: جمع گردند

مفتی احسن

مفتی احسن (سده ۱۳ یا پیشتر) شاعر، متخلص به احسن.

با وجود پی‌گیری‌های بسیار، از این شاعر شیعه، در مراجع ادبی هیچ اثری نیافتیم. از نام او، احسن - که تخلص وی نیز می‌باشد - چنین می‌نماید که یکی از مردم شبه قاره است. مفتی هم تعلق او را به عرصه فقه و فتوانشان می‌دهد. از آن جا که نسخه دربردارنده هفت‌بند او در سده سیزدهم کتابت شده، باید زمان زندگی‌اش را در همان سده یا پیشتر دانست. امید که پژوهندگان در آینده شناخت افزونتری از وی فراچنگ آورند.

بند اوّل

السّلام ای سایه حق سایهات عرش برین
موسی آدم و قار و عیسی گردون نشین
مظهر انوار وحدت، مصدر اسرار غیب
حیدر صفا، علی مرتضی، نام خدا
می کند از سجده پیدا^۱ بر جبین، نقش مراد
کاشف هر چار مُنزل، پاسدار امر حق
نام گیری در مقام ذکر اسم اعظمش
نصب او بر روی ناصب، فتح باب دوزخ است
نیست غیر از سجن دوزخ مسکن اعدای او
کعبه باشد مولدت، ای قبله انس و ملک
از ثناخوانی تو در مجلس کروبیان
گو ثنا و مدح شاه دین اگر داری مراد

قبله عالم، شه کونین، امیر المؤمنین
یوسف ایوب سیرت، نفس خیر المرسلین
آنر از شرک خفی و از علوم دین بطنین
آن که دارد نقش اسم او سلیمان در نگین
بر در عرش احترام روضه اش روح الامین
جانشین احمد مُرسل، چنین باید چنین
سخت مکروه است چون بال مگس در انگبین
کسر جنب و رفع طاغوت از تولایش متین
گلشن خاص محبتش بود خلد برین
از کمال منزلت بر عرش می نازد زمین
عیسی اندر مدحتت در چرخ شد کرسی نشین
احسن از کاشی شنو این مقطع صاف و متین:

«آن که مدّاحش خدا، همدم رسول الله بود

گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود»

۱. متن: می کند از سجده ها پیدا

بند دوم

السَّلام ای خواجه مشکل‌گشا، فریاد رس
 هر که از سیلاب قهرت نیست لرزان هم‌چو موج
 تا نمی‌گیرد سِجَلّ از مُهرِ مِهْرَت هر سحر
 می‌رسد از جذبۀ فیضِ عَمیمت تا نجف
 هیچ بیم از لغزش ما نیست بر روی صراط^۱
 چشم دارم یک‌نظر، ای مردم چشمِ کرم
 می‌تواند کرد تا سِدره به یک لَمحه عروج
 با غلامان تو حشرِ خویش دارم التماس
 هم‌رهی در کاروانی نیست در امکان و من
 حیدرِ صفدر امام است و وصیِّ مصطفی

چون شود روز قیامت، از [تو] امید است و بس
 می‌شود غرق عقوبت هم‌چو در گرداب، خس
 صبح از چاک‌گریبان بر نمی‌آرد نفس
 طایر روحم به هر منزل که بشکافد قفس
 هر که را شد غرورُ الوُثقای مِهْرَت دسترس
 کز نگاهت می‌شود نور مقدّس مُقْتَبَس
 آن‌که دارد رشتۀ حَبْلِ‌المِئینت دسترس
 ای ز درگاه تو هر کس می‌برد هر ملتَمَس
 لنگ‌لنگان می‌رسم آخر به آواز جرس
 دامن او گیر و اندیشه مکن از پیش و پس

با شُکوه دست و تیغش، نیست رُستم در شمار

لَأَفْتِي إِلَّا أَعْلَى لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

بند سوم

السَّلام ای هفت‌گردون، فرشِ ایوان شماست
 می‌کند چون شانه، دل دست دعا بر وی دراز
 مطلع نور نبی را حُسنِ مطلع نور توست
 تاج تفویض ولایت بر سرت از اِنْمَا
 نعمت کونین را بخشید جودت بی‌سؤال
 وَالضُّحَى، وَالشَّمْسُ، سوگندِ فروغ نور توست
 آب و خاک از گلشن فردوسِ اَعْلَى بیخته

مهر و مه، لوح و قلم در تحت فرمان شماست
 لیلَةُ‌القدر است؛ زلف عنبرافشان شماست
 مصرع برجسته ایمان ز دیوان شماست
 لَوْ كُشِفَ آيِنِه‌دار وصفِ ایمان شماست
 تاج عنوان سخاوت مدّ احسان شماست
 مهر تابان، پرتوی از روی رَخشان شماست
 رخت رضوانِ قضا رنگ گلستان شماست

۱. متن: بر سوی صراط

صوفی صافا اعتقادِ خانقاہت جبرئیل
هر قدم جوشد تجلی بر سر راه نجف
ای ز نور باطنت ظاهر فروغ نور حق
آنچه ظاهر شد به عالم از عصای موسوی
ای شه دُلْدُل سوار لشکر کزو بیان
سرمة چشم ملایک، گرد جولان شماس
عقل کل، طفل سَبَقِ خوان دبستان شماس
موسی عمران بود خضر بیابان شماس
جلوه کونین، عکس ماه تابان شماس
جلوه گر گردیده‌ای^۱ از چوب دربان شماس

کی توانم- یا علی- حُب تو کتمان داشتن؟
سخت دشوار است مُشک و عشق پنهان داشتن

بند چهارم

السلام ای آن که قدرت را پیمبر یافته
بر نتابد جلوه مهر تو هر افسرده طبع
احمد مُرسل، به تأیید عظیم کردگار
آسمان، رفعت گرفت از خاک بوس درگهت
قرعه دولت به نام هر که از تو دم زند
کرده از روز ولادت خانه حق سجده گاه
تا دلم از گلشن مهتر گلی بر سر زده
هر که سنجد معجزش با معجز پیغمبری
باطن هر کس که طومار حقیقت وا شده
هر کجا دریای احسان تو گردد دُر فشان
از پی زُوار او، خورشید انور را مدام
منزلت بنگر که معراجش بود دوش نبی

نور تو با نور ذات خود برابر یافته
رتبه حُب تو را سلمان و بوذر یافته
یاور دین مبین چون تو برادر یافته
افسر از گرد رخت خورشید انور یافته
خواجگی از بندگی او را ز قنبر یافته
بندگی و طاعتش در بطن مادر یافته
صد چمن انوار را چون غنچه در بر یافته
صورت شق القمر در باب خیبر یافته
رمز او را کاشف هر چار دفتر یافته
دامن امید هر کس پر ز گوهر یافته
تا نجف، از چرخ چارم جبهه گستر یافته
آفتاب از حکم او رجعت مکرر یافته

عرش می‌گردد به گرد روضه اش هر روز و شب
می‌کند طُوفِ درش جبریل از روی ادب

۱. متن: جلوه گر گردیده است

بند پنجم

السَّلام ای شمع بزم دودمان مصطفی
 اتِّحَادَت با نبی روشن‌تر از بدرِ منیر
 جسم و جانت جسم و جانِ اقدس پیغمبر است
 ای به توصیف جوان‌مردی و تیغت در مَصاف
 روز و شب چون کعبه بر گرد تو می‌گردد فلک
 بر ثبوت منصب تو- یا امیرالمؤمنین-
 جلوة نور پیمبر را تویی آینه‌دار
 ای عزیزِ مصرِ ایمان، قافله سالار دین،
 هیچ‌کس، از اولین و آخرین، مثل تو نیست
 دین پناها، از گُلِ آل تو گیرد هر زمان
 تا قیامت تابع فرمان تو لیل و نهار
 روز محشر از کرم در ظلِّ احسانم در آر
 آفتاب دین، چراغ خاندان مصطفی
 لَحْمُکَ لَحْمِی بود ورد زبان مصطفی
 از خبر ثابت شد این معنی، به جان مصطفی
 لَأَفْتِی إِلَّا عَلِی ورد زبان مصطفی
 قطبِ اقطابِ جهانی در زمان مصطفی
 شاهد عدل تو قرآن و بیان مصطفی
 ای ز شان و رفعت پیدا نشان مصطفی
 یوسف ثانی تویی در کاروان مصطفی
 آگه از سرِّ حق و راز نهران مصطفی
 آب و رنگ نوبهار از بوستان مصطفی
 پاسدار امر دین، حکمِ روان مصطفی
 ای که در روز فتوت هم‌قرانِ مصطفی
 گر در فیضِ عَمیمت وا شود بر روی من
 روضهٔ رضوان به استقبال آید سوی من

بند ششم

السَّلام ای جان فدایت! یا امیرالمؤمنین
 ای مقامت بر در خلوت سرای ذات حق
 کشتی امیدِ عالم گشت شاحن از گهر
 امر و نهی از قضا در عالم کون و فساد
 بر جبینِ اهل دل، گُل می‌کند نقش مراد
 جزر ایمانم ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 برتر از عرش است جایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بهر عُمّانِ سخایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
 سر نزد، از حکم و رایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از سجود نقش پایت؛ یا امیرالمؤمنین

۱. متن: بحر عمان سخایت

ای همه شاهانِ عالم را کمالِ افتخار
با صفات ذات حق از بس که داری اتصال
روز و شب دارد دل کز رویان روی نیاز
بر همه امت، به فرمان خدا، یوم‌الغدیر
می‌دمد^۲ انفاس، الطاف نمایان دم‌به‌دم
هر که سر از حکم و فرمانت نییچد از امم^۴
کشف سر وحدت [و] کشف نور معرفت

بر سر کوی گدایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
کرده نام خود عطایت؛ یا امیرالمؤمنین
وصف ذات کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
کرده مولا مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
بر دل و جان از هوایت^۳؛ یا امیرالمؤمنین
هست بر وفق رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
از کلام^۵ حق‌نمایت؛ یا امیرالمؤمنین

بر نتابد دیده خورشید، انوار تو را

جبرئیل و مصطفی دانند اسرار تو را

بند هفتم

السلام ای آستانت قبله بیت‌الحرام
شد فراز^۶ منبر نه پایه جبریل امین
آفتاب از صدق دل، با زایران روضه‌ات
گر نبود بیم قهرت- ای شه دلدل‌سوار-
دُرّه‌التاج ولایت، بحر موج علوم
بود مقصودش همه خونریزی اعدای دین
گردد از احکام او روز جزا رسم‌العمل
خیمه خود بر کنار چشمه کوثر زده
بر در جنت نظیرش هست رضوان پرده‌دار
بر زبان لات و عُزّی نیست جز توحید حق

کعبه مقصود ارباب صف دارالسلام
شافع محشر، امیرالمؤمنینت خوانده نام
خاک بوس آستانت می‌کند^۷ هر صبح و شام
بازوی شیطان ربودی از کف ایمان، زمام
بارهای گوهرش^۸ سلک امامت‌انتظام
بر عدوی خویشتن نگشوده تیغ انتقام
بس که ایمان‌ها^۹ به مهر و مهر او گردد تمام
هر که با صدق و صفا رفت از پی آن یک دو جام
اوصیا بر درگهش در انتظار بار عام
بس که در ترویج دین، شمشیر او کرد اهتمام

۱. حاشیه: بر در دولت سرایت

۳. متن: بر دل و جای هوایت

۵. متن: ای کلام

۸. متن: بارها رازگوهرش

۶. متن: شد بغیر از

۹. متن: بس که ایمان

۲. متن: می‌دهد

۴. متن: نییچد از علوم

۷. متن: خاک‌بوس آستانت می‌کنند

یافت ادریس نبی بر آسمان، جایی بلند کرد چون در عُرْوَةُ الْوُثْقَى نامش اعتصام
ای صبا، گر بگذری بر درگه شاه نجف گو که احسن عرضه کرده با تحیات و سلام
خواجۀ کونین، امام دین، شفیعُ الْمُذْنِبِین
نور اوّل، عقل کل، نفسِ شه دنیا و دین

میرفدا علی صاحب تنها

میرفدا علی صاحب تنها (سده ۱۳ یا پیشتر) شاعر، متخلص به تنها. شماری چند از کتب تاریخ و تذکره را کاویدم؛ اما نام این شاعر توانای شیعی را در هیچ یک از آنها نیافتم. یکی از دو نسخه‌ای که در بردارنده هفت بندهای اوست نامش را میرفدا علی صاحب نیشابوری و دیگر نسخه، میرفدا علی صاحب بحرینی ذکر کرده است. تخلص تنها در هر دو نسخه به چشم می‌خورد. چنان که در پیش‌گفتار نیز یادآور شدم او در این دو نسخه، سه هفت‌بند در ستایش امیرالمؤمنین و دو هفت‌بند لعنیه دارد. علاوه بر نامش، برخی از الفاظ و تعبیری که وی در هفت‌بندش به کار برده نیز تعلقش را به شبه‌قاره نشان می‌دهد.

بند اوّل

السّلام ای حکمرانِ مُلکِ ربّ العالمین
جانشین مصطفی بی فاصله لاریب فیهِ
عبد خاصُ الخاصِ حق^۱، مشکل‌گشا، حاجت‌روا
نیر چرخِ امامت، نجم برجِ قُلْ کَفی
ای متاعِ شرع را از تو نظام آمد تمام
انبیا را اوصیا را اقتدا آمد به تو
اصفیا را سر به فرمانت^۲ به صد صدق و صفا
ضابط هر امر و نهی و حافظ هر حکم دین
عقل را آمد ضیا از نور تو بی قال و قیل
چون زمین، پابوس تو، هر وقت ویران بوده است
ای ز لطف کبریا و محض جودت برملا
منکر لطف خدا و منکر اعجاز تو
جانشین کبریا و نایب خیرالانام
کُنه امر دین حق، غیر از علی آگاه نیست

نور حق، مقصود یزدان، نفس خیرالمُرسَلین
غاشیه بردوش آمد عیسی گردون نشین
شهریار کشور ایمان، امیرالمؤمنین
شحنه ارشاد او، کشافِ قرآن مبین
چون به شهرستان ایمان بوده ای حصنِ حصین
ذات تو دست خدا؛ ای حجّتِ جان‌آفرین
رهنمای کائنات از اوّلین و آخرین
خازنِ علم خدا و قاضی شرع متین
پیش تو محو است بس حرفِ کرام‌الکاتبین
زان، تمنّای زمین بودن کند عرش برین
تا قیامت سر به سر مفتوح شد باب یقین
شک نباشد کاو بود زندیق بر روی زمین
از خدا لاریب آمد شرع را رُکنِ رُکنین
قُدرت ذات خدا، بی شک بود حبلُ المتین

کیست کاو از دین توقیفی غرض آگه بود؟

جز علی مرتضی^۳ آگه رسول الله بود

۱. نسخه ۲۷۹۸۹: عبد خاص الخاص خود

۲. هر دو نسخه: اصفیا را سر به فرمانش

۳. حاشیه هر دو نسخه: جز ائمه گر بود

بند دوم

کبریا را ذات تو از خلق مقصود است و بس نیست مثلت در خلایق، غیر ذات مصطفی چون تو را جان آفرین پیدا نمود و شد نهان تو زبان کبریایی، نطق حق از تو بود رفعتِ شان تو را ادراکِ عقل کل نیافت آتش دوزخ به جلد او حرام آمد تمام هر که جسم پاک تو در خواب بیند واقعی ای سخای حاتم طایی برآید بی گمان حرف انصافِ تو را فرقان بدانند متقی^۱ ای مسیحایی عیسی از نگاه لطف توست چون خدا در باب ظن فرمود: لایعنی به نص هر چه فرمودی، در جزم و یقین سفتی تمام اوج علم تو - که از عرش برین بالاتر است - حکم تو در محو و اثبات است نافذ تا به حشر

جز محمّد، مثل تو هرگز نیامد هیچ کس نفس احمد گشت ذات از خدا در هر نفس واکنِ سرّش تویی با صد کمال دسترس أنت جنّب الله، بی شک ناید از تو پیش و پس دیده شد عرش برین در جنب قدرش چون عدس هر که با صدق و صفا دست تو را بنمود مَس صبح برخیزد ز جابی شک مُبّرًا از هوس در بر جود و عطای تو عَرَض، مانند حَس چون سراغ لیلی آید^۲ قیس از بانگ جرس و نه کی دریافتی از ساعد جانها مَجَس؟ حکم تو بی اجتهادِ ظنی جاری گشت و بس طایر رواعی^۳ تا بی شک برآید چون مگس هم چنان تا عرش باشد فرش جولانِ فرَس حرف اعدایت نماید پیش آن، رنگین قفس

بس بود این گفتن هائف به صد عزّ و وقار:

لأَفْتِي إِلَّا عَلِي لَا سَيْف إِلَّا ذُو الْقَعَارِ

بند سوم

ای ز تو روح الامین چون درس حق دریافته مرشدی از بهر خود چون ذات حیدر یافته در ره صدق و صفا این طُرفه گوهر یافته ذات داور یافته از راه باور یافته خویشان را در یم عرفان شناور یافته بر سر خود چون تو را او سایه گستر یافته

۱. هر دو نسخه: فرقان داند متقی

۲. هر دو نسخه: چون سراغ لیلی یابد

۳. هر دو نسخه این چنین است

خویش را در جان، فدای هم‌چو قنبر یافته
ای به لطفت کام جان قند مکرر یافته
ای تو را چرخ هدی بهتر ز نیر یافته
عقل در عرفان، تو را زان رو معطر یافته
راز عرفانی ز ارشادات سخنور یافته
جمله را دریافتی هر چه پیمبر یافته
ای به پیشت ماه، خود را شکل اغبر یافته
ای ز نور تو، ضیا خورشید انور یافته
غیر این، کئی عقلی حادث، امر دیگر یافته؟
پس چرا معصوم را خلاق، بهتر یافته؟
زان، خطا هر عاقلی از خویش اکثر یافته

هر یکی از عرشیان بر آستانت جبهه‌سا
هر یکی ذات تو را معجز‌نما دریافته
عرش را از نور تو چون کبریا پیدا نمود
عطر تقدیس خدا چون [در] سرشت تو فتاد
سرگنه کبریا از لُو کُشف آمد پدید
ای که از جای پیمبر لامکان را دیده‌ای
در بر نور تو باشد قرص خور مثل کسوف
نور تو نور خدا، نور محمّد بود و بس
عقل را تسلیم فرمانت جبلی آمده
عقل‌گر سرمایه تحقیق بودی مستقل
عقلی انسانی نیامد عاصم از سهو و خطا

نیست جز معصوم، صائب هیچ‌کس ای بی‌ادب

زان‌که معصوم آمد^۱ از سهو و خطا، پُر مُقْتَضَب

بند چهارم

یافتی از کبریا چون تو مکان مصطفی
بوده‌ای لاریب چون جان جهان مصطفی
ای تویی در باغ دین سرو روان مصطفی
دیده شد این رفعت شانت، زمان مصطفی
تا ز تو جلوه‌گری یابد نشان مصطفی
می‌توانش گوش کردن از زبان مصطفی
بوده‌ای از بس‌که تو شیرِ زبان مصطفی

گشت کامل دین حق از تو، به جان مصطفی
کرد ظاهر پایه‌ات را مصطفی روز غدیر
ای خدا را جانیشینی بَعْدِ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ
دوش احمد پایگاهت بود از امر خدا
مصطفی بر دوش خود پای تو را داده مقام
اوج ایوان جلال تو از این بالاتر است
کرده‌ای ایمان عطا بر جن، تو در سرّ و عَظَم^۲

۱. نسخه ۲۷۹۸۹: زان‌که معصوم آمده

۲. نسخه ۱۸۹۸۲: سراللم؛ نسخه ۲۷۹۸۹: سرالعلم

بوده‌ای شیر خدا، ای مرکز دین رسول
 بود نطق عیسوی در مهد از تأیید تو
 بود نورت در تجلی بر سرِ طور کلیم
 آتش نَمروود را گلزار کردی بر خلیل
 ای که یونس را ز بطن حوت^۱ بر آورده‌ای
 حضرت ایوب را از کرم چون کردی رها
 حرف^۲ در اعجاز تو گاهی نباشد تا به حشر

از تو روشن گشت بی‌شک خاندان مصطفی
 زان، جبین سایید او بر آستان مصطفی
 گشت موسی، زان جهت از خادمان مصطفی
 تازه‌تر گردید از تو بوستان مصطفی
 چون که بودی سر به سر روح [و] روان مصطفی
 می‌توانش یافت این از امتنان مصطفی
 زان‌که در اعجاز، شان توست شان مصطفی

ای ثناگوی تو از لطف حق شد خوی من

روز محشر یک نظر بهر خدا کن سوی من

بند پنجم

چون سُرایم من ثنایت یا امیرالمؤمنین؟
 ای ستوده مصطفایت، یا امیرالمؤمنین
 عرش بر پا کرده‌ای از حکم ربِّ العالمین
 بی رضایت، امری از صانع، گهی صادر نشد
 قرص خور چون جرم انجم سر به سر باشد سیاه
 علم ماکان و یکون^۳ از کبریا بگرفته‌ای
 اَشْهَدُ أَنَّ امیرالمؤمنین گفتا رسول
 دین و ایمان و عمل از هیچ‌کس مقبول نیست
 معدن قدس است از بس ذات تو، از لطف او^۴
 مُشْکِ زهد و عنبرِ تقوی چکد در هر کجا
 رایحهٔ زشتی^۵ ندارد هر کلامت تا به حشر

برگزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 ای ز تو باشد هدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 حکم او حَسْبِ رضایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از ره لطف و عنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پیش آن نور و ضیایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بس بود اندر ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از برای اقتدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پیش داور، بی‌ولایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پُر بود زان، هر روایت؛ یا امیرالمؤمنین
 چون کند راوی حکایت؛ یا امیرالمؤمنین
 هر روایت هم‌چو آیت؛ یا امیرالمؤمنین

۲. هر دو نسخه: حرفی
 ۴. نسخهٔ ۲۷۹۸۹: از لطف تو

۱. حاشیهٔ هر دو نسخه: ز بطن نون
 ۳. نسخهٔ ۲۷۹۸۹: علم ماکان یکون
 ۵. نسخهٔ ۲۷۹۸۹: رایحه فسقی

ای حدیث تو بود لا ریب، چون قول خدا
حَسْبِ دَسْتَوْرِ دَرَايْت؛ یا امیرالمؤمنین
ناسخ و منسوخ را دانا تویی چون مصطفی
آیه آیه جبهه‌سایت؛ یا امیرالمؤمنین
سُرمه چشم ارادت‌کیش از دُور آست
بوده است از خاک پایت؛ یا امیرالمؤمنین^۱
ای نبخشد کبریا گاهی دل‌آزار تو را
تا ابد هرگز نیامرزد گنه کار تو را

بند ششم

ای که اقلیم رضا در زیر فرمان شماس
حکم ذات کبریا از بس که برهان شماس
گردش عرش برین ایمای مژگان شماس
زان، محیط عقل و ایمان سنگ میزان شماس
بوقبیس و طور چون ذره^۲ نماید در حساب
زان‌که بالاتر از این، صد چند احسان شماس
ذات تو محسوب شد هر چند جزو ممکنات^۳
ای تویی دست خدا و قدرت ذات خدا
محفل هستی که عرفان‌گاه صانع آمده
نقش تقدیر و قضا بر لوح امضایت بود
فرد هر اثبات و محو از بدو فطرت تا به حشر
ردّ شمس از بهر تو جان‌آفرین آورد و بس^۴
عقل را آن کبریا از نور تو چون آفرید
چون ز نورت عرش آمد، گشت بهر ما دلیل
ای که طویی را خدا در خانه تو آفرید
طینت هر شیعه از فردوس چون مقسوم شد
ای ز لطف کبریا، شان [و] جلالت آشکار

ای ثنای تو به دل، تا چند پنهان داشتن؟

گوهر مقصود، پنهان چند بتوان داشتن؟

۱. نسخه ۱۸۹۸۲: چون ذر

۲. نسخه ۲۷۹۸۹: آر بس ود

۳. هر دو نسخه: به هر دار

۱. نسخه ۱۸۹۸۲: این بیت را ندارد

۲. هر دو نسخه: زیر ممکنات

۳. نسخه ۱۸۹۸۲: این بیت را ندارد

بند هفتم

السَّلام ای جانشین حضرت خیرالانام
 ای تو بی شک مصطفی را بوده‌ای قائم مقام
 ای ولادتگاه تو شد کعبه بیت‌الحرام
 چون تو در خاک نجف تا حشر بگزیدی مقام
 ای تو گستردی زمین را بر سر آب محیط
 دین حق از تیغ تو جاری شده تا روز حشر
 حق به تو پیوسته، تو با حق به سان نور و ضوء
 حیدر کَرار باشد نام تو، ای صف شکن
 باب خیبر از تو شد مفتوح، بی‌ریب و ریا
 شیر مردان، وصف تو باشد به هر سو، یا علی
 جبهه سای عتبه تو هر نبی و هر ولی
 حق پرستی سیرت توست، ای امیرالمؤمنین
 سگه حقانیت بر دل زدند از بهر تو
 در ثناخوانی تو تنها چو قنبر آمده

قهرمان کشور دین، حاکم دارالسَّلام
 دین و شرع احمدی را از تو آمد انتظام
 سجده گاه خلق زان گردید با صد احترام
 گفتمش وَالله اینک کعبه بیت‌الحرام
 عرش را چون کرسی و افلاک از تو شد قوام
 کفر بُدودی سراسر، برکشیدی چون حُسام
 واقعی با تو بود هر امر حق را التزام^۱
 روبه‌وش بگریختند از پیش تو قوم لئام
 ذوالفقار از بهر تو آمد دلیل اختتام
 ای زبان کبریایی، حق بیانی در کلام
 ای ز تو هر یک گرفته اعتقاد خاص، وام
 ای در این کوی وفا، نیکو برآوردی تو نام
 مُرسلان و انبیا، این‌ها کیانند و کدام؟
 روز محشر بخش^۲ بهر او ز لطف خویش جام

تا به مدّاحی تو نازان رود خلد برین

بشنود از گوش: طِبُّتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ

۱. هر دو نسخه: از تو بود هر امر حق را انصرام

۲. هر دو نسخه: روز محشر بخشی

پیوستها

چنان‌که در پیش‌گفتار به تفصیل مذکور افتاد علاوه بر شاعرانی که به پیروی از ملاحسن کاشی آملی هفت‌بند گفته‌اند، گویندگانی نیز بوده‌اند که بر پایه شعر او به سرایش تخمیس و تضمین همّت گماشته‌اند. من در بخش پیوست از هر یک از این دو دسته یک نمونه آورده‌ام.

پیوست یک: گوینده تخمیس، شاعری است به نام محمدرضاخان شاملو که زاد و مرگ وی را در کتب تراجم و احوال نیافتم. همین اندازه آشکار است که در اصفهان می‌زیست. در همین جا یادآور می‌شوم که تگه‌هایی از این تخمیس را به ملاحظاتی، از جمله درازناکی آن حذف کردم.

پیوست دو: سُراینده تضمین، شاعری ناشناخته است. نه او نام و نشان خود را در اثرش بر جا گذاشته و نه کاتب نسخه‌ای که شعر او را کتابت کرده است.

[تخمیس محمد رضا خان شاملو]

۱

السّلام ای بارگاہت سجده گاه مُرسَلین السّلام ای گردِ راحتِ سِرمهٔ عینِ الیقین
السّلام ای جایگاہت^۱ برتر از عرش برین «السّلام ای سایهات خورشید ربّ العالمین
آفتابِ عَزَّ و تمکین، آسمان داد و دین»

آنکه باشد نقدِ عمرش پایهٔ هر هشت خلد از طفیلش^۲ شد بلند، آوازهٔ هر هشت خلد
فاش گویم چیست نزدش: نامهٔ هر هشت خلد «مفتی هر چار دفتر، خواجهٔ هر هشت خلد
داور هر شش جهت، اعظم امیر المؤمنین»

نیست غیرش در دو عالم نامدارِ لَوْ کُشِفَ قائلِ سَرَّ لَدُنِّي، پرده دارِ لَوْ کُشِفَ
حاکم دیوان محشر، تاج دارِ لَوْ کُشِفَ «عالمِ علمِ سلونی، شهسوارِ لَوْ کُشِفَ
ناصر حق، نفس پیغمبر، امام المرسلین»

آفتابِ اوج ایمان، مشرقِ انوارِ غیب گوهرِ دریایِ عرفان، مخزنِ اسرارِ غیب
عالمِ تأویلِ قرآن، مظهرِ آثارِ غیب «مقصد تنزیلِ بَلَّغ، مرکزِ اسرارِ غیب
مقطعِ یَتَلُوهُ شَاهِد، مطلعِ حِبْلِ الْمَتین»

نیست منظور الهی، غیر حق ز انشادِ خلق^۳ اوست این در را وکیل^۴، از او رسد امدادِ خلق
در اَلْسَتِ او بندگی را نیز کرد ارشادِ خلق صورتِ معنیِ فطرت، باعثِ ایجادِ خلق
سَرِّ اصلِ نسلِ آدم، نفسِ خیر المرسلین

۱. متن: این خارگاہت

۲. متن: در طفیلش

۳. متن: غیر حق منشأ خلق

۴. متن: در او وکیل

کیست در عالم، به جز، او شهسوار لافتا؟
 مهر رخشان ولایت، ماه برج هل آتا
 زور بازوی نبوت، دهر را شیر خدا
 «صاحب یوفون بالندر، آفتاب انما
 قرة العین لعمرک، نازش روح الامین»

در جلالت، نیست همتایت کسی اندر جهان
 قنبرت را نعل نعلین، افسر شاهنشاهان
 جز رسول الله که باشد خاتم پیغمبران
 «بر جهان، از روی حشمت، چون جهانی بر جهان
 بر زمین، از روی رفعت، آسمانی بر زمین»

ای که باشد آستانت خلق عالم را مطاف
 انبیا در کعبه کوی تو دایم در طواف
 شد مقام قدسیان در درگه^۱ عرش ائصاف
 «صاحب دیوان امرت، موسی دریا شکاف
 پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین»

عقل هر عاقل ز درک ذات تو باشد جنون
 چهره پرداز ازل پرداخته با صد فنون
 مدح هر مدح به ذکر فضل تو گردد فسون
 «نقش بند کاف و نون از نور فطرت تا کنون
 ناکشیده چون مه رخسار تو، نقش مبین»

آنچنان مدحی که شاید مر تو را، باشد [خیال]
 حد ممکن نیست در شانت به غیر این مقال
 در ثنایت جمله مداحان عالم گشته لال
 «مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال
 ور بود ممکن، نه الا رحمة للعالمین»

هر که از سر امیرالمؤمنین آگه بود
 لیک در تو چند مالا سر به سر گمره بود
 آن چه ملا گفت در مدحش کجا بره بود؟
 «آن که مداحش خدا، همدم رسول الله بود
 گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود»

۲

تاخت هر پیغمبری در عرصه امکان فرس
 هر یکی در عهد خود این نکته خواندی هر نفس
 نور خورشید جمالت رهنمایش بود و بس
 «ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس
 بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس»

این بساطی را که بر هم چیده اند از نه فلک^۲
 گر نه بهر لؤلؤت بودی^۳ نبودی هیچ یک

۱. متن: اندرگه

۲. متن: مه ملک

۳. متن: گر نه بهر لؤلؤ تو می بودی

قصه گرداننده گردان کجا بودی ملک؟^۱ «مُهره مهر از گلوی چرخ برنارد فلک
گر نه از بوی تو آید صبح صادق را نفس»
آب تیغت^۲ اگر چکد بر خرمن اعدات نار باد آن بر خاک ره ریزد ز سرهاشان نثار
ساکنانِ رُبَع مسکون از نهیبت بی قرار «باشکوه صولتت دستان نیاید در شمار
در بر عنقای مُغرب چون شکوه آرد مگس؟»
خلقِ عالم را تویی در هر دو عالم پادشاه بهر خرگاهت دو قبه گشته این خورشید و ماه
وسعت جولانگهت را حد بود^۳ این عرصه گاه «کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه
چرخ را بر دست پیشاهنگ بندد چون جرس»
افکنی گر لنگر تمکین به هر جا، بی خلاف خَم کنی گاو زمین را پشت، ماهی را ز ناف
قوّت سر پنجهات در کوه اندازد شکاف «صولت بازوت گر دستان بدیدی در مصاف
مرغ روحش بی گمان از بیم بشکستی قفس»
انس و جان را چون صلا بر خوان روزافزون زند همتت خرگاه را زین نه فلک بیرون زند
بحر و کان، پیش سخایت لاف بخشش چون زند؟ «گر دل دریاشکوهت موج بر گردون زند
لُجّه گردون در آن گردان نماید هم چو خس»
بارِ بَرّت را هزاران هم چو اسکندر کشند مسندت را از فراز لامکان بر سر کشند
جمله خلقان جهان از حکم تو کی سر کشند؟ «ور شکوهت را به میزان معانی برکشند
از ره خفت، کم آید بوقبیس از یک عدس»
نیزه خطّی چو ارقم روی در میدان نهد بس عمود پرده در، سر بر سر مردان نهد
خنجر بُزان چه ها اندر میان جان نهد؟! «نِشترِ شمشیر شیران، روی در شریان نهد
چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجس»
از نبرد خصم بیداد و یلان نامدار چون شود بر دوستان تنگ^۴، راه کارزار
شامل احوالشان گردد چو لطف کردگار از میان مشرق هیجا برآیی میروار
رایت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس

۱. قصه گردان گرداننده کجا بود ملک

۲. متن: ذات تیغت

۳. متن: شد بود

۴. متن: بر دوستانت مشک

در برابر، دشمنانت گر همه دستان شوند / لشکرانِ روم و هند و چین و ترکستان شوند
وز شراب ناب نخوت، جمله سرمستان شوند / «خلق هفت اقلیم اگر آنروز هم‌دستان شوند»

از پی مردی نیارد رو به میدانِ تو کس»

تا رسند اعدا برابر، گاهِ رزم ای شهسوار / غوطه‌ور گردی همان ساعت به بحر کارزار
بر عنان دستِ و دیگر دست، تیغِ آبدار / «صورتی گردد مجسم فتح، گوید آشکار:

لا فتنی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار»

۳

عقل، اصلِ نه فلک را از تو مصدر یافته / جملهٔ افعال حق را از تو مظهر یافته
ذات معصوم تو را خورشید انور یافته / «ای سپهر عصمت از فرّ تو زیور یافته»

آسمان از سایهٔ چتر تو افسر یافته»

خاک پای زایرانت را ز راه افتخار / می‌کشد بر دیده حورالعین به عین اعتبار
تا کزین اکسیر گردد چون زر صاحب‌عیار / «از غبار درگه چرخ احترامت آشکار

کیمیای گر نسخهٔ گوگرد احمر یافته»

صانعِ عالم ز حکمت از تقاضای عمل / کرده خلق بی‌حد از قدرت، سراسر بی بدل
یک به یک پرداخته تا شد به زیبایی مثل / «بر امید مثلِ رویت دست نقّاش ازل

نقش‌ها بر بسته، لیکن چون تو کم‌تر یافته»

هر که حبّ حُبّ تو^۱ در مزرع جان کاشته / حاصل کونین را بر روی هم انباشته
نقد بحر و کان دنیا را ز کف بگذاشته / «آن‌که دست حاجتی بر درگهت برداشته

دست خود را تا قیامت حاجت آور یافته»

از صفای سایه‌ات عنق‌ای مُغرب در گداز / طایر صبحت نماید بر خرویس^۲ عرش ناز
بلبل وحی‌الاهی از تو باشد سرفراز / «باز قدرت هر کجا بال جلالت کرده باز

طایران سدره را در زیر شهپر یافته»

از طلای نابِ مه‌رت خانهٔ دل هر که فرش / کرد، می‌ساید ز عزّت تارک خود را به عرش

۱. متن: هر که حسب حبّ تو

۲. متن: نماید زجروش

کی به زر دارد نظر در زیر این طاق بنفش؟ «آن که مَهرِ مَهرِ تو بر صفحهٔ جان کرد نقش
 مخزن دل را چو کانِ زر توانگر یافته»
 ماه کنعانی که طبلِ حُسن [و] زیبایی زده در شمار دودمانت^۱ صف به همتایی زده
 انبیا در حضرتت کئی حرف دانایی زده؟ «آنکه اندر آفرینش لاف بالایی زده
 رفعتت را ز آفرینش پایه برتر یافته»
 حدّ انسان کئی بود حقّ شناسایی تو را؟ زان که کس نشناختت؛ غیر از خدا و مصطفی
 مدح تو وردِ ملک در بارگاه کبریا «ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
 ای ز تو دریای فطرت عین کوثر یافته»
 ای که^۲ سعی خود به راه حق فرو نگذاشته حرمت دین پیمبر را تونیکو داشته
 غنچهٔ نور نبوت با تو یک سو داشته «با خدا و مصطفی رای تو یک رو داشته
 از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته»
 ای سپهر عصمت [و] بحر حیا، کان ادب آفرینش را تو دادی رتبه [و] نام [و] نسب
 عالم از بهر تو شد ایجاد، این نبود عجب «گر نبود ذات پاکت آفرینش را سبب
 تا ابد، حوا سترون بودی و آدم عزب»

۴

تا نشستی در خلافت در مکان مصطفی گشت کامل دین حق^۳، آن دم به جان مصطفی
 رکن ایمان شد قوی از دودمان مصطفی «ای معظّم کعبهٔ اصل از بیان مصطفی
 قبلهٔ دنیا و دین، جان جهان مصطفی»
 باب شهر علم پیغمبر، ز ایزد شد بیانت زین سبب مفتاح قفل وحی مُنزل شد زیانت
 بحر اسرار الاهی موجزن شد در نهانت «وز نقود گوهر معنی لبالب شد دهانت
 تا نهادی لب به صورت در دهان مصطفی»
 کُفوِ دهرت در جهان، غیرت نباشد هیچ کس زبید اورنگ رسالت را وصیی چون تو کس
 زان که احمد را چو موسی مثل هارونی و بس «ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس،
 نانهاده پای تمکین بر مکان مصطفی»

۳. متن: و متن حق

۲. متن: انکه

۱. متن: در شمارد تودمانت

شد خَجَل از برق تیغت آفتاب [و] تاب او مرگ می‌باشد به دشمن، زهر باشد باب او
قبضه‌اش بحر فنا و جوهرش گرداب او «تیغت آن ابری است دریا دل که فتح‌الباب او

تازه دارد ز آب نصرت بوستان مصطفای»

ای که درگاه تو باشد خلق عالم را پناه امتثال امر تو بی‌شک بود امرِ إله
هر که بر غیر درت رو کرد، شد حالش تباه «رهروان عالم تحقیق را نابوده راه^۱

بی‌زمین بوس درت بر آستان مصطفای»

عقل اگر گوید که درک ذات تو کار من است بی‌تصوّر کرده تصدیقی، ولیکن مؤمن است
هر قدر قدر تو را بالا شناسد ممکن است «رفعتت بالای امکان صورت ناممکن است

ور بود ممکن، بود قدر توان مصطفای»

روی امید خلائق جز به درگاه تو نیست عقده کار جهان را فاتحی غیر از تو کیست؟
مُهر خاموشی مرا بر لب، نه از دون همّتی است «عرض حاجت بر تو حاجت نیست؛ می‌دانی که چیست

حال اخلاص من اندر خاندان مصطفای»

موسی اندر طور، بی‌خود از تجلیات تو صد چو عیسی زنده می‌گردند از آیات تو
مظهر نور خدایی؛ انبیا ذرات تو^۲ «از زبان خلق^۳ بر ناید صفات ذات تو

ور برآید، کی بود الا توان مصطفای»

تا ز مدحت و رد خود یاسین [و] ظاهرا کرده‌ام هفت اقلیم سخن را سیّر، تنها کرده‌ام
در ثنایت زینت اشعار ملاً کرده‌ام «گرچه در عالم به اقبال تو شاها کرده‌ام

آن چه حسان کرد^۴ روزی در زمان مصطفای»

ای محیط لطف [و] احسان، معدن جود و وفا کشتزار نامرادان را تویی ابرِ عطا
قطره‌ای از بحرِ انعامت دو عالم بس مرا «مَنْتِ خَلْقَم به جان آورد؛ لطفی کن شها

وارهان از مَنْتِ خَلْقَم به جان مصطفای»

وقت مردن چون کند تغییر، رنگ و روی من ریزد از شرم گنه، جوی عرق از موی من
آن زمان احباب را سازد جدا از کوی من «روی رحمت برمتاب- ای کام جان- از روی من

حُرْمَتِ جان پیمبر، یک نظر کن سوی من»

۱. متن: نابرده راه

۲. متن: در ذات تو

۳. متن: بر زبان خلق

۴. متن: آنچه حسان کرده

۵

شد ثنای حق ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین
کرده ایزد پیشوایت، یا امیرالمؤمنین
خلق شد کونین برایت؛ یا امیرالمؤمنین
«ای گزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین»
خوانده نفس مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین»

تاز جوش جیش نصرت گشته کشورگیر حکم
گردن گردان عالم بسته بر زنجیر حکم
شد علم انا فتحننا از پی تسخیر حکم
«سرکشان دهر را آورده سرها زیر حکم»
پنجه خیرگشایت؛ یا امیرالمؤمنین»

گر ز تمکین، پای خود را بر فلک بگذاشتی
سهل بودی آنچه ملا گفتی [و] انگاشتی:
چرخ را در عین گردیدن نگه می داشتی
«گر زمین را حلقه ای بودی ز جا برداشتی»
بازوی زورآزمایت؛ یا امیرالمؤمنین»

ای وجود عالم از جودت علم افراخته
همّت دریا و صحرا را توانگر ساخته^۱
هستی کون [و] مکان از بهر تو پرداخته
«خازنان کان و دریا کیسه ها پرداخته»
از دل دریا عطایت؛ یا امیرالمؤمنین»

ای که از درهای دریای تو زیور کرده است
کی ز مرد را به خود فیروزه منظر^۳ کرده است؟
خون جگر^۲ الماس، چون یاقوت احمر کرده است
«بس که لعل اندر دل کان، خاک بر سر کرده است»
روز بازار سخایت؛ یا امیرالمؤمنین»

در بهار عمر، جز وصلت گلی نبود مراد
سهل بودی رونما صد جان اگر بایست داد
با خزان مرگ هم رو [ح از تو می داریم شاد]^۴
«از نسیم بادِ نوروزی نشاید کرد یاد»
پیش خلق جان فزایت؛ یا امیرالمؤمنین»

ای شهنشاهی که عقل کل ندارد دسترس
سرّ حقی، غیر حق حقت نداند هیچ کس
تا شود با بلبل مدح تو یک دم هم نفس
«مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت و بس»
کیست تا گوید ثنایت؛ یا امیرالمؤمنین»

غیر تو و آل تو ما را نیست مولایی دگر
غیر پیغمبر به جاهت نیست همتایی دگر

۱. متن: توانگر یافته

۲. متن: چون جگر

۳. متن: فیروز منظر

۴. متن: محو شده است

در خورِ قَدَرَتِ نَمی‌بینیم مأوایی دگر «گر بُدی بالاتر از عرش برین جایی دگر،
گفتمی کان جاست؛ جایث یا امیرالمؤمنین»
ای کسه جبریل امین یک خادمَت در بارگاه
دیسن [و] دولت از تـو رونق یافت؛ ای عالم پناه
این چه شان است؟ این چه رتبه؟ این چه حُرمت؟ این چه جاه؟
«با همه بالانشینی، عـقل کل نـابردہ راه
زیر شادروانِ رایت؛ یا امیرالمؤمنین»
بی حضورِ حضرتت در مُلکِ هستی^۱ هیچ کس از عدم ظاهر نگردد، کی تواند زد نفس؟
قابض ارواح هم بی اذن تو ناید به کس «آنچه عیسی از نفس می کرد رمزی بود [و] بس
از دم معجزنمایت؛ یا امیرالمؤمنین»
تا ز مهرت دوش^۲ ایمان را ردایی می کنیم در صف محشر به عالم پیشوایی می کنیم
گرچه گاهی بینوایان را عطایی می کنیم «ما همه از درگه لطفت گدایی می کنیم
ای همه شاهان گدایت؛ یا امیرالمؤمنین»
انبیاء مجموع خیراتند اطوار تو را پی نبرده هیچ کس آثار انوار تو را
محرمانِ سرِّ حق، نامحرم اسرار تو را «فهم انسانی چه داند رتبه کار تو را؟
کافرینش برنتابد بارِ مقدار تو را»

۶

حضرتِ حق در کلام خود [ثناخوان] شماسْت هَلْ أتی نَصَّ جلی در وصف احسان شماسْت
گوی تقدیر [و] قدر گو [بی به میدان] شماسْت «ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماسْت
دورِ دورانِ فلک، دوری ز دوران شماسْت»
ای ز مهرت آفتابی در دل هر ذره ای است
بهر جودت^۳ قرص ماه و خور، دو قرصِ فطره ای است
هر یک از ذرات را از فیض عامت بهره ای است
«چشمه ای کز وی محیط آفرینش قطره ای است
قطره ای از نُجَّة در یای احسان شماسْت»

۱. متن: در ملک هست

۲. متن: تا ز مهر دوش

۳. متن: بحر جودت

شش جهت از بهر جودت اعتباری بیش نیست
هشت جنت از گل روی تو خاری بیش نیست
نه فلک بر آستانت خاک ساری بیش نیست
«آنچه در وی عالم امکان غباری بیش نیست
صورت ده چند او رکنی ز ارکان شماس»

آنکه بر وحی الاهی انبیا را شد دلیل
خَلعتِ خُلّت^۱ فرود آورد از بهر خلیل
آنکه بر لوح [و] قلم آگه شد از ربّ جلیل
«پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل
با همه ذهن و ذکا، طفل دبستان شماس»

عرش از کرسی درگاهت فروتر پایه‌ای است
شمس در جنب صفای شمس^۲ او سایه‌ای است
دفتر پیغمبران از فرّ شانت سایه‌ای است
«هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیه‌ای است
از کمال فضل و احسان، خاصه در شان شماس»

عقل کل را گر به عقل خویشان افزون کنیم
ور به معراج تفکر سیر در گردون کنیم
گر دل خود را به رنگ نافه‌ها پر خون کنیم
«نسبت قدر تو را با اوج گردون چون کنیم؟
زان که اوج او حسیض قدر دربان شماس»

بهر اظهار جلالت قادر قدرت‌نما
کرده انزال کتب، ارسال جمله انبیا
هم به عهد آخرت از بهر دوران شما
«قَبهٔ نه چرخ را چون دانه برچیند ز جا
مرغ تعظیمی که او بر بام ایوان شماس»

گرچه مادح، عمر خود در اصفهان کرده تباه^۳
لیک بر درگاهت آورده بهانه، عذرخواه
کرده تخمینی^۴ که اصلش گفته اندر مدح شاه
«بنده بیچاره، کاشی از دل و جان، سال و ماه
روز و شب در خطّه آمل ثناخوان شماس»

[ز] اشتیاق درگهت، عمری است در سوز و گداز
بوده‌ام- تا بوده‌ام- با اعتقاد^۵؛ ای چاره‌ساز
قائد توفیقم از لطف تو کرده سرفراز
«بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز
با دل پردرد بر امید درمان شماس»

ای که عادت کرده‌ای بر رنج عصیان داشتن
تا به کی بر خود بلا [را] می‌توان بگماشتن؟

۱. متن: خلقت خلّت ۲. متن: شمس او

۳. متن: عمر خود را کرده اصفهان تباه

۵. متن: تا بوده‌ام اعقید

۴. متن: کرده تخمینی

با طبیعت رحمت غُفران و درمان داشتن «دردِ پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن؟
عاقلی نبود ز درمان، درد پنهان داشتن»

۷

چون که طالع شد ز نصب‌الله آن بدرِ تمام زین سبب گردید آن جا قبله هر خاص و عام
گرچه هستند از شرافت کعبه [و] زمزم تمام «تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت‌الحرام»

از صفا دارد شرف دشت نجف بر هر زمین هر که ساکن شد در آن، باشد ز اصحاب یمین
هست مروه^۱ با صفا در جنب او خُلدِ برین «کعبه اصل است بی‌شک نزد ارباب یقین
زان که دارد عروة الوثقی دین در وی مُقام»

کیست دانی نافی^۲ کفر [و] ضلالت از زمین؟ باذلِ روح مقدّس بهر خیرِ المُرسلین
مشرق نورِ الاهی، مطلع حبل‌المتین «آفتاب آسمان دین، امیرالمؤمنین
والی مُلکِ ولایت، حاکم دارالسلام»

غایت [و] آغاز فطرت^۳، مصدر [و] انجام وحی یگانه‌تاز دشت قُدرت باشه اعلام وحی
منشی دیوان حکمت، صاحب ارقام وحی «مُبطّل بنیاد بدعت، مفتی احکام وحی
حامی دین شریعت، حاکم حلّ و حرام»

معطی لطفِ الاهی^۴ را شده ذاتش بیان از وجود اقدسش جسم دو عالم یافت جان
این حقیقت گشته واضح بر جمیع انس و جان «پایه لطفش به معنی گر نبودی در جهان
صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام»

رهروان راه حق را نیست جز راه تو راه در سپهر عزّ [و] شان، محو جمالت مهر [و] ماه
کس نداند رفعت قدر تو را غیر از الیه ای سریر سروری افزوده از جاه تو جاه
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام

۳. آغاز قدرت

۲. متن: ناجی

۱. متن: جشت مروه

۴. متن: مفتی لطف الهی

دفتر ایجاد حق را کرده سرمستِ رقم روز اوّل ثبت شد نام [تو] بر لوح [و] قلم
گر نبود، خلق بودی سربه سر اندر عدم^۱ «بر سپهرِ احترامت، آفتاب از ذره کم
بر زمین احتشامت، ذره خورشید احترام»
سجده‌گاهِ اهل عالم شد سرای مؤلّدت توتیای چشم حقیقین گشت خاک مرقدت
عرش اعظم را چه رتبه با وجود مسجّدت؟ «باشکوه شقّه دستار و رکن مسندت
تاج جمشیدی چه و تخت سلیمانی کدام؟»
بنده مسکین تو، مادح که نام او رضاست «روز و شب در دار دنیا کار او یکسر خطاست^۲
گر ز لطف بگذری و بگذرانی^۳ هم رواست «پیرو تدبیر تو پیوسته تقدیر و قضاست
ننهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو گام»
جانشینی^۴ رسول الله تو را باشد به جا زان که فایض بر تو شد این منصب از حکم خدا
دیده آحول، نبی را با تو می‌بیند دو تا «نسبت با سایر انسان خطا باشد، خطا
گوهر پاکیزه جوهر را چه نسبت با رخام؟!»
هر که عازم شد به درگاه تو از راه یقین گشت زایر، مرقد پاک تو را با نور دین
می‌شود با اتقیابی شک مُجَبَّت هم‌نشین^۵ «زایران حضرتت را بر در خُلد برین
می‌دهند آواز: طِبُّنْمُ فَادْخُلُوها خَالِدین»

۱. متن: گر نبودندی خلق بودند سرسر در عدم

۳. متن: گر ز لطف بگذرانی بگذرانی

۵. متن: بحسب هم‌نشین

۲. متن: کار دنیا بر خطاست

۴. متن: بانسلبنی

[تضمین سراینده ناسناس]

۱

السلام ای شارح شرع تو قرآن مبین
«آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین»
پادشاه هر دو عالم، دادبخش آن و این
«داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین»
مخزن اسرار کونین، منبع ماء معین
«ناصر حق، نفس پیغمبر، امام راستین»
مَطْلَعُ الْأَنْوَارِ آي: هَلْ أَتَى، فِي كُلِّ حِينٍ
مَقْطَعٌ يَتَلَوُهُ شَاهِدٌ، مَقْصِدٌ حَبْلُ الْمُتَمِينِ
صاحب دریای فکرت، گنج حکمت را دفین
سرفراز نسل آدم، نفس خیرالمُرسلین
آیة الکتاب، ای طا و ها و یا و سین
قُرَّةُ الْعَيْنِ لَعْمُرُک، نازش روح الامین
در بیان، از روی عبرت، عالمی با عالمین
در زمین، از روی رفعت، آسمانی بر زمین
در کفِ جودآفرینت، این زمین یک مشت طین

«السلام ای سایهات خورشید رب العالمین»
عرش علم و فضل، کرسی وقار [و] اقتدار
«مفتی هر چاردفتر، خواجه هر هشت خلد»
سید هر هفت کشور، در جهانبانی وحید
«عالم علم سلونی، شهسوار لَوْ کُشِف»
فخر خاتم، زوج زهرا، باب شُبَّير و شَبْر
«مقصد تنزیل بَلَّغ، مرکز اسرار غیب»
مُظْهِر آيات ايمان، مُبْطِل آياتِ کفر
صورت معنی فطرت، معنی ایجاد خلق
مقصد اقصای کون اندر فضای کن فکان
صاحب يُوفُونَ بِالنَّذْرِ، آفتاب إِنَّمَا
مشرق الشمسین، شاه قاب قوسین^۱ احتشام
در جهان از روی معنی چون جهانی در جهان
بر فلک از خاکساری بوترابی بر فلک
از عطای دست فیاض تو، دریا قطره‌ای

۱. متن: قاب و قوسین

[از بِحَارِ] ساحت علم تو جبریل آبیاری
صاحب دیوان امرت موسی دریا شکاف
پیر درگاهت خلیل، آن سید کیوان شکوه
نقش بند کاف و نون از روی فطرت تا کنون
نافریده همسر قدر تو صاحب اقتدار
مثل تو چون شبه ایزد در همه حالت مُحال
گر بود جایز نه آلا سید عالم نورد
ناشنیده از اوان عهد تا باقی عمر،
بی صلاح دین ز تو صوتی رقیب غیب دان
آن که مداحش خدا، همدم رسول الله بود
همسرش گر هست در عالم، رسول الله بود

وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین
نایب حکمت سلیمان با همه نقش و نگین
پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین
صاحب دیوان دین تا صبح روز واپسین
ناکشیده چون مه رخسار تو نقش متین
غیر تو چون غیر یزدان در همه جامستکین
ور شود ممکن نه آلا رحمة للعالمین
نانوشته از زمان مهد تا حین یقین،
بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
با وی اندر نور حق توأم رسول الله بود
گر کسی همتاش باشد، هم رسول الله بود

۲

ای به غیر از مصطفی، نابوده همتای تو کس
سرنوشت خوب و زشت از شیعیان شد بهشت
گر نه از مهر تو باشد سرخرو روی شفق،
مهره مهر از گلوی صبح برنارد فلک
کیست با قدرت سپهر و چیست با رای تو مهر؟
در علو وصف جاه تو^۱ سپهر و مهر گشت
کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه^۲،
دامن دهرش چو کانون پر شود از مهر و ماه
باشکوه صولتت دستان نیاید در شمار
بر سر لعل بدخشان جاکجا دارد خَرَف؟

قله قاف جلالت نیست کس را دسترس
بسته بر مهر تو ایزد، مهر خورالعین و بس
گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس،
حلقه مه سازد از گوش شفق شق این قدس
آن منزّه از شکست و این مجرد از دَس
آن ز قدرت مستعار و این ز رایت مقبَس
شحنه خیل سپاهت چون نگه دارد قَبَس،
چرخ [را] بر دست پیشآهنگ بندد چون جرس
در بر قول بلیغت هست رسوا کل دَس
در بر عنقای مُغرب چون شکوه آرد مگس؟

۱. متن: در علو وصف جاهت

۲. متن: چون فکند آهنگ راه

دادی از دست این هوی و درگذشتی زین هوس
 مرغِ روحش بی‌گمان از بیم بشکستی قفس
 گردی از گردون نخواهد دید چشم هیچ‌کس
 لَجَّةُ گردون در آن گردان بماند هم‌چو خس
 قَبَّةُ ذات‌البروج چرخ بگدازد چو رَس
 از ره خَفَّت کم آید بوقُبُئِس از یک عدس
 تیره شد عالم که نشناسی عَسَق را از غَلَس،
 از ره مردی، عنان از دست بزباید فرس
 تاکنند عزم وریدِ حرص، فِضادِ عسس
 تا طیب مرگ گیرد ساعد جان را مَجَس
 وز کنار ساحت عزت شوی فریادرس
 رایت دولت ز پیش و آیت نصرت ز پس
 خود نشاید خلق را خاک زمین‌بوس تو مَس
 از ره مردی نیارد تاب میدان تو کس
 جسمی از صورت مصور گشته اندر روزگار
 لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَار

قوت بازوت گر دستان بدیدی در مَصاف
 گر به خواب گاو ماهی آمدی پرخاش تو
 گر دل دریا شکافت موج بر گردون زند
 گر ز رخس هممت گردی به گردون یافت راه
 و شکوهت را به میزان معانی برکشند
 در بر کوه وقارت، گر به وهم آید قیاس
 اندر آن میدان که مردان سعادت جوی را
 از ره شدت نماید سرکشی رخس نژند
 نِشْتَرِ شمشیر بزبان روی در شزبان نهد
 سنگ، روی شاهدِ همّت [ز] پروا، ز اضطراب
 از میان عرصه میدان برآیی مردوار
 سیف شوکت از یمین و رُمح عزت از یسار
 خَلَقِ هفت اقلیم اگر آن روز هم‌دستان شوند
 با تو هم‌دستان نگردهد هیچ‌کس یا هیچ‌چیز
 صورتی گردد مجسم فتح؛ گوید آشکار
 این بشارت آید از جبریل از پروردگار:

۳

از تو شرح شرع دین محراب و منبر یافته
 آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته
 چشمِ عقل دوربین از سرمه بهتر یافته^۱
 کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته
 بسته نقشی؛ لیکن از تو نقش، دیگر یافته

ای سپهر عصمت از تو فرّ و زیور یافته
 گوش و هوش عرش و کرسی از تو دارد گوشوار
 از غبار درگه عرش احترام آشکار
 از کف طفل دبستان کز اکسیر است پُر
 بر امید مثل رویت دست نقّاش ازل

۱. متن: از سر مدبر یافته

ای جهان از نقش رخسار تو پُر، نقّاش صنّع
هر که مُهرِ مِهْرِ تو بر صفحهٔ جان نقش کرد
هر که سودای تو دید اندر سُؤیدای دلش
روز فتح‌البابِ ابرِ دستِ دریا سیئر تو
صَفْقَةُ امواجِ جودت زد چو پهلو بر فلک
آن‌که اندر آفرینش لاف بالایی زده
عقل کل- تا شد به بحرِ آفرینش غوطه‌ور-
بالِ حیرت هر کجا بازِ جلالت باز کرد
قدسیان را داده در فردوسِ اعلیٰ جای و جاه
با صفای گوهر ذات تو، گردون سال‌ها^۱
چاک فرق صورتت بر عرش دیده؛ زان جنان^۲
آن که دستت را به دریا کرده نسبت، بی‌گمان
کشتیِ هَمّت چو اندر اخضر جود تو دید
هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته
هر که دستی بر ضریحت سود، شد پاک از سواد
ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر تو را
هم به فطرت، نیک‌بختان مر تو را دارند دوست
با خدا و مصطفی رای تو یک رو داشته
چون خدا یار و رسولت یاور آمد شان تو
گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
گر نه نسل پاک تو مقصود بود از این نَسَب

نقش‌ها بر بسته؛ لیکن چون تو کم‌تر یافته
جانِ جانانِ جوی را زان سگه با فر یافته
مخزن دل را چو کانِ زر توانگر یافته
عالمی را سیر از یک رشحه یک سر یافته
نَسْرِ طایر بر فلک چون بط شناور یافته
در برِ دریای نورت حلقه بر در یافته
رفعتت را ز آفرینش پایه برتر یافته
ثابت و سیاره را یک رشحه بر پر یافته
طایرانِ سدره را در زیر شهپر یافته
گشته و یک مُهره از مِهْرِ منور یافته
خاکِ خجالت بر جبینِ آب کوثر یافته
در کف دریائِ نوالت، بحرِ بی‌مر یافته
رشحهٔ دست تو را دریای اخضر یافته
عالمی در دست خود یک‌بارِ دیگر یافته
تا قیامت دست خود را حاجت‌آور یافته
ای به مَنصبهات زیور، روز محشر یافته
ای ز تو دریای فطرت عین کوثر یافته
منبر و محراب با شُبَّیر و شَبَّر یافته
از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته
شاهد ایجاد کُون از کاف و نون می‌بست لب
تا ابد حوّا سِتْرُوْن بودی و آدم عَزَب

۴

عالم آبادان ز احسانِ نمایان شماس

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس

دورِ دورانِ فلک، دوری ز دورانِ شماس
 درِ دریای ازل حرفی ز قرآنِ شماس
 پرتوی از لَمَعَةُ گوی گریبانِ شماس
 فیضِ چشمی از عنایت‌های پنهانِ شماس
 قطره‌ای از لُجَّةِ دریای احسانِ شماس^۱
 ساحتِ بزمِ حضورِ نورِ ایمانِ شماس
 صورتی چندند و آن رکنی ز ارکانِ شماس
 برقی از معراجِ پُر ز امواجِ عرفانِ شماس
 جز دو قرصی نیست؛ آن هم قرصی از خوان [شماس]
 اولین شاگردِ دلِ یک‌رنگِ حیرانِ شماس
 با همه ذهن و ذکا، طفلِ دبستانِ شماس
 بهر تعظیمِ شما، قرآنِ فرقانِ شماس
 بر کمالِ فضل و رحمت، جمله در شانِ شماس
 قُتْنِسِ قدسی که موسیقارِ برهانِ شماس
 مرغِ تعظیمی که آن بر بامِ ایوانِ شماس
 جمله زُوارِ شما در عرشِ مهمانِ شماس
 زان که اوج او حُضیضِ قدرِ دربانِ شماس
 آن گهرِ وابسته در بیابانِ شماس
 صورتِ اظهار آن موقوفِ فرمان [شماس]
 نغمه سنجِ منقبت‌های فراوانِ شماس
 روز و شب در خَطَّةِ آملِ ثناخوانِ شماس
 گر بمیرد، من به قربانش که قربانِ شماس
 با دل پر درد، بر امیدِ درمانِ شماس
 خود نشاید بی‌طیبِ امیدِ درمانِ داشتن

از شوون هر دو نشئه، شرح شد شان شما
 آفتابی کآسمان در سایه اقبال اوست
 نوری از اعجاز کاعیان و معانی اندر اوست
 چشمه‌ای کز وی محیط آفرینش قطره‌ای است
 این منقش لُجَّةِ موج کاندرا گردش است
 آنچه از وی عالم امکان غباری بیش نیست
 این فلک کاو جمله انوار بروج است و صُور
 و آنچه گردون را بدان چشم جهان‌بین روشن است
 در فلک، شمس و قمر کاصلِ نظام عالمند
 پیر مکتب‌خانه ابداع یعنی جبرئیل
 خضرِ عالم‌گرد و عالم‌بین و پیرِ سال‌خورد
 هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است
 آیه آیه مُصَحَّف و تورات و انجیل و زبور
 قُبَّة نُه چرخ را چون دانه برچیند ز جای
 از خروس عرش، رعنا تر سُراید روز و شب
 نسبت قدر تو را با اوج گردون چون کنم؟
 نیست قدری نُه فلک را نزد دربانِ درت
 هر گهر کاندرا صمیمِ کانِ امکانِ قضاست
 هر خبر کاندرا ضمیر آفرینش مُضَمَّر است
 بنده بیچاره کاشی از دل و جان، سال و ماه
 با دل پُر ز اشتیاقِ قربِ درگاه شما
 بر در دولت سَرایت، روی بر خاک نیاز
 کئی فرو ماند به درگاه الهی شرمسار؟
 درد خود را از تو پنهان چند بتوان داشتن؟

۱. متن: از لُجَّةِ دریای احسان

چون طیبیم گشت درمان، بایدم آن داشتن

عاقلی نبود ز درمان، درد پنهان داشتن

۵

ای معظّم کعبهٔ اصل از بیان مصطفّا
آمدی فاروق اعظم چون بُدی دّیان دین
از نقود گوهر معنی لبالب شد جهان
گشت اسرار ازل در روزگاران آشکار
ای به استحقاق، بعد از مصطفی غیر از تو کس
گر نه زهد خاص تو بود، از منافق هیچ کس
رهروان عالم تحقیق را نابوده راه
عقل دوراندیش فکرت کیش، کئی بگذاشت سر
تا سپهر شرع از او پر نور شد هرگز ندید
در شب پرشور فطرت^۱ از نجوم دین نتافت
تیغ آن ابری است دریادل که فتح‌الباب او
لطف آن دریا، کز اقطار کرانت آبشار
گرچه در عالم به اقبال تو شاهی کرده‌ام
چون ز اسرار تو کردم هر دمی بحری روان
از بیان خلق برناید صفات ذات تو
خود برآید کی بیان^۳ از عهدهٔ اسرار تو؟
رفعت بالای امکان، صورتی ناممکن است
بار مقدار تو نتوان داشت کآمد ممتنع
لاف مدّاحی نمی‌یارم در این حضرت زدن
خرده‌بینان سخنور محو مدح قنبرند

هم تویی صدیق اکبر در زبان مصطفّا
قبلهٔ دنیا و دین، جان جهان مصطفّا
تاگرفتی رنگ و بو از گلستان مصطفّا
تا نهادی لب به ظاهر بر دهان مصطفّا
در خلافت نیست ایمن در امان مصطفّا
تا نهادی پای تمکین در مکان مصطفّا
بی لب معجزبیانت بر روان مصطفّا
بی زمین‌بوس درت بر آستان مصطفّا؟
آفتابی جز تو کس صاحبقران مصطفّا
از تو روشن‌تر مَهی بر آسمان مصطفّا
سیل‌خیز آمد ز فیروزی به شان مصطفّا
تازه دارد ز آب نُصرت بوستان مصطفّا
لیک خواهم هم به تو جا در جنان مصطفّا
آن‌چه حسان کرد روزی در زمان مصطفّا
وز بیان، فضل تو^۲ افزون در لسان مصطفّا
ور برآید، نبود الا جز بیان مصطفّا
ای به تشریف وجود از حق به‌سان مصطفّا
ور بود ممکن، بود قدر توان مصطفّا
بل که شانت می‌نمایم از نشان مصطفّا
ای ثناخوان تو ایزد از زبان مصطفّا

۱. متن: در شب پرشور فطرت

۳. متن: خود برآید کی روان

۲. متن: وز بیان قصر تو

دردم؛ ای درمان درد بی‌کران مصطفی
 حالِ اخلاص من اندر خاندان مصطفی
 تا کنم جیب و بغل پُر زر ز کان مصطفی
 وارهان از مَنّت خَلقم به جان مصطفی
 ای تمَنّای تو در من عنبرین مینوی من
 حُرمت جان پیمبر، یک نظر کن سوی من

عرض حاجت بر تو حاجت نیست؛ می‌دانی که چیست
 مر مرا بی‌پرده بنگر؛ چون [ز] تو پوشیده نیست
 مَنّت خَلقم به جان آورد؛ لطفی کن مرا
 شد حجاب اندر حجاب این مَنّت خَلقم همی
 روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من
 نیست شاهل چون که غیر از ذکر تو در کوی من

۶

داده تاج اِنمایت؛ یا امیرالمؤمنین
 خوانده نفس مصطفایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پنجهٔ مشکل‌گشایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بازوی زورآزمایت؛ یا امیرالمؤمنین
 مانده دور از ماسوایت؛ یا امیرالمؤمنین
 از دل دریاعطایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بهر تشریف دعایت؛ یا امیرالمؤمنین
 روز بازار سخایت؛ یا امیرالمؤمنین
 نزد لطف پُربهایت؛ یا امیرالمؤمنین
 پیش خُلق جان‌فزایت؛ یا امیرالمؤمنین؟
 ای شرف بی‌منتهایت؛ یا امیرالمؤمنین
 کیست تا گوید ثنایت؟ یا امیرالمؤمنین
 ذکر فضل خاک پایت؛ یا امیرالمؤمنین
 وصف قدر کبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
 بر شمارِ قصرهایت؛ یا امیرالمؤمنین
 زیر شادروانِ رایت؛ یا امیرالمؤمنین

ای گزیده مر خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
 [کرده در] قرآن ثنا در هَلُّ اُتایت کردگار
 گر زمین را حلقه [ای] بودی، ز جا برداشتی
 بل که نه افلاک را بی‌حلقه بردارد ز جای
 بس که لعل اندر دلِ کان، خاک بر سر کرده است
 آفتاب، اشراق و دریا، لَجّه، ابر آورد بار
 خازنانِ کان و دریا کیسه‌ها پرداخته
 عالمی کرده گهرپُر، جام و جیب از بحر و بر
 از نسیم بوی نوروزی نشاید کرد یاد
 ز آبروی حور و غلمان کی توان تفریر کرد
 مدح را شایستهٔ ذات تو باید گفت و بس
 پا به جای دست غیبت آمد، ای تاج رسول
 خاطرِ هم‌چون من شوریده خاطر کی کند
 خود نشاید صاحب الهام [و] وحی [و] کشف را
 با همه بالانشینی، عقل کل نابرده راه
 رای کَلّ فیلسوفانِ جهان افتاده است

بود جای دل‌کشایت؛ یا امیرالمؤمنین
گفتمی کان جاست جای؛ یا امیرالمؤمنین
داده ذات کسبریایت؛ یا امیرالمؤمنین
کس نداند جز خدایت؛ یا امیرالمؤمنین
چشم بر مهر [و] وفایت؛ یا امیرالمؤمنین
ای همه شاهان گدایت؛ یا امیرالمؤمنین
بود نام ایلیایت؛ یا امیرالمؤمنین
از لب معجزنمایت^۱؛ یا امیرالمؤمنین
عقل کل، طاقت نیارد ضبط اسرار تو را
کآفرینش برنتابد بار مقدار تو را

گر بُدی بالاتر از عرش برین جای دگر
بر فراز خلوت خاص حق ار جا داشت جای
آن چه تو شایسته آنی ز روی عزّ و جاه
قَدِرت اندر منظر اعلیٰ و بر مُلکِ ابد
ما همه از درگه لطفت گدایی می‌کنیم
بر گدایانِ خود از روی ترخّم کن نظر
آن چه عیسی از نَفَس می‌کرد رمزی بود و بس
ای شفاها داده و برگشته چون گوی آفتاب
فهم انسانی چه داند قیمت کار تو را؟
عالمی نابرده پی، یک ذره گفتر تو را

۷

گشت طائف عرش و بر وی می‌کند هر دم سلام
خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت‌الحرام
قبلة ارباب ایمان است و اصحاب کرام
زان که دارد عروة‌الوثقی در این وادی مُقام
نور حق، نفس نبی، صمصامِ یومِ انتقام
والی مُلکِ ولایت، حاکم دارالسلام
ماحی کفر [و] ضلالت، هادی دینِ اَنام
حاکم دین و شریعت، حامی حلّ [و] حرام
ذره کویت، جهان‌تاب آفتابِ خوش خُرام
بر زمینِ آسمان، ذره خورشیداحترام
این مُقرّس سقّف نیلی را نبودی انتظام
صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مُقام
برده دُرّ او سَبَق از مهر و ماه آسمان
کعبه اصل است بی‌شک نزد ارباب یقین
هر که بال همّتی زد، بر فراز عرش رفت
آفتاب آسمان دین، امیرالمؤمنین
نوربخش قبلتین و بیعتین و هجرتین
مُبطّل بنیاد بدعت، منشی احکام وحی
عین آیت‌های ایمان، ضدّ اعلامِ نفاق
بر سپهر احترام، آفتاب از ذره کم
آسمان اندر زمینت با شکوه نجم، پست
سایه لطفت به معنی گر نبودی در جهان
گر نبودی عالم از نور ولایت پرتوی

۱. متن: از لب معجزبیانت

دارد اوج برتری از رفعت بام تو بام
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام
نه سپهرت گشته یک توسن ز تسلیم تو رام
ننهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو گام^۲

شَقَّةُ دینِ مستقر، رکنِ حکومت مستدام
تاج جمشیدی کجا؟ تخت سلیمانی کدام؟
چون تو معقول، اندر آن محسوس ثبوت خاص [و] عام
گوهر پاکیزه جوهر را چه نسبت با رُخام؟
در طلاق باین دنیا ز تو کاری است خام
اندکی بود آن هم از تمکین سلمان ناتمام
کُفُو تو، جز فاطمه، نسل تو، جز چندین امام
معنی ایمان ما این است روشن والسَّلام^۳
می‌رسد هر دم سلام از عرش ربِّ العالمین
می‌دهند آواز طِبُّمُ فَاذْخُلُوهَا خَالِدِین

ای سپهر سروری افزوده از جاه تو جاه
ای ریاض عرشِ بینش داده از بار تو بار
پیرو تدبیر تو پیوسته^۱ تقدیر قضا
نفس کل آمد یکی خادم، روان بر رخس تو

با شکوه شَقَّةُ دستار و رکنِ مَسْنَدت
با فروزان مهر تو، از تاج قرب و تخت دین
نسبتت با سایر انسان خطا باشد؛ بلی
لؤلؤ تر آید از دریا و دارد مهره هم
آن چه در تکریم و تعظیم سلیمان می‌رود
کوه تمکین سلیمانی که بود اندر ملوک
مثل تو جز مصطفی صورت نبندد عقل را
ز احتضار خویش تا جَنَّت تو را داریم و بس
زایران حضرتت را بر درِ خُلد برین
قدسیان در باب جَنَّت از یسار و از یمین

۱. متن: پیرو تدبیر تو هست پیوسته

۳. متن: این است و روشن والسَّلام

۲. متن: ز دربان تو گام

توضیح دربارهٔ واژه‌نامه

۱. توضیح مربوط به هر واژه، فقط ناظر به کاربرد آن در شعر این کتاب است.
۲. بسا خوانندگان فاضلی که از این واژه‌نامه مستغنی‌اند. پیشاپیش از آنها پوزش می‌خواهم.
۳. در تدوین این بخش، علاوه بر قرآن، از منابع و مآخذ زیر بهره گرفته شده است:
 - بحار الأنوار: محمدباقر مجلسی،
 - الغدیر: عبدالحسین امینی،
 - لغت‌نامه: علی اکبر دهخدا،
 - برهان قاطع: ابن خلف شیرازی،
 - فرهنگ فارسی: محمد معین.

واژه‌نامه

فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿ (فتح / ۱۰) کسی که به پیمان‌ش وفادار باشد خدا به زودی او را پاداشی بزرگ می‌دهد.	آفتاب از حکم او ← ردّ شمس آذر آتش
أَحِبَّاءَ (جمع حبیب) دوستان، یاران أَحِبَابَ (در فارسی جمع حبیب) دوستان	آیه‌الکرسی آیه ۲۵۵ و ۲۵۶ مفسران، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ همین سوره را نیز جزو آیه‌الکرسی می‌دانند. وجه تسمیه آن، ذکر «کرسی خداوند» در این آیه است.
احتضار فرا رسیدن مرگ أَحْسَنَ بهترین أَحْوَلَ کژچشم، دوبین أَخْضَرَ سبز، سبزرنگ أَخْجَرَ خُرْدۀ آتش، شراره	آینه‌دار آن‌که آینه در پیش دارد تا چیزهایی مقابل آینه آشکار شود ابداعیان نوآوردگان در دین إِبْرَامَ پافشاری، اصرار ابن عمّ پسرعمو
ادریس یکی از پیامبران که نامش دوبار در قرآن آمده و از بلندزیستان به شمار می‌رود	ابوذر یکی از بزرگان صحابه. پس از پیامبر، حامی امیر بود و در زمان عثمان، به والی او در شام، معاویه اعتراض می‌کرد. از این رو عثمان ابوذر را به ریزه تبعید کرد و او در سال ۳۲ بدان جا درگذشت
أَدْنَى پایین‌تر، فروتر، کمتر، نزدیک‌تر أَذْفَرَ تیزبو، بسیار بویا أَرَامِلَ (جمع ارمل و ارمله) مستمندان، بیوگان، مردان (یا زنان) همسر از دست داده أَرْضَ زمین	أَجْرًا عَظِيمًا بخشی از آیاتی چند، از جمله ﴿وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ

اژدر در افسانه‌ها، مار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون می‌ریخته است
 اژدر در شکننده و از میان‌برنده اژدر
 أستغفر الله از خدا آمرزش می‌خواهم
 استغنا بی‌نیازی
 اِشراق تابیدن، درخشش
 أَشْهَدُ أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... اصطلاحاً
 شهادت ثالثه نامیده می‌شود که به قول شاعر، پیامبر به منظور پیروی امت از آن حضرت گفته است
 اصحابُ الشُّمَالِ یاران سمت چپ، کنایه از دوزخیان
 اصحابُ الیمین یاران سمت راست، کنایه از بهشتیان
 اصطفاء (ء) برگزیدن
 اطعام طعام دادن، خوراک دادن
 اطلاق آزاد کردن
 اطلس تهی کتاب مصور جغرافیایی، هر کتاب که دارای نقشه‌های متفاوت باشد.
 اقیانوس اطلس
 اَطوار (جمع طَوْر) رفتارها و حرکات
 اَظْهَر آشکارتر
 اِعْتِصَام چنگ درزدن، خود را از گناه بازداشتن
 اَعْمَى کور، نابینا
 اَغْبَرُ دَلُود، خاکی

افسر تاج
 اِقْبَالَ تَوَجَّه و روی آوردن؛ نیک‌بختی
 اِکْسِیر جوهری گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد، هر چیز مفید و کمیاب
 اِکْلِیل گردی به رنگ‌های طلایی و نقره‌ای و سرخ و جز آنها که در نقاشی و نوشتن به کار رود
 اِکْمَالِ دین پس از اعلام جانشینی امیرالمؤمنین از سوی پیامبر در روز غدیر، خدا این آیه را بر حضرت رسول فرستاد:
 ﴿أَلْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا﴾ (مائده / ۳): امروز دین شما را کمال بخشیدم و نعمت و نواخت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان برگزیدم
 التباس درهم آمیختن، پوشیده شدن
 التیام بهبود یافتن
 اَلْعَطَشُ تشنگی، وای از تشنگی!
 اَلْمُ دَرْد
 اُمُّ الْقُرَى قلب و مرکز، کنایه از مکه مکرمه
 اِمْتِثَالَ فرمان‌بری، فرمان بردن
 اِمْتِزَاج آمیخته شدن، آمیختگی
 اِمْتِنَانِ مَنّت داشتن، سپاس داشتن
 اِمْكَانِ قدرت و توانایی، امری که وجود

در حال رکوع زکات می‌دهند. ﴿ منظور از مؤمنی که در حال رکوع زکات پرداخت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - است
أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ رودهایی از می که برای نوشندگان لذت‌بخش است
 (محمّد / ۱۵)

إِنِّي أَنَا اللَّهُ من خدایم؛ بخشی از آیه ﴿ یا موسی! إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ (قصص / ۳۰)

أَنْسِ أَنْسَ گیرنده، همدم
أَوْ أَدْنَى برگرفته از آیه ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴾ (نجم / ۹)

اورنگ تخت، سریر پادشاهی، فرّ و شکوه

أُولُو الْأَبْصَارِ برگرفته از آیه ۲ سوره حشر: ﴿ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴾: ای صاحبان بصیرت، عبرت گیرید
ایلیا نام «علی» در کتب آسمانی پیشین
ایما (ء) اشاره، اشاره کردن

باب، باب مدینه علم اشاره به حدیث معروف نبوی که آن را شیعه و سنی نقل کرده‌اند: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ** و **عَلِيٌّ بَابُهَا**: من شهر علمم و علی در آن است

بازگشتِ آفتاب ← ردّ شمس
بازوی عَوْن بازوی یاری و کمک
بَحْرِ عَمَانَ سَخَا دریای ناپیدا کرانه

یا عدم آن ضروری نباشد

أَنَا الْحَقُّ الْمُبِينُ من آن حق آشکارم

أَنَامَ آفریدگان

أَنْتَ جَنْبُ اللَّهِ تو پهلوئی خدایی

أَنْتَ مِنِّي اشاره به سخن پیامبر به

امیرالمؤمنین - علیهماالسلام: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي**

بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إلا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي: علی جان، نسبت تو به من مانند

نسبت هارون به موسی است؛ جز این‌که

پس از من پیامبری نخواهد آمد

إِنْزَالِ فرودرستان، فرود آمدن

أَنْزَعُ الْبَطِينِ تعبیری است در احادیث که

درباره امیرالمؤمنین به کار رفته است. شاعر

این دو کلمه را جدا از هم در دو جای شعر

خود به خدمت گرفته تا ترکیبی نو بیافریند

و مقصودش را بیان کند

إِنْعَامِ نعمت‌دادن، نیکی کردن

أَنْفَاسٍ (جمع نَفَس) دَم‌ها، نَفَس‌ها

انگبین عسل، شهد

انگشتی به سایل اشاره به واقعه

اعطای انگشتی به سایل در اثنای نماز از

سوی امیرالمؤمنین که در آیه ۵۵ سوره

مائده نیز آمده است

إِنَّمَا اشاره به آیه ۵۵ سوره مائده:

﴿ هَمَانًا فَرَمَانَ غَذَارَ شَمَا خَدَا وَ پيامبر او و

ایمان آوردنگانی‌اند که نماز برپا می‌دارند و

بخشش و کرم

بُختی شتر قوی هیکل

بدر منیر ماه دوهفته درخشان و نورانی

بدعت عقیده تازه برخلاف دین

بِر نیکی، نیکوکاری

بر تافتن تحمل کردن

برزخ لایبغیان ← لایبغیان

برگشت خورشید ← ردّ شمس

بط مرغابی

بلافصل بی فاصله

بَلِّغْ ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ ﴾ (مائده / ۶۷) ای پیامبر آنچه را از

سوی پروردگارت برای تو فرستاده شد (به

مردم) برسان. این آیه، حکایتگر فرمان خدا

به پیامبر مبنی بر اعلام جانشینی

امیر المؤمنین به مردم در روز غدیر خم است

بنده فرمان مطیع

بو تُراب ابوتراب، یکی از کنیه‌های

امیر المؤمنین - صلوات الله علیه -

بوفراس ابوفراس حارث بن سعید

حَمْدانی، شاعر و امیر شجاع شیعی در

سده چهارم

بوقبیس ابوقبیس، کوهی مُشرف به

مکه. در زبان فارسی مَثَل شده است برای هر

چیز سنگین یا سخت و بزرگ

بیت الحرام خانه محترم، کعبه

بی تحاشی بدون پرهیز کردن،

بی ملاحظه

بیخته (از مصدر بیختن) چیزی که از

غریب (الک) رد شده باشد

بی ریب و ریا بی تردید، قطعاً

بیعتین در خطبه امام سجّاد در مجلس

یزید آمده است: «أَنَا ابْنُ مَنْ... هَاجَرَ

الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ:» من پسر کسی‌ام

که دو بار هجرت کرد و دو بار بیعت.

بی مَر بی شمار

بین الجانبین میان دو سو

بئس بد، ناگوار

بئس المصیر بد است آن جایگاه

بازگشت، کنایه از دوزخ

بهرام نام چند تن از شاهان ساسانی،

مراد شاه مقتدر است

پا به دوش مصطفی پیامبر مکرم پس از

فتح فیروزمندانۀ مکه در درون کعبه از

امیر المؤمنین خواست تا علی بر دوش او

برود و شماری دیگر از بت‌ها از جمله

بزرگ‌بت مسین قریش را سرنگون کند. در

طول تاریخ، بسیاری از شاعران و

نویسندگان راجع به این فضیلت علوی گفته

و نوشته‌اند. (الغدیر، ج ۷، صص ۱۰-۱۳)

پادشاه منظور نبی اکرم است

پاک‌سوز سوزنده و از بین‌برنده کامل

کردن	پای انداز پانداز، فرشی که به هنگام عبور بزرگی، زیر پای او اندازند
تقیید به بند آوردن	پروا سکون و قرار، جای سکون و قرار
تَمَثَّلُ مانند چیزی شدن، مثال آوردن	پیدا نمود خلق کرد، آفرید
تَنْزُهُ دوری جُستن، پاک بودن	پیدا نمودن خلق کردن، آفریدن
توتیا سُرمه	پیس دورنگ، بسی‌رنگ، ناحیه‌ای از پوست که رنگ‌دانه ندارد
توقیفی آن‌چه موقوف است به فرمان خدا	پشاهنگ پیشرو قافله
تَهْلِيلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن	پُل صراط
ثانی اثین دومین دو تا	پورِ عمران پسر عمران، موسی
ثناخوان ستایشگر، مداح	- علیه‌السلام -
جام مراد، جام حوض کوثر است	تَبَّتْ يَدَا بَرَكْرَهَ ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ (مسد / ۱): بریده باد دو دست بولهب و نابود باد!
جانِ تو جان مصطفی اشاره به آیه ۶۱	تحریرِ سِجِلِ نوشتنِ سِجَل، نوشتن نامه احکام
سوره آل عمران و رخداد مباحله که پیامبر به فرمان خدا، امیرالمؤمنین را نفس و جان خود خواند	تَحِيَّات (جمع تحیت) درودگفتن‌ها، آفرین‌گفتن‌ها
جاه مقام، منزلت	تخمیر سرشتن، مایه‌زدن
جَبَلِيٌّ از سر طبیعت و سرشت، ذاتی	تدویرگردکردن، گردی
جبهه پیشانی	تَرَكَ اَوَّلِي غفلت ورزیدن در انجام کار شایسته‌تر
جَبِينِ پیشانی	تُرْكٍ مَشْعَلِ دَارِ زیباروی روشن‌کننده، کنایه از خورشید
جَرس زنگ	تسنیم چشمه‌ای در بهشت
جِلْدِ پوست، پوست بدن	تَغَافِلِ خود را به غفلت‌زدن، چشم‌پوشی
جَلِيَّ اَشْكَارِ، روشن	
جناب درگاه، آستان	
جَنَاتُ عَدْنٍ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ	
بهشت‌های جاویدان، پس داخل شوید در آن برای همیشه. این عبارت، دو جمله از دو	

حَدِيث، وَلَايْتِ اٰئِمَّه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - اِسْت	جای قرآن است: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ﴾ (توبه /
حَجَرِ سَنَگ	۷۲) ﴿فَاذْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ﴾ (زمر / ۷۳)
حُدَيْفَه حُدَيْفَةُ بِنِ الْيَمَان، از یاران خاص	جَنَاحِ بَال، کناره لشکر
و صاحب سر رسول خدا و از یاران	جِنَان (جمع جَنَّت) بهشت‌ها
امیر المؤمنین. وی در برخی از فتح‌ها پس از	جَنَّاتُ الْمَأْوِي یکی از بهشت‌های
وفات پیامبر نیز حضور داشت و از سوی	هشت‌گانه ﴿عندها جنة المأوی﴾ (نجم /
عمر فرماندار مداین شد و همان‌جا	۱۵): نزد اوست جَنَّتِ الْمَأْوِي
درگذشت. پسرانش بنا به وصیت پدر، در	جود بخشش و کرم
رکاب امیر المؤمنین در جنگ صفین شرکت	جولانِ تاختن، تاخت‌زدن
کردند و شهید شدند.	جِهَاتِ سِتَّة جهت‌های شش‌گانه، جلو،
حِرْزِ پناه‌گاه، نگه‌دارنده، جای محکم و	عقب، راست، چپ، بالا و پایین
استوار	جَيْبِ گریبان، یقه
حَزْمِ استوار کردن، احتیاط، دوراندیشی	چاردفتر چهاردفتر، چهار کتاب آسمانی
در امری	قرآن، انجیل، تورات و زبور
حَزِينِ اندوهگین	چارمُنْزَل ← چار دفتر
حُسامِ شمشیر	چَرخِ چنبری کنایه از آسمان
حَسَّانِ ابوالولید حَسَّان بن ثابت. در سال	چشم‌داشتن امیدوار بودن، آرزو داشتن
۴۷ پیش از بعثت زاده شد و به سال ۴۰ یا	چینه دیوار گلی
۵۰ پس از هجرت درگذشت. نخستین کسی	حَاتِمِ حاتم طایی، در دوره جاهلیت (و
است که در اسلام مدیحه و مرثیه سرود	آغاز اسلام) می‌زیست. در بخشندگی بدو
حَسْبِ مطابق	مَثَلِ می‌زنند
حَسْبُ الْمَرَادِ مطابق مقصود	حَاشَ لِلَّهِ پناه بر خدا
حَصْنِ حَصِينِ دژ استوار	حَبِّ دانه
حَضِيضِ نشیب، پستی	حُبِّ دوستی، عشق
حق به تو پیوسته... اشاره به حدیث	حَبْلُ الْمُتَمِيْنِ ريسمان استوار؛ منظور از
معروف الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ: حق	«حَبْلُ اللَّهِ» در آیه و «حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَمِيْن» در

از جنگ صفین به حکمیت رضا داده بود بر
او خروج کردند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را
سر دادند

خوان سفره، بساط

خور خورشید

خوشه‌چین تهیدستی که ته‌ماندهٔ درو را
جمع می‌کند

خیبر قلعه‌ای واقع در نزدیکی مدینه که
مقرّ یهودیان بود و به دست امیرالمؤمنین
(۷) گشوده شد

خیرالانام بهترین مردم، لقب پیامبر اکرم
خیرالبشر بهترین آدمیان، لقب پیامبر
اکرم

خیرالنساء بهترین زنان، مراد فاطمه
زهرا - سلام‌الله‌علیها - ست

خیرالوری بهترین آفریدگان، لقب
حضرت ختمی مرتبت

دار خانه، جا

دار درخت

دارالآمان جای امن و سلامت

دارالسلام جای سلام و آسایش

دُر مروارید

درایت بینش، علم فهم متن حدیث

در شهر علم ← شهر علم

در جنت نظیر درگاه بهشت‌گونه

دُرّة التاج مرواریدی که بر تاج نصب

همواره با علی و علی همواره با حق است

حوت ماهی

حورالعین، حور (جمع حوراء) زنان

بهشتی سفیدپوست که سیاهی چشمان
آن‌ها به غایت باشد

حیدر شیر، یکی از القاب امیرالمؤمنین
حَلّ و عقد گشودن و بستن، رتق و فتق؛

اهل حل و عقد: صاحبان رأی

حِلّ و حرام حلال و حرام، روا و ناروا

خازن خزانه‌دار

خاصّ النخاص بسیار ویژه

خامه قلم

خُدّام (جمع خادم) خدمت‌کاران

خدیو پادشاه

خسرو انجم کنایه از خورشید

خسرو چرخ چهارم پادشاه فلک

چهارم، کنایه از خورشید

خُلد بهشت

خِلعت جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی

بخشد

خلیل، خلیل‌الله دوست خدا، ابراهیم

- علیه‌السلام -

خَمَر باده، شراب

خَنگ اسب، اسب سفید

خوارج گروهی که در زمان امارت

امیرالمؤمنین به سبب آن که حضرتش پس

رَایَت بَیْرِق، عَلم	کنند
رَایحِه بو، بوی خوش	دَس پنهان‌کاری
رَایض رام‌کننده، رام	دَسْتار جای دست
رُبع مسکون قسمت معمور و مسکون	دَسْتان لقب زال، پدر رستم. مراد،
سطح کره زمین که در حدود یک چهارم	تواناترین پهلوانان است
سطح آن است	دَفین مدفون، پنهان‌کرده
رُجال الله مردان خدا	دَدْلُ اَسْتَرِ سفیدرنگ پیامبر که
رَجعت آفتاب ← ردّ شمس	حضرتش آن را به امیرالمؤمنین بخشید
رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمین مراد، پیامبر اکرم	دُنْبی دنیا
-صلوات الله علیه وآله - است که در آیه	دوش احمد ← پا به دوش مصطفی
۱۰۷ سوره انبیا نیز با این وصف از ایشان	دُور اَلْسْت زمانی که پروردگار از آدمیان
یاد شده است	راجع به ربوبیت خود گواهی گرفت: ﴿اَلْسْتُ
ردا جامه‌ای که روی جامه دیگر	بِرَبِّکُمْ؟ قَالُوا بَلٰی﴾ (اعراف/ ۱۷۲)
بپوشند، بالاپوش	دو کون دو عرصه وجود، دنیا و آخرت
ردّ شمس بازگشت خورشید. اشاره به	دولت نیکبختی، توانگری
حدیثی است موسوم به ردّ الشمس با این	دولت سَراکاخ سلطنتی، قصر
مضمون: پیامبر به درگاه الهی دعا کرد تا	دَهر روزگار، دوره
خورشید که به مغرب خرامیده بود بازگشت	دیان داور و حاکم
و امیرالمؤمنین- که به دلیل ملازمتش با	دَبیح الله قربانی خدا، منظور جناب
پیامبر فریضه عصر را نگزارده بود- نمازش را	اسماعیل است
برپا داشت. سپس آن آتشناک دوباره غروب	دَرزَه
کرد. (الغدیر، ج ۳، ص ۱۳۷)	دَکَا هوشمندی، زیرکی
رُخام سنگ آهکی کم ارزش	دُلّ خوارشدن، خواری
رَس زر گداخته	ذی اقتدار توانمند، با قدرت
رسم العمل دستور کار	ذی شأن صاحب شوکت، ارجمند
رشحه چکه، قطره	ذیل دامان، دنبال، آخر و پایین هر چیز

از القاب امیرالمؤمنین	رَشک غیرت، حسد، محسود
سُبْحَانَ الَّذِي	رضوان نگهبان بهشت
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ (إسرا/ ۱):	رِقَاب (جمع رَقَبه) گردن‌ها
پیراسته است خدایی که شبی بنده خود	رُكْنِ رَکین ستون استوار
(محمّد) را از آن عبادتگاه محترم تا آن	رُكْنُ الظَّفَرِ ستون پیروزی، مایه موقّیّت
سجده‌گاه دورتر سیر داد	روح‌الأمین جبرئیل
سَبْطَيْنِ دو نَواده، مراد حسنین	روز دین روز رستاخیز
- علیهما السلام - است	ریاض (جمع روضه) باغ‌ها
سَبَقِ خَوَانَ درس‌خوان، دانش‌آموز	راهبان راهدار، نگهبان راه
سَبْهَرِ آسمان	رَفْعِ طَاغُوتِ برکشیدن و به
سَبْرُونَ نازا، عقیم	حکومت‌رساندن حکمرانان باطل
سَحَابِ ابر	رُمَحِ نیزه
سَجَلِ زینهارنامه، امان‌نامه	روح‌القدس جبرئیل
سَجْنِ زندان	روشناس مشهور
سَخَا بخشش و کرم	روضه رضوان بهشت
سَخِي بخشنده، کریم	رُئِبِ شک و تردید
سِدْرَةِ درخت سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى در آسمان	زاد توشه
هفتم که در سوره نجم از آن یاد شده است	زاد الكثير توشه بسیار
سُدّه آن‌چه که بر آن نشینند، کرسی	زاهل دور و دورافتاده
سَدِيدِ استوار، راست و درست	زِمَامِ مهار، عِنان
سَرَزْدَنْ سرباززدن، سرپیچیدن	زِنْدِيقِ مُلْحَدِ، بی‌دین
سَرِيرِ تخت، تخت پادشاهی	زُؤَارِ (جمع زائر) زیارت‌کنندگان
سُفْتِنِ سوراخ کردن	زُؤَارِ بسیار زیارت‌کننده
سَفَاهُ اللَّهِ خدا سیرایش‌کننده	زیب آرایش و زیور
سُكَّانِ (جمع ساکن) باشندگان	زُيَانِ غضبناک و غُرَّان
	ساقی کوثر نوشاننده شراب کوثر. یکی

سُکُنَا جَائِ بَاش، مَأْوَا

سکندر: اسکندر مقدونی پسر فیلیپ (جلوس ۳۳۶ - مرگ ۳۲۳) در بیست سالگی به سلطنت رسید. طی جنگ‌هایی بسیار یونان، ایران، سوریه و مصر را تصرف کرد. سپس عازم هندوستان شد و تا درهٔ پنجاب پیش رفت. سرانجام در ۳۲ سالگی در بابل مُرد.

سِلَک رده، ردیف، رشته

سلمان سلمان فارسی (ح ۵۷۰ - ۶۵۳ م.). یکی از صحابهٔ مشهور پیامبر اکرم شمرده می‌شد. وی دهقان‌زاده‌ای از ناحیهٔ «جی» اصفهان بود؛ اما در «رامهرمز» خوزستان بالید و پیش از اسلام، روزبه یا ماهو یا ماهبه نام داشت. حدود سال یکم هجرت روی به حجاز آورد و پس از اسارت به دست تاجران یهودی، به همت رسول گرامی آزاد شد و سرانجام اسلام آورد. در برخی از غزوات شرکت کرد. پس از رحلت پیامبر، خلافت ابوبکر را نپذیرفت. در ۱۷ ق از سوی عمر امارت مدائن یافت و بالأخره در ۳۳ ق وقتی ۸۳ ساله بود در همان شهر وفات کرد.

سَلِّمُوا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب / ۵۶): ای ایمان آورندگان بر او (پیامبر) درود فرستید و با

تعظیم بر او سلام گوید. در خطبهٔ غدیر نیز از زبان رسول خدا می‌خوانیم: مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: هان مردمان! آنچه برای شما گفتم بگوئید و به علی با لقب امیر المؤمنین سلام کنید

سَلُونِي سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي: از من بپرسید پیش از آن‌که مرا (در میانتان) نیابید. این سخن معروف امیر المؤمنین است که به مردم روزگار خود فرمود

سَمَا آسَمَانَ

سَمُومٌ بِأَدِغْرِمٍ مُهْلِكٌ

سنگ میزان سنگ محک که سیاه رنگ است و درزرگری برای تشخیص طلا و عیار آن به کار می‌رود

سَوَادٌ سِيَاهِي

سَوَاءُ الْعَذَابِ بِدَيْرِينَ عَذَابِهَا

سود (از مصدر سودن) سایید، لمس کرد
سُودًا آرزو و خیال، میل شدید، عشق
سُورَنَ غوغا و هیاهو

سُورَةُ إِنَّا فَتَحْنَا سُورَةَ فَتَحَ كَمَا سُورَةُ چهل و هشتم قرآن است

سُوَيْدًا دَانَهُ دَلَّ، زَرْفَايَ قَلْبِ

سُهًا ستاره‌ای ریز و خفی در دُبُّ اکبر

سَهْمٌ تِيرٌ، تَرَسٌ

سَيْفٌ شَمَشِيرٌ

شَمّه مقدار اندک، کم	سیماب‌وار همچون جیوه
شمیم بوی خوش	شاب جوان
شهر بال بزرگ	شاحن پُرکننده، آکنده‌ساز
شه دلدل سوار مراد، امیر المؤمنین است	شادروان (یا شادروان) خیمه، سایبان
شهر بند باروی شهر، دیوار دور شهر	شافع شفاعت کننده، خواهشگر
شهر علم ← باب مدینه علم	شاه انجم کنایه از خورشید
شیخ پیر	شاهباز عرش حق کنایه از جناب جبرئیل
شیر آسمان آسد، ششمین برج از بروج دوازده‌گانه که در آسمان به صورت شیر است	شاه خاور کنایه از خورشید
شیراؤژن شجاع	شب آسری شبی که خدا، پیامبر اسلام را به معراج بُرد
صاحب قرآن کسی که همزمان با زادن او قرآنی در سیارات صورت گرفته باشد، کنایه از سعادت‌مند	شَبَر و شُبَّیر شَبَر و شُبَّیر: نام پسران هارون نبی بود که پیغمبر اسلام، فرزندان خود حسن و حسین را به نام ایشان نامید
پادشاه عادل و جهانگیری که دولتش دوام داشته باشد	شحنه داروغه، پاسبان
صائب درست، راست	شریان سرخرگ
صباح صبح، بامداد	شفق سرخی افق پس از غروب آفتاب
صبح دوم صبح صادق، هنگامی که روشنی روز در سیاهی شب به خوبی نمایان گردد	شفیع المذنبین شفاعت‌کننده گناه‌کاران
صبح کاذب صبح دروغین، صبحی است قبل از صبح صادق که دقایقی ظاهر و سپس ناپدید شود	شق القمر شکافتن ماه. پیامبر اسلام به درخواست کفار قریش و اذن پروردگار، ماه را منشق کرد؛ چنان‌که نیمی از آن در جانبی و نیم دیگر در جانبی دیگر بود
صدیق اکبر بزرگ‌مرد بسیار راستگو، لقب امیر المؤمنین در احادیث که دیگران آن	شقاوت نگون‌بختی، سخت‌دلی
	شقه پاره‌ای از چیزی
	شمسه آن‌چه به شکل خورشید سازند و بالای قبه و مانند آن نصب کنند

طَبِئْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (زمر/ ۷۳)	را به سرقت برده‌اند
پاکیزه شدید. پس، جاودان (به بهشت) درآید	صَرَصْر بادِ بلندآواز، طوفان
طَرْف گوشه، کنار	صفا صخره‌ای است بلند در مگه
طُرفه تازه و مطبوع، شگفت‌آور، نیکو	(دامنه کوه ابوقبیس) که حاجیان سعی خود را در آن جا تکمیل می‌کنند
طوبی شادی، خوبی. درختی است در بهشت که گویند به هر خانه‌ای از اهل بهشت شاخه‌ای از آن رسد و میوه‌های گوناگون خوشبو دارد	صَفْدَر شکننده صف، شجاع، یکی از القاب امیرالمؤمنین
طور، طورِ کلیم کوهی است در شبه جزیره سینا که موسی در آن نور الاهی را مشاهده کرد	صَفْقه دست بر دستِ دیگر زدن در بیع یا بیعت
طُوف دورِ چیزی گشتن	صَفْوَة الله برگزیده خدا، مراد آدم - علیه السلام - است
طُوق گردن‌بند	صَلَا آواز دادن کسی یا کسانی را برای اطعام یا چیزی دادن
طین خاک، گِل	صَمصام شمشیر بُرنده
طینت سرشت، نهاد	صَمیم میان، وسط
ظِل سایه	صوب جهت، ناحیه
ظَلّام به اقتضای شعر، در برخی جاها ظلام خوانده می‌شود: تاریکی؛ بسیار ستم‌کننده	صوَر بوق، شیپور
عَارِض چهره، رخساره	صولت هیبت، قدرت
عاصم نگاه‌دارنده، حافظ، بازدارنده	ضَلالت گم‌راهی
عاصی عصیانگر، سرکش	ضوء روشنایی، پرتو
عاق نافرمان	ضیا نور، روشنایی
عالم کون و فساد دنیای فانی	طائف طواف‌کننده، گردنده
عالم ذر: جهانی که خدا از همه آدمیان	طا و ها طاها (طه) یکی از آیاتِ با حروف مقطعه و نام سوره بیستم قرآن. یکی از معانی آن، اسمی از اسامی پیامبر است
	طالع طلوع‌کننده، سرنوشت

عصیان نافرمانی	درباره الوهیت خود، گواهی گرفت
عِظَام (جمع عظیم) بزرگان؛ ایضاً جمع عظم: استخوان‌ها	عَبَّهَر گیاه نرگس
عُقبا أخروی، منسوب به اخروی، آن جهانی، جهان آخرت	عَتَبه عَتَبه، آستان در
عقل اوّل آن چه نخستین بار از ذات حق صادر شده است (در اصطلاح فلسفه مشاء)	عَدَن همیشه بودن در جایی
عقل کلی عقل اوّل	عُدوان ستم کردن، دشمنی
عقل مُستفاد مرحله چهارم نفس انسانی که مرتبه حصول همه علوم اکتسابی است (در اصطلاح فلسفه مشاء)	عِراق عراق عجم: ایالات جبال که شهرهای بزرگی داشت. از غرب به کرمانشاه و همدان، از شمال به ری، از جنوب به اصفهان و از شرق به کویر بزرگ محدود می شد. نیز نام پرده‌ای در موسیقی
عقوبت سزای گناه و بدی	عَرَض آنچه قائم به جوهر باشد و خود وجودی مستقل نداشته باشد
عَلَامُ الْغُیُوب داننده رازهای نهان، خدای متعال	عَرَضه داشتن بیان کردن از طرف کوچکتر به بزرگتر
علم الیقین مرحله اوّل یقین. یقینی که به واسطه دانستن معلوم برای عالم حاصل می شود	عُرُوهُ الْوُثُقَى دست‌آویز محکم و استوار؛ برگرفته از آیه ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثُقَى﴾ (بقره/ ۲۵۶) که به ولایت اهل بیت تأویل شده است
عَلَن آشکارکردن، هویدا، ظاهر	عَرَب مرد بی زن و مجرّد
عَلِيٌّ كَالْقَمَرِ علی مانند ماه است؛ این معنا در برخی از احادیث نبوی به چشم می خورد	عَرَبی یکی از بت‌های معروف قریش در عهد جاهلیت
عَمادِ دین تکیه گاه دین	عَسَس نگهبان، شبگرد
عَماری کجاوه، مَحْمِل	عُشْر یک دهم، ده یک چیزی
عُمان دریایی است منشعب از اقیانوس هند در جنوب پاکستان و ایران و مشرق	عَصای موسوی عصای حضرت موسی که در برابر فرعونیان به امر خدا از آنها شد
	عُصْفُور گنجشک

عربستان؛ مطلق دریا

عَمْرُو عَمْرٍو بن عَبْدِوَدِّ عَامِرِي از شجاعان سوارکار مشهور قریش بود که در غزوه خندق به دست امیرالمؤمنین کشته شد.

عَمِيم تام، شامل و کامل

عِنَان بر عِنَان داشتن برابری کردن، برابر

بودن

عَنْتَر عنترة بن شداد، یکی از مشهورترین سوارکاران عرب در دوره جاهلیت. او شاعر بود و از اصحاب معلقات و حدوداً در سال ۲۲ کشته شد

عَنْدَلِيب بلب

عَنْقَا مرغی است افسانه‌ای، سیمرغ

عَنْتَقَاي مُغْرِب سیمرغ بلع‌کننده و فروریزنده: مراد، پرنده پُر پَرش و قوی‌بال است

عَوْن یاری

عَهْد روزگار، یاد، پیمان

عِيسِي گردون‌نشین از آن‌جا که عیسی - علیه‌السلام - به آسمان عروج کرد در ادب فارسی از او این‌گونه یاد می‌شود

عَيْنِ اليقين مرحله دوم یقین. در

اصطلاح عرفا، سالک به سبب صفای باطنی، به کشف بسیاری از رموز موفق و

برایش یقین حاصل می‌شود

غَاشِيَه بر دوش کنایه از مطیع و

فرمانبردار

غَالِي غلوکننده، کسی که برای

امیرالمؤمنین، نبوت یا الوهیت قائل باشد

غَزَا جنگ، کارزار

غَسَق تاریک شدن شب، تاریکی اول

شب

غَضَنَفِر شیر بیشه

غُفْرَان آمرزیدن، بخشایش

غَلَس تاریکی آخر شب که با سپیدی

صبح درآمیزد

غِلْمَان (جمع غلام) پسران نورسته

بهشتی

غَمَام (جمع غمامه) ابر

فَادْخُلُوها خَالِدِین ← طَبْتُم....

فَارِس اسب‌سوار، جنگاور

فَارُوق اعظم بزرگ جداکننده حق از

باطل، لقب امیرالمؤمنین در احادیث که

دیگران آن را به سرقت برده‌اند

فَائِض فروریزنده، فیض‌دهنده

فَتْحِ البَاب گشودن در، کنایه از گشایش

کارها

فَقْرَت سستی، فاصله میان دو دوره

فَتْحٌ قَرِيبٌ برگرفته از ﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ

فتْحُ قَرِيبٌ ﴿﴾ (صف / ۱۳) یاری از خداست و گشایش نزدیک است	قوسینِ أو أدنی ﴿﴾: (نجم / ۹)
قَرَّ فِرْعَوْنِ اِیْزِدِیْ کِهْ بَهْ دَلِ هِرْ کِهْ بَتَابِدْ اَوْ رَا بَرْ هَمْگَنانِ بَرْتَرِیْ دَهْدْ	قاسم قسمت‌کننده، بخش‌کننده
فَرْدوسِ بَهشتِ	قاسمُ الأرزاقِ بخش‌کنندهٔ روزی‌ها
فَرَسِ اسبِ	قارون یکی از افراد بنی‌اسرائیل که ثروتی فراوان داشت. خدا زلزله‌ای سخت پدید آورد و زمین، او و خانه و گنجش را به کام خود کشید
فَرَقِ تارکِ سرِ	قائد پیشوا، پیشرو
فُرْقانِ قرآنِ	قائم‌مقامِ جانشینِ
فَرَقْدانِ دو ستارهٔ نزدیک قطب شمالِ	قَبَسِ شعله و پاره‌های آتشِ
فَصَّادِ رگ‌زن (فَصْد: رگ‌زدن)	قبضِ روحِ جان ستاندن، گرفتنِ جانِ
فِصلُ الخِطابِ کلامِ فصیحِ که حق را از باطل جدا سازد	قَبْلَتینِ امیرالمؤمنین از جملهٔ معدودِ
فِطرهٔ زکاتِ فطره، مطلق زکاتِ	مسلمانی به شمار می‌آید که هم رو به قبلهٔ
فَعْفورِ بَغفور، پسر خدا، لقب پادشاهانِ	مکه و هم رو به قبلهٔ بیت‌المقدس نمازگزارِ
چینِ	قُبَّهٔ گنبد و بارگاهِ
فِکارِ افکار، خسته، مجروحِ	قَدَسِ بیکان با دسته
فَوْقَ أیدِیْهِمِ برگرفته از ﴿يَدَاللهُ فَوْقَ أیدِیْهِمِ﴾ (فتح / ۱۰) دست خدا فرادستِ	قُدوه پیشوا، مقتدا
ایشان است. خدا در این آیه ماجرای بیعتِ	قِرانِ نزدیک‌شدنِ
مسلمانان را با پیامبر یاد می‌کند	قُرَّةُ العینِ آن که موجب روشنایی چشمِ
فِی طَریقِ الحَقِّ قَدْ فَازَتْ بِأَنْوارِ الْهُدٰی	گردد، نور دیده
در راه حق و حقیقت، با نورهای هدایتِ	قرین نظیر و مانند
رستگار شد	قَسیمِ بخش‌کننده، تقسیم‌کننده
قَابِضِ گیرنده، درآورنده	قَضیمِ علف و جوِ ستور
قَابِ قوسینِ برگرفته از ﴿فَكَانَ قَابَ	قطبِ اقطابِ کامل‌ترین انسان
	قَفَا پس‌گردن، پشت

قِفَار (جمع قَفَر) بیابانها

قفس کنایه از تن و جسم آدمی

قُقُنُس و موسیقار مرغی افسانه‌ای است

به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. منقار او

سیصد و شصت سوراخ دارد و در کوه بلندی

مقابل باد نشیند و صداهای دل‌انگیز از منقار

او برآید. گویند موسیقی را از آواز او

دریافته‌اند

قلب میانه میدان جنگ

قُلْ كَفَىٰ بِرِغْرَفْتِهِ از ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً

بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

(رعد/ ۴۳): بگو میان من و شما، خدا و

کسی که دانش کتاب دارد برای گواهی بس

است. بر پایه احادیثی چند این آیه به علم

الهی سرشار امیرالمؤمنین اشاره دارد

قُلْ وَ دَلَّ خَيْرُ الْكَلَامِ صورت دگرگون

شده قول منسوب به امیرالمؤمنین: خَيْرُ

الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَ دَلَّ: بهترین سخن آن است که

کوتاه و راهنما به مقصود باشد

قنبر غلام خاص امیرالمؤمنین که به امر

حجاج بن یوسف کشته شد

قَوَام آن‌چه یا آن‌که امری بدان قایم باشد.

پایه، ستون، عماد، نظام

قَوِيم درست، استوار

قیس قیس عامری، مجنون که عاشق

دختر عمومی خود لیلی بود

کادناست که ادنی است

کاف و نون مراد «کُن» (= باش) است.

اشاره به آیه کُنْ فَيَكُونُ

کان معدن

کبریا عظمت؛ خدای تعالی

کتف او معراج تو ← پا به دوش مصطفی

کُحْل سرمه، توتیا

کَرَّار بسیار حمله‌برنده، لقب

امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه -

کِرام (جمع کریم) بزرگواران، بلند هم‌تان

کِرَامُ الْكَاتِبِينَ بزرگان نویسندگان،

فرشتگانی که کارهای خوب و بد آدمی را

ثبت کنند

کَرَوْبِي، کَرَوْبِيَان فرشتگانی که از حضور

خدا فرستاده می‌شوند، یا آن‌که همواره در

نزدش حاضرند و دارای دو بال هستند

كَرْمَنَا بخشی از آیه ﴿و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ﴾ (اسرا/ ۷۰)

کسر شکستن

کسر جَنْب شکستن پهلو، اشاره به

واقعه آتش‌زدن خانه امیرالمؤمنین و

شکستن پهلوئی دخت پیامبر - علیهم‌السلام -

کُسُوف خورشید گرفتگی

کِش که او را

كَشَفُ الْغِطَاءِ برافتادن پرده، اشاره به بیان
امیرالمؤمنین: لَوْ كُثِفَ الْغَطَاءُ...

كُفُو مانند، همتا
كَلْبُ سگ

کمال دین ← اکمال دین

کن فکان مراد، آفرینش همه موجودات
است

کوثر چشمه یا حوض یا نهری در
بهشت؛ فاطمه زهرا - سلام الله علیها -

کوچک ابدال (در اصطلاح قلندران)
مرید خردسال، شاگرد صوفی و مبتدی در
سلوک را گویند

کومه خانه نبین، کلبه

کونین دو عرصه هستی، دنیا و آخرت

کیسه پرداختن کیسه ساختن

کیوان زحل، یکی از سیارات منظومه
شمسی که به گرد خورشید می‌گردد.
پاسداری و پاسبانی، صفتی است که در
ادبیات به کیوان داده‌اند

گاو زمین گاو اسطوره‌ای که زمین بر دو
شاخ او قرار دارد و آن گاو بر پشت ماهی
است

گاهی، گهی هیچ‌گاه

گردان گردنده، مراد پهنه هستی است

گردان دلیران، پهلوانان

گردَنان سَران، سروران

گرده قرص نان

گُل می‌کند نمودار می‌شود، جلوه می‌کند
گوگرد احمر گوگرد سرخ که در قدیم آن
را نوعی اکسیر می‌پنداشتند و چیزهای
کم‌یاب را به آن شبیه می‌کردند
گوی گریبان تکمه گریبان که در حلقه
اندازند تا بسته شود، دکمه یقه

لات یکی از بت‌های معروف قریش در
عهد جاهلیت

لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ عَهْدِنَا فِي قُرْبِكُمْ / بَلْ
رَزَقْنَا الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ خدا آن را
واپسین زمان ما در نزدیکی به شما قرار
ندهد؛ بل بازگشت مکرر را روزی‌مان کند.
این دو جمله برگرفته از زیارات امامان
معصوم است

لاریب بی‌تردید، قطعاً

لَارِيبَ فِيهِ بخشی از آیه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ
لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره / ۲)

لَاعَيْنُ رَأَتْ بخشی از حدیث: إِنَّ
فِي الْجَنَّةِ مَا لَاعَيْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا
خَطَرَ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ: همانا در بهشت
نعمت‌هایی وجود دارد که هیچ چشمی
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب کسی

يَأْتِيَكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ؟ ﴿٣٥﴾ (مُلک / ۳۵)	خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ: اگر تو نبودی، همانا که
ماء و طین آب و خاک	آسمان‌ها و موجودات را نمی‌آفریدم
مُتَذَنِّهِ جَای اِذَانِ گفتن، گل دسته	لَوْلَوْ مَرَوْرِدٍ
مَأْوَا پناهگاه، چایگاه	لِئَامٍ (جمع لئیم) فرومایگان
مُبِينٍ آشکارکننده، آشکار	لِیْلِی دخترعمو و معشوق قیس عامری
مُتَبِّینٍ محکم، استوار	یا همان مجنون
مُتَمِّمٍ بسیار مال دارنده	لِیْلِی و نهار شب و روز
مَجَّسٍ محلّ لمس، محلّ نبض	لِی مَعَ اللَّهِ بخشی از جمله منسوب به
مُجْرئِ اجراشده، انجام گرفته	نبی مکرم: لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا یَسْعُنِی فِیهِ
مَحَامِدٍ (جمع مَحَمَدَت) ستایش‌ها	مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ: من با خدا
مُحْتَبَسٍ باز ایستاده، حبس شده	هنگامی دارم که در آن نه فرشته‌ای ارجمند
مُحْتَشِمٍ با حشمت، با شوکت	می‌گنجد و نه پیامبر فرستاده شده‌ای
مَحْظُوظٍ حظ بُرده، بهره‌مند	مَأَبٍ جَای بازگشت
مَحْوٍ و اثبات محو، آنچه خدا نفی کند	مَا أَوْحِیَ بَخْشِیَ از آیه ﴿فَأَوْحِیَ إِلَیْ
و اثبات، آنچه خدا ظاهر کند	عَبْدَهُ مَا أَوْحِیَ﴾ (نجم / ۱۰) خداوند آنچه
مُخَمَّرٍ تخمیر شده، سرشته	را باید به بنده خود وحی کرد
مَدَّ كَشِیدَن، بسط دادن	مَاحِیَ محوکننده، نابودکننده
مَدَائِیحٍ (جمع مدیحه و مدیح)	مَادِحٍ مدح‌کننده، ستایشگر
ستایش‌ها	مَاسِوِیَ مَا سِوِیَ اللَّهِ، آنچه جز خداست
مَدَبَّرٍ تدبیرکننده	مَاضِیَ گذشته
مُذْنِبٍ گناه کار	مَا فِیْهَا آنچه در آن است
مُدَّهَبٍ زرانود	مَا کَانَ و یكون آنچه بوده و هست
مَرَامٍ مراد، خواهش	مَالِکِ رِقَابٍ صاحب اختیار
مَرَجِعٍ جَای بازگشت، محلّ رجوع	مَاءٍ مَّعِینٍ آبی گوارا، بخشی از آیه ﴿فَمَنْ

بیرون آمدن	مردم مردمک، اصل چشم (۲۵۳)
مِزْمَارِ نِی که در آن نوازند	مَرَس طناب، ریسمانی که در گردن شیر
مُضْمَر در ضمیر حفظ کرده، در دل نگاه	و سگ کنند
داشته	مُرْسَل فرستاده شده
مَطَاف محلّ دورزدن و گشتن	مروه کوهی است به مکه و در مقابل آن
مَعَاذَ اللَّهِ پناه به خدا	کوه صفا قرار دارد. حاجیان در موسم حج،
مُعین کمک کننده، یاریگر	مسافت میان آن دو را هفت بار می دوند
مُعَايِب کسی یا چیزی که در غیبتش از	مَرَهَم دارویی که بر زخم نهند یا بر آن
او سخن گفته شود	بمالند
مغفرت آمرزش	مَس سودن، دست مالیدن
مُفتی فتوادهنده	مَسَالک (جمع مسلک) راهها، آیینها،
مَفْرَح شادکننده، فرح بخش	شریعتها
مُقَرَّنَس آن چه به شکل نردبان و پله پله	مُستدام دوام خواسته شده، پایدار
ساخته شده؛ کنگره دار	مستعار به عاریت گرفته شده
مُقَلِّس تهی دست، نادار	مُستعان کسی که از او یاری خواهند
مُقْتَبَس روشنی گرفته، اخذ شده	مُستعین یاری خواهنده
مُقْتَضَب قطع شده، بریده	مُستفید بهره گیرنده
مَقْسوم قسمت شده، بخش شده	مُستکین فروتن، خاضع و ذلیل
مُکَدَّر تیره شده، دل آزرده	مُستوفی آن که تمام حق را بگیرد
مُکَلَّل تاج بر سر گذاشته	مُسَجَّل امر مستند و قطعی
مَکین آن چه در مکانی جای گیرد،	مَشْرَب طریقه دینی و آیینی
جای گزین	مِشکات چراغدان
مَلاحِت نمکین بودن	مَصَاف جنگ، میدان جنگ
مِلَّت دین، آیین	مَصْدَر جای صادر شدن، جای

الله النَّاطِقُ و «أَنَا الْكِتَابُ النَّاطِقُ»	مَلَّتْ خَيْرَ الْبَشَرِ دِينَ پیامبر
موسیقار یک نوع ساز	مَلْتَبَسٌ مُشْتَبِهٌ، به هم آمیخته
موهِن خوارکننده، توهین آمیز	مَلْتَمَسٌ درخواست شده
مَهَالِكٌ (جمع مهلكه) جایهای هلاکت و نابودی	مِمَّا رَزَقْنَا يُنْفِقُونَ برگرفته از آیاتی چند، از جمله آیه ۳ سوره بقره: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾: و از آن چه روزی‌شان دادیم می‌بخشند
مَهْدٌ گهواره	مَمْسُوسٌ سوده شده، تماس یافته
مِیْنُونِشَان آن‌چه از بهشت نشان دارد	مِنْبَرُهُ پایه عرش، فلک نهم
نازان ناز کننده، فخر کننده	مُنْتَقِمٌ انتقام‌گیرنده، کینه‌کش
نازِش نازیدن، مایه نازیدن و مباحثات کردن	مُنْتَمِظٌ نظم‌یافته، مروارید به رشته کشیده
ناسِخٌ و منسوخ نسخ‌کننده، باطل‌کننده حکم سابق، نابودشده	مُنْجَلِيٌّ روشن‌شونده، جلوه‌گر
ناصب آن‌که امیرالمؤمنین و خاندان او را دشمن دارد	مُنْدَرَسٌ کهنه، پاره، فرسوده
نافه کیسه‌ای که در زیر شکم جنس نر آهوی خُتَن قرار دارد و در آن ماده‌ای تیره رنگ روغنی و بسیار خوش‌بو به نام مُشک است	مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ حدیث نبوی: آن‌که مرا ببیند همانا خدا را دیده است. (بحار، ج ۶۱، ص ۲۳۵)
نافه صالح ماده شتری که صالح پیامبر به منزله معجزه خود از کوه پدید آورد و قوم عاد را از کشتن آن پرهیز داد؛ اما قوم پند او را نشنیدند و شتر را کشتند	مُنزَلٌ نازل‌شده، فرو فرستاده شده
ناکثین پیمان‌شکنان، کسانی که در مدینه با امیرالمؤمنین بیعت کردند و در بصره عهد	مُنشور فرمان‌نامه
	مُنقَشٌ نقش و نگار شده
	مُنكشِفٌ آشکارشونده، هویدا
	مِن كَلَامِ نَاطِقٍ اشاره به بیان امیرالمؤمنین: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقِ» (بحار، ج ۸۲، ص ۱۹۹) و همانندهای آن: «أَنَا لِسَانُ

نقش بند احسن التَّقْوِيمِ آفریننده بهترین	خود را شکستند
صورتها، خالق آدمی. اشاره به ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا	نایب مناب جانشین
الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین / ۴)	نُبی قرآن
نقش بند کاف و نون منظور، خداوند است	نِتاج نسل، نژاد
نقطه با اشاره است به بیانی منسوب به	نجم ستاره
امیر المؤمنین مبنی بر این که قرآن در بسم الله	نخوت کبر، غرور
الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ خلاصه شده و آن در با و	نژند اندوهگین، پژمرده
من نقطه زیر بایم	نسر طایر یکی از ستارگانِ قَدَرِ اَوَّلِ
نقود (جمع نقد) سگه‌های پُربها	صورت فلکی عقاب
نکته بوی خوش	نشأه دنیا و آخرت
نمی یارم (از مصدر یارستن) نمی توانم	نَشْتَر نیشتر، آلت فلزی نوک‌تیز که
نُواب (جمع نائب) وکیل‌ها، گماشتگان	جراحان در زخم بدن فرو برند تا خون یا
نَوال بهره، عطا و بخشش	چرک بیرون آید
نون ماهی	نُشور زنده‌شدن مردگان در قیامت
نهروان ناحیه‌ای است میان بغداد و	نَص کلام صریح، لفظ آشکار
واسط که در آن (۳۸ ق.) بین امیر المؤمنین و	نَصر یاری، یاری‌کردن
خوارج جنگ درگرفت	نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ بخشی از آیه ﴿وَأُخْرَى
نُه فَلَک مراد همه آسمان‌هاست	تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ (صف /
نیام غلاف شمشیر	۱۳)
نیر اعظم کنایه از آفتاب	نِعَمِ الثَّوَابِ نیکو پاداش
نیران (جمع نار) آتش‌ها	نغمه سنج نغمه سُرا
نیزه خَطّی نیزه‌ای که در بندر خط از	نفس کلّی صورتی است روحانی که از
کشور بحرین ساخته می‌شد و به مرغوبیت	عقل کل- که اول موجودات است- افاضه شود
شهرت داشت	نَقَاش ازل منظور، خالق موجودات
	است

هم‌قران نزدیک و هم‌نشین
هَلْ أَتَىٰ سرآغاز سوره انسان یا دهر. به
 روایت شیعه و سنی، از آیه: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ
 يَشْرَبُونَ...﴾ تا ﴿وَكَانَ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا﴾ در
 مدینه و راجع به علی و فاطمه و حسن و
 حسین - علیهم‌السلام - و خادمه آنان، فَضَّة
 نازل شده است

هندو (مجازاً) نگهبان سیاه

هِنِجَا جنگ

یا و سین یس، سرآغاز سی و ششمین
 سوره قرآن و نیز نام همان سوره، یکی از
 نام‌های پیامبر - صلوات‌الله‌علیه‌وآله - است

یارا توانایی، جرأت، دلیری

يَتْلُوهُ شَاهِد بخشی از آیه ۱۷ سوره هود
 که امیرالمؤمنین را شاهدهی صادق برای
 پیامبری پیامبر معرفی می‌کند

يُحْيِي الْعِظَامَ اشاره به آیه ﴿قَالَ: مَنْ
 يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؟﴾ (یس / ۷۸):
 گفت: این استخوان‌های پوسیده را چه کسی
 زنده می‌کند؟

يَدَ اللَّهِ دست خدا، مأخوذ از ﴿يَدَ اللَّهِ فَوْقَ
 أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح / ۱۰) دست خدا فرا دست
 آن‌هاست

يد بيضا دست سفید و روشن. یکی از

نیلِ مادری مراد، تیره‌رویی و شرمساری
 حاصل از ازاله بکارت است
واقعی واقعاً، به حقیقت
واقف الأسرار داننده رازها، مراد
 خداوند است

واکنِ سرّ آشکارکننده راز

وایه حاجت، مراد

وجهه منظور و مراد

وحید یکتا

وصاف بسیار وصف‌کننده

وَغَا جنگ، کارزار

وَقَاد بسیار روشن و فروزان، تیزخاطر،
 روشن ضمیر

وَقَعْ نِهَادِن اهمیت دادن

ویس قَرَن اویس قرنی، یکی از
 پارسایان و تابعیان است. او دیدار پیامبر را
 درک نکرد. در جنگ صفین با امیرالمؤمنین
 بود و بیشتر برآند که وی در همین واقعه
 (۳۷ق.) به شهادت رسید

هاتف فرشته‌ای که از عالم غیب آواز
 دهد

هجرتین ← بیعتین

هم‌دستان شریک و موافق؛

هم‌آورد، حریف

یمین جانب راست، سوی راست میدان

نبرد

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ بِخَشْيٍ مِنْ آيَةِ ۷ سوره

انسان که به وفای نذر امیرالمؤمنین،

فاطمه زهرا و حسنین - علیهم السلام - اشاره

دارد

يَوْمُ الْغَدِيرِ رُزْ غَدِيرِ

يَوْمُ الْقِيَامِ رُزْ رَسْتَاخِيزِ

معجزات حضرت موسی که در چند آیه از

سور مختلف قرآن آمده است: وی دست

خود را از بغل برمی آورد و آن مانند آفتاب

می درخشید

یسار جانب چپ، طرف چپ میدان

نبرد

يَلَانِ شَجَاعَانَ، دَلَاوَرَانَ

يَمِ دَرِيَا

يُمْنِ خَجَسْتِكِي، بَرَكْتِ

نمایه عام

افراسیاب، ۸۴	آدم(ص)، ۱، ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۹،
افلاطون، ۲۲	۴۳، ۶۰، ۷۱، ۷۷، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹،
امام المُرسَلین ← امیرالمؤمنین	۱۳۰
امیرالمؤمنین (علی - علیه السّلام)، ۱، ۲،	آمل، ۶، ۱۲۳، ۱۳۱
۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۲،	اباذر، ۱۳، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۱۰۱
۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹،	ابراهیم(ص)، ۵۴، ۷۵، ۷۸، ۱۲۳، ۱۲۸
۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰،	ابلیس، ۷۵، ۹۲، ۱۰۳
۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹،	ابوذر ← اباذر
۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۹،	احسن، ۹۹، ۱۰۴
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،	احمد ← پیغمبر(ص)
۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،	ادریس نبی، ۱۰۴
۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴	آرس، ۴۴
ایلیا، ۱۳۴	اسرافیل، ۷۵
ایوب، ۹۹، ۱۱۰	اسکندر، ۳۷، ۴۴، ۸۵، ۱۱۷
بَطْلیموس، ۸۴	اسماعیل، ۱۱، ۷۸
بوثراب ← امیرالمؤمنین (علی -	اصحاب الیمین، ۳۵
	اصفهان، ۱۲۳

حوّا، ۳، ۹۳، ۱۱۹، ۱۳۰	عليه السّلام)
حيدر ← امير المؤمنين	بوذر ← اباذر
خاتم، ۸۲	بوفراس، ۳۶
خسرو، ۱۲	بوقبیس، ۲، ۶۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۹
خضر(ص)، ۲۰، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۱۰۱، ۱۳۱	بيت الحرام ← كعبه
خليل ← ابراهيم(ص)	بيت الحرم ← كعبه
خوارج، ۳۶	بيت الله ← كعبه
خير المرسلين ← پیغمبر(ص)	پور عمران ← موسى(ص)
خير الوری ← پیغمبر(ص)	پیغمبر(ص)، ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳-۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۱-۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵
داوود، ۱۱	تبریز، ۵۴
دریای اخضر، ۶۹، ۱۳۰	ترکستان، ۱۱۸
دریای عمان، ۹۴	تنها، ۱۱۲
ذبیح الله، ۱۱	جبرئیل، ۱، ۵، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۲۹
رستم، ۲، ۸۴، ۱۰۰	جمشید، ۷، ۱۵، ۱۲۵، ۱۳۵
رسول الله ← پیغمبر(ص)	چین، ۴۵، ۱۱۸
رضا، ۱۲۵	حزین، ۹۵
رضوان، ۱، ۱۱۱	
رفیعی، ۶۲	
روح الامین ← جبرئیل	
روح القدس ← جبرئیل	
روم، ۱۱۸	
زهرا، ۸۴، ۱۲۷	
سکندر ← اسکندر	
سلطان الرّسل ← پیغمبر(ص)	
سلمان، ۱۳، ۴۷، ۵۴، ۷۶، ۸۵، ۸۷،	

فیاض، ۷۱	۱۳۵، ۱۰۱
قارون، ۲۲	سليمان، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۵۴، ۸۴، ۹۹،
قنبر، ۴۷، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲،	۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۵
۱۳۲، ۱۱۶	سليمى، ۱۵
قيس، ۱۰۸	شَبَّر، ۴۵، ۵۳، ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۰
قيصر، ۴۵	شُبَيْر، ۴۵، ۵۳، ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۰
كاشان، ۳۹، ۶۲	شيث، ۱۱
كاشى (حسن)، ۶، ۱۵، ۳۹، ۴۷، ۶۲،	شيطان ← ابليس
۱۳۱، ۱۲۳، ۹۹، ۷۱	صائب، ۱۰۹
كِرَامُ الكَاتِبِينَ، ۱، ۱۰۷	صابر، ۵۴
كربلا، ۴۴	صالح، ۶۲
كعبه، ۳، ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۳۲، ۵۲،	طور، ۱۱، ۲۰، ۱۰۹، ۱۲۰
۵۵، ۷۱، ۷۹، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲،	طهما سب خان، ۵۵
۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۴	عبّاس شاه، ۴۷
كليم ← موسى (ع)	عراق، ۳۲
كنعان، ۷۸	عرفى، ۴۷، ۸۷
لقمان، ۲۲، ۷۸	عزرائيل، ۴۶، ۸۴
ليلى، ۱۰۸	علی (ع) ← امير المؤمنين
محتشم، ۳۱	عمرو، ۴۲
محمد ← بيغمبر (ص)	عيسى (ص)، ۱، ۵، ۱۱، ۱۲، ۵۹، ۷۵،
مرتضى ← امير المؤمنين	۸۲، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶،
مروه، ۱۲۴	۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۴
مريم، ۲۱، ۶۲	فاطمه، ۱۳۵
مسيح ← عيسى (ص)	فتحي، ۷۹
مسيحا ← عيسى (ص)	فرعون، ۳۰
مصر، ۱۱، ۷۸، ۱۰۲	فريدون، ۷

١٣٤، ١٢٤	مصطفی ← پیغمبر(ص)
نمرود، ١١٠	مقبل، ٨٧
نوح، ١١، ١٩، ٧١، ٧٩، ٨٦	مقداد، ٤٧
نهروان، ٣٦	موسی(ص)، ١، ١١، ٢٠، ٣١، ٧٦، ٨٦،
وئس قَرَن، ٦٢	٩١، ٩٩، ١١٠، ١١٦، ١١٩، ١٢٠،
هارون، ١١، ١١٩	١٢٨
هند، ١١٨	نبی ← پیغمبر(ص)
یعقوب، ١١	نثاری، ٣٩
یوسف، ١١، ٧٨، ٩٩، ١٠٢	نجف، ٦، ١٥، ٣٢، ٣٥، ٤٦، ٤٧، ٦٩،
یونس، ١١٠	٧١، ٧٩، ٨٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١١٢،

کتابنامه

کتاب‌های چاپی:

۱. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸، مجلدات مختلف
۲. ابن خلف شیرازی، محمد حسین، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش مجلدات مختلف
۳. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، به اهتمام ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
۴. اسکندربیک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، شاهرودی، بی‌جا، طلوع و سیروس، ۱۳۶۴ ش.
۵. اعتصامی، یوسف، فهرست کتاب‌خانه مجلس، تهران، کتاب‌خانه مجلس، ۱۳۱۱ ش. ج ۲.
۶. خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الأشراف، به انضمام هفت‌بند حلاج، به اهتمام نجیب مایل هروی، مشهد، امام.
۷. خوانساری اصفهانی، سید محمد باقر، روضات الجنات، به اهتمام محمد باقر ساعدی، تهران، اسلامی، ۱۳۵۷ ش. ج، ص ۲.
۸. دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، [تهران] اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
۹. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش (دوره جدید)، مجلدات مختلف.

۱۰. رستاخیز، سید عباس، منتخب الأشعار فی مناقب الأبرار، [تهران]، شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲.
۱۱. سالک قزوینی، دیوان، به اهتمام عبدالصمد حقیقت، [تهران]، ما، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ۱۳۶۴ ش، ج ۲ / ۵.
۱۳. طباطبایی بهبهانی، سید محمد، الشریعه إلى استدراک الذریعه، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۳ ش، ج ۱.
۱۴. عاطفی، حسن، ترانه زندگی، افشین عاطفی، کاشان، مرسل، ۱۳۸۲ ش، مقدمه.
۱۵. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، دیوان، به اهتمام امیربانوی کریمی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامی، ۱۳۷۶ ق، ج ۲.
۱۷. قانع تتوی، میرعلی شیر، مقالات الشعراء، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ادبی سندهی، ۱۹۵۷ م.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامی، ۱۳۷۴ ش. مجلدات مختلف.
۱۹. محتشم کاشانی، دیوان، به اهتمام مهرعلی گرکانی، بی‌جا، محمودی، ۱۳۴۴ ش.
۲۰. مدرّس تبریزی، میرزا محمد علی، ریحانة الأدب، تبریز، خیام، بی‌تا، مجلدات مختلف.
۲۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش، مجلدات مختلف.
۲۲. معین، محمد، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی» در مجموعه مقالات، به اهتمام مهدخت معین، تهران، معین، ۱۳۶۴ ش.
۲۳. مولوی محمد مظفر حسن صبا، تذکره روز روشن، به اهتمام محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ ش.
۲۴. میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ریا ض العلماء و حیا ض الفضلاء، به اهتمام محمد باقر ساعدی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۶ ش، ج ۱.
۲۵. نثاری تونی، سرو و تدرو، محمد جعفر یاحقی، تهران، سروش، ۱۳۶۸ ش.
۲۶. نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، به اهتمام محسن ناجی نصرآبادی، [تهران] اساطیر، ۱۳۷۸ ش، ج ۱.

۲۷. نصیری، محمدرضا، اثرآفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش، ج ۴.
۲۸. نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. واله اصفهانی، محمّد یوسف، خلد برین، میرهاشم محدث، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲ ش.
۳۰. همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، [تهران]، هما، ۱۳۷۷ ش.

نسخ خطی و سنگی:

- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴ / ۳۱۰۹.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۶۴.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۲۷.
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۲۲ د الّات.
- کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۲۴۰۱.
- کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۵۸۹.
- کتابخانه مجلس، شماره ۷۵۹۴.
- کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۴.
- کتابخانه مجلس، شماره ۱۳۴۶۳.
- کتابخانه مجلس، شماره ۲۳۲۹.
- کتابخانه مجلس، شماره ۵۹۹۶.
- کتابخانه مجلس، شماره ۱۴۳۰۷.
- کتابخانه سنا، شماره ۸۴۵.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۵۰۲۵.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۸۹۸۲.
- کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۲۷۹۸۹.

کتابخانه مرکزی تبریز، شماره ۲۹۹۹.

کتابخانه ملی، شماره ۴۵۸.

بیاض افغانستان

مقدمه دیوان چاپ نشده کاشی.

دست نویس فهرست احمد منزوی.

نسخه سنگی مورخ ۱۳۰۴ چاپ هندوستان.

فهرست آثار منتشره
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
به ترتیب شماره ردیف انتشار

- | | |
|--|---|
| <p>۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱/۹)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۶</p> | <p>۱. فهرست [نسخه‌های چاپی و خطی] کتابخانه مجلس (ج ۱)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۰۵</p> |
| <p>۱۰. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱۲)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۶</p> | <p>۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۲)، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۱۳۱۱</p> |
| <p>۱۱. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱۳)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۶</p> | <p>۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۳)، ابن‌یوسف شیرازی (ضیاء‌الدین حدائق)، چاپ اول ۱۳۲۱، (چاپ دوم با تکمله و اضافات و اصلاحات عبدالحسین حائری، ۱۳۵۲)</p> |
| <p>۱۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱۴)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۷</p> | <p>۴. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۴)، عبدالحسین حائری، ۱۳۳۵</p> |
| <p>۱۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱۵)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۷</p> | <p>۵. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۶)، سعید نفیسی، ۱۳۴۴</p> |
| <p>۱۴. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۸)، فخری راستکار، ۱۳۴۷</p> | <p>۶. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۵)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۵</p> |
| <p>۱۵. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۹/۲)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۷</p> | <p>۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۱۱)، احمد منزوی (زیرنظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۵</p> |
| | <p>۸. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملى (ج ۷)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی امام جمعه خویی)، ۱۳۴۶</p> |

۱۶. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۰/۱)، عبدالحسین حائری (با علامه اوحدی و سید ابراهیم دیباجی)، ۱۳۴۷
۱۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۰/۲)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۷
۱۸. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۰/۳)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸
۱۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۶)، احمد منزوی (زیر نظر: ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی)، ۱۳۴۸
۲۰. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۷)، عبدالحسین حائری، ۱۳۴۸
۲۱. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۸)، فخری راستکار (کتب اهدایی رهی معیری)، ۱۳۴۸
۲۲. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۹)، عبدالحسین حائری (نسخ پزشکی، ریاضی، هیئت، علوم)، ۱۳۵۰
۲۳. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۱۰/۴)، عبدالحسین حائری، ۱۳۵۲
۲۴. فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس سنا (ج ۱)، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاء‌الدین علمی انواری، ۱۳۵۵
۲۵. تاریخچه کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۵ (چاپ دوم با عنوان «تاریخچه کتابخانه مجلس اولین کتابخانه رسمی کشور»، ۱۳۷۴).
۲۶. فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا (شورای ملی از آغاز مشروطه تا ۲۴ دوره؛ سنا ۷ دوره)، زیر نظر عطاءالله فرهنگ، قهرمانی، ۱۳۵۶
۲۷. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس (ج ۲۱)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی ناصرالدوله فیروز)، ۱۳۵۷
۲۸. فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا (کتابخانه شماره ۲)، (ج ۲)، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاء‌الدین علمی انواری، ۱۳۵۹
۲۹. فهرست [نسخه‌های خطی] کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۲۲)، عبدالحسین حائری (مجموعه اهدایی محمدصادق طباطبایی)، ۱۳۷۴
۳۰. مجموعه مقالات سمینار هفتادمین سال افتتاح رسمی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به‌کوشش غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷۴
۳۱. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۱)، عبدالحسین حائری، ۱۳۷۴
۳۲. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۲)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۵
۳۳. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۳)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۶
۳۴. روزنامه مجلس (ج ۱-۵)، ۱۳۷۶
۳۵. مدینه‌الادب (۳ جلد)، به خط عبرت نائینی، (چاپ عکسی)، ۱۳۷۶
۳۶. مقالاتی پیرامون کتابخانه‌های مجالس دنیا، به‌اهتمام غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷۷
۳۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس

- شورای اسلامی (مجلدات ۲۵، ۲۶ و ۳۵)، علی صدراپی خوبی (با همکاری مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۶
۳۸. نامه فرهنگیان، به خط عبرت نائینی، (چاپ عکسی)، ۱۳۷۷
۳۹. مقدمه صحاح جوهری (در تاریخ واژه‌نامه‌های عربی)، عبدالغفور عطار، ترجمه غلامرضا فدایی عراقی، ۱۳۷۷
۴۰. گنجینه بهارستان مجموعه رسائل مکتوب، به اهتمام میرهاشم محدث، ۱۳۷۷
۴۱. پل‌های تاریخی، امیرحسین ذاکرزاده، ۱۳۷۷
۴۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (مجلدات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸)، علی صدراپی خوبی (با همکاری مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۷
۴۳. خاتمه شاهد صادق، محمدصادق اصفهانی، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۷
۴۴. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۲/۲۳)، به اهتمام عبدالحسین حائری، ۱۳۷۸
۴۵. واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی، حسن هاشمی‌میناباد (با همکاری نشر فهرستگان)، ۱۳۷۹
۴۶. تاریخ کتابخانه‌های مساجد ایران، نادر کریمیان‌سردشتی، ۱۳۷۸
۴۷. دو رساله فلسفی (عین‌الحکمه و تعلیقات)، میرقوام‌الدین محمدرازی تهرانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸
۴۸. مناجات الهیات حضرت امیر (ع) و ما نزل من القرآن فی علی (ع)، به روایت ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸
۴۹. تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، تألیف ابی‌سعد محسن بن محمد بن کرامی جشمی بهیقی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۸
۵۰. اسناد روحانیت و مجلس (ج ۴)، منصوره تدین‌پور، ۱۳۷۹
۵۱. راهنمای مجالس قانونگزاری جهان، رضا اردلان، ۱۳۷۹
۵۲. تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، نجیب‌مایل هروی [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی] (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۵۳. مقدمه‌ای بر اصول و قواعد فهرست‌نگاری، محمدرضا فادار مرادی (به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی)، با همکاری مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، ۱۳۷۹
۵۴. گنجینه دستنویس‌های اسلامی در ایران، دکتر هادی شریفی، ترجمه احمد رحیمی‌ریسه [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی] (با همکاری انتشارات فهرستگان)، ۱۳۷۹
۵۵. فرایندهای غیر شیمیایی برای آفت‌زدایی مجموعه‌های کتابخانه‌ای، مهرداد نیک‌نام [به مناسبت سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی]، ۱۳۷۹
۵۶. یادمان سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی،

۶۴. *فارابی و مکتبش*، یان ریچارد نتون، ترجمه دکتر گل‌بابا سعیدی، ۱۳۸۱
۶۵. *حدیث عشق* (۱) (نکته‌ها، گفتگوها و مقالات استاد عبدالحسین حائری)، به‌اهتمام سه‌لعلی مددی، ۱۳۸۰
۶۶. *گنجینه بهارستان (۳) علوم قرآنی* (۱)، سید مهدی جهرمی، ۱۳۸۰
۶۷. *الالهیات من المحاکمات بین شرحی الاشارات*، قطب‌الدین محمد بن محمد رازی، تصحیح مجید هادی‌زاده (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱
۶۸. *الاربعینات لکشف انوار القدسیات*، قاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱
۶۹. *چند امتیازنامه عصر قاجار*، به‌کوشش میرهاشم محدث (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۷۰. *دین و سیاست در دولت عثمانی*، داود دورسون، ترجمه منصوره حسینی، داود وفاپی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱
۷۱. *فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس*، (ج ۲۴، دفتر ۱)، کتب‌اهدایی سید محمدصادق طباطبایی، سید محمد طباطبایی‌بهبهانی (منصور)، ۱۳۸۱
۷۲. *اللمعات العرشیه*، مولی محمد مهدی بن ابی‌ذر التراقی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱
۷۳. *اللمعة الالهیه فی الحکمة المتعالیه و الکلمات احسان‌الله شکر‌اللهی* (گزیده سخنرانی‌ها و گفتگوها)، ۱۳۸۱
۵۷. *گنجینه بهارستان (۱) حکمت* (۱)، به‌اهتمام علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۹
۵۸. *تاریخ ذوالقرنین*، میرزا فضل‌الله شیرازی متخلص به خاوری (۲ مجلد)، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۵۹. *المخلص فی اصول‌الدین*، الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن محمد الموسوی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی (با همکاری مرکز نشر دانشگاهی)، ۱۳۸۱
۶۰. *محبوب القلوب* (تاریخ حکمای پیش از اسلام)، قطب‌الدین اشکوری، ترجمه سید احمد اردکانی، تصحیح علی اوجبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۶۱. *گنجینه بهارستان (۲) ادبیات فارسی* (۱)، به‌اهتمام بهروز ایمانی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۶۲. *نزهة الاخبار* (تاریخ و جغرافیای فارسی)، میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی، تصحیح سیدعلی آل‌داود (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰
۶۳. *سفرنامه اصفهان*، میرزا غلامحسین افضل‌الملک، تصحیح ناصر افشارفر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۰

- الوجیزه، ملامهدی نراقی، ترجمه دکتر علیرضا باقر (با همکاری کنگره بزرگداشت فاضلین نراقیین)، ۱۳۸۱
۷۴. الهیات فلسفی توماس آکوئیناس، لئو.جی.الدرز، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، ۱۳۸۱، (چاپ دوم، ۱۳۸۷)
۷۵. گنجینه بهارستان (۴) ادبیات عرب (۱)، محمداهر (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱
۷۶. گنجینه بهارستان (۵) فقه و اصول (۱)، حسنعلی علی اکبریان (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱
۷۷. لسان الغیب، کمال‌الدین محمد کریم صابونی، تصحیح شهاب‌الدین عباسی و علی اوجیبی (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱
۷۸. الصراط المستقیم، محمدباقر میرداماد، تصحیح علی اوجیبی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۱
۷۹. فائق المقال فی الحدیث و الرجال، احمد بن عبدالرضا مهذب‌الدین بصری، تصحیح محمود نظری (با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۸۱
۸۰. دیوان شاپور تهرانی، سروده ارجاسب بن خواجگی شاپور تهرانی، تصحیح یحیی کاردگر، ۱۳۸۲
۸۱. تسنیم المقربین (شرح فارسی منازل السائرین)، شمس‌الدین محمد تبادکانی طوسی، تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۲
۸۲. هدایة الاصول (شرح فارسی باب حادی عشر)، از مؤلفی ناشناس، به کوشش اسماعیل تاجبخش، ۱۳۸۲
۸۳. روضة المنجمین، شهرمدان بن ابی‌الخیر رازی، تصحیح جلیل اخوان زنجانی (با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، ۱۳۸۲
۸۴. حدیث عشق (۲) (دانش پژوه در قلمرو جستارهای نسخه‌های خطی) (دفتر اول)، به مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی، سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۱
۸۵. وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین‌الملل، لکس تاکنبرگ، ترجمه محمد حبیبی، مصطفی فضائلی (با همکاری مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی)، ۱۳۸۱
۸۶. مکاتبات هانری کرین و ولادیمیر ایوانف، ترجمه علی‌محمد روحبخشان (با همکاری مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه)، ۱۳۸۲
۸۷. مفهوم خدا، جان باوکر، ترجمه عدرا لوعلیان لنگرودی، ۱۳۸۳
۸۸. ارمغان بهارستان (۱)، نامه معانی (یادنامه استاد احمد گلچین معانی)، به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۳
۸۹. زندگی و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی، تألیف سید محمد حسین حسینی جلالی، ترجمه سید محمد علی احمدی ابهری، ۱۳۸۲
۹۰. الشریعة الی استدراک الذریعة (ج ۱)، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۳
۹۱. حدیث عشق (۳) (دانش پژوه، نامه‌ها و گفتگوها) به مناسبت بزرگداشت استاد محمدتقی دانش‌پژوه (دفتر ۲)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲

۹۲. حدیث عشق (۴)، به مناسبت بزرگداشت استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه (دفتر ۳)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، (چاپ نشده)
۹۳. حدیث عشق (۵) (زندگی‌نامه خودنوشت، گزیده مقالات و نامه‌های استاد احمد منزوی)، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۲
۹۴. گنجینه بهارستان (۸)، علوم قرآنی (۲)، محمدحسین درایتی، ۱۳۸۳
۹۵. حدیث عشق (۶) (دکتر اصغر مهدوی، از او با او) به مناسبت بزرگداشت استاد فقید دکتر اصغر مهدوی، به کوشش نادر مطلبی‌کاشانی و سید محمدحسین مرعشی، ۱۳۸۳
- ۹۵/۱. گنجینه بهارستان (۶) تاریخ (۱)، به کوشش سیدسعید میرمحمدصادق، ۱۳۸۴
۹۶. گنجینه بهارستان (۹)، ادبیات فارسی (۲)، به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۴
۹۷. قواعد السلاطین، سید محمد عبدالحسین بن سید احمد علوی عاملی، تصحیح رسول جعفریان، ۱۳۸۴
۹۸. سلوة الشیعه (کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرمؤمنان علی-ع)، ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری، تصحیح جویا جهانبخش، ۱۳۸۴
۹۹. اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته (مجموعه مقالات)، ترجمه مرتضی بحرانی، ۱۳۸۴
۱۰۰. نسخه پژوهی (دفتر دوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۴
۱۰۱. حدیث عشق (۷) (عرض‌حال، جستارها و گفتارها تقدیمی به استاد سیداحمد حسینی اشکوری)؛ به کوشش سید صادق اشکوری، ۱۳۸۴
۱۰۲. ساختارگرایی، ژان پیازه، ترجمه رضا علی‌اکبرپور، ۱۳۸۴
۱۰۳. کلیات زلالی خوانساری، سروده زلالی خوانساری، تصحیح سعید شفیعیون، ۱۳۸۴
۱۰۴. المشارع و المطارحات (راه‌ها و گفتگوها)، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ترجمه سیدصدرالدین طاهری، ۱۳۸۵
۱۰۵. گنجینه بهارستان (۱۵)، علوم قرآنی و روایی (۳)، به کوشش سید حسین مرعشی، ۱۳۸۵
۱۰۶. حدیث عشق (۸) [مقالات و پژوهش‌های استاد سید عبدالله انوار]، به کوشش فریبا افکاری، ۱۳۸۵
۱۰۷. نسخه پژوهی (دفتر سوم)، ابوالفضل حافظیان‌بابلی، ۱۳۸۵
۱۰۸. ازلیة النفس و بقائها، عزالدوله سعد بن منصور البغدادی، تصحیح انسیه برخواه، ۱۳۸۵
۱۰۹. الشریعة الی استدراک الذریعة (ج ۲)، سیدمحمد طباطبایی‌بهبانی، ۱۳۸۵
۱۱۰. رنج و گنج (یادمان میراث‌شناس برجسته معاصر علامه سید احمد حسینی اشکوری)، به کوشش سیدصادق حسینی اشکوری (با همکاری مجمع ذخایر اسلامی)، ۱۳۸۴
۱۱۱. اسناد بهارستان (۱) (گزیده‌ای از اسناد وقایع مشروطیت در کردستان و کرمانشاهان)، به اهتمام رضا آذی شهرضایی، ۱۳۸۵
۱۱۲. گنجینه بهارستان (۷)، علوم و فنون (۱)، پزشکی (۱)، به اهتمام مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶

۱۱۳. مرقع گلستان گلستانه (چاپ عکسی با مقدمه)، علی اکبر گلستانه، ۱۳۸۶
۱۱۴. بیانات مقام معظم رهبری به نمایندگان مجلس، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۱۵. گنجینه بهارستان (۱۰)، علوم و فنون (۲)، پزشکی (۲)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۱۶. العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید، الامام فخرالدین عبدالله بن الهادی الحسینی الزیدی الیمنی، تصحیح محمدرضا انصاری قمی، ۱۳۸۶
۱۱۷. کنز الاکتساب، سروده رحمتی بن عطاءالله، به کوشش عارف نوشاهی، با همکاری اقصی ازور [ضمیمه شماره ۱ فصلنامه «نامه بهارستان»]، ۱۳۸۷
۱۱۸. هدیه بهارستان (بزرگداشت مرحوم دکتر محدث ارموی)، به کوشش عبدالحسین طالعی، ۱۳۸۶
۱۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶
۱۲۰. فهرست مختصر نسخ خطی کتابخانه مجلس، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۶
۱۲۱. گنجینه بهارستان (۱۶)، علوم و فنون (۳)، فرسنامه، به اهتمام دکتر عبدالحسین مهدوی، ۱۳۸۷
۱۲۲. دیوان بدر چاچی، سروده بدرالدین چاچی، تصحیح علی محمد گیتی فروز، ۱۳۸۷
۱۲۳. ظفرنامه (ج ۱ و ۲)، تألیف شرفالدین علی یزدی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ۱۳۸۷
۱۲۴. ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة، تألیف ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر «العلامة الحلّی»، تصحیح بی بی سادات رضی بهابادی، ۱۳۷۸
۱۲۵. گنجینه بهارستان (۱۱)، حکمت (۲)، [مجموعه ۱۲ رساله در فلسفه، منطق، کلام، عرفان، تصوّف]؛ به کوشش علی اوجبی، ۱۳۷۸
۱۲۶. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در یک نگاه، ۱۳۸۷
۱۲۷. کارنامه مجلس شورای اسلامی، دوره هفتم، سال چهارم، تهیه و تدوین: اداره کل فرهنگی روابط عمومی مجلس شورای اسلامی و اداره تبلیغات و انتشارات، ۱۳۸۷
۱۲۸. شرح مثنوی، تألیف محمد نعیم، تصحیح علی اوجبی، ۱۳۸۷
۱۲۹. دیدگاه فخر رازی و اکوئیناس در باب قدم عالم، نوشته معمر اسکندر اوغلو، ترجمه عذرا لوعلیان (با همکاری نشر علم)، ۱۳۸۷
۱۳۰. فهرست اسناد بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، گردآوری و تدوین عمادالدین شیخ الحکمایی، ۱۳۸۷

۱۳۱. دیوان سنجرکاشانی، تصحیح حسن عاطفی و عباس بهنیا، ۱۳۸۷
۱۳۲. گنجینه بهارستان (تاریخ ۲ - دوره قاجار)، به کوشش سید سعید میرمحمد صادق، ۱۳۸۷
۱۳۳. فريدة الاصقاع، سید نعمت‌الله بن سید عبدالهادی شوشتری، تصحیح عبدالکریم علی جرادات، ۱۳۸۷
۱۳۴. یکبار دیگر، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷
۱۳۵. رساله در پادشاهی صفوی، محمد یوسف ناجی، به کوشش رسول جعفریان - فرشته کوشکی، ۱۳۸۷
۱۳۶. منظر الاولیاء، تألیف محمدکاظم بن محمد تبریزی، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۸۷
۱۳۷. فهرست موضوعی مندرجات مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره هفتم ۷ خرداد ۱۳۸۳ تا ۶ خرداد ۱۳۸۷، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷
۱۳۸. رهاورد حسن، به کوشش حسن رهاورد، ۱۳۸۷
۱۳۹. فهرست مقالات و مطالب مجله خواندنی‌ها درباره تاریخ معاصر ایران، با همکاری مؤسسه تاریخ معاصر ایران و کتابخانه مجلس، ۱۳۸۷
۱۴۰. الايضاح عن اصول صناعة المساح، منسوب به ابومنصور بغدادی و رساله در علم مساحت، ترجمه ابوالفتوح عجلی، به کوشش علی اوجبی، ۱۳۸۸
۱۴۱. میراث بهارستان (دفتر ۱)، نویسندگان مختلف: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۴۲. معرفی نمایندگان مجلس شورای اسلامی دوره هشتم، به اهتمام اداره کل روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۴۳. الشافی فی شرح الکافی، ملاخلیل بن غازی قزوینی، مصحح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۴. صافی [در شرح کافی]، ملاخلیل بن غازی قزوینی، تصحیح حمید احمدی جلفایی، جلد اول و دوم، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۵. الحاشیة علی اصول الکافی، ملامحمدامین استرآبادی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۶. الحاشیة علی اصول الکافی، سید احمد علوی عاملی، مصحح سید صادق اشکوری، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۷. الحاشیة علی اصول الکافی، سید بدرالدین حسینی عاملی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۸. الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی، آصف شیرازی، مصحح علی فاضلی، با همکاری مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۷
۱۴۹. الحاشیة علی اصول الکافی، میرزا رفیعا، مصحح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه

- دارالحديث، ۱۳۸۷
- مصَحَّحان: سيدمجتبی صحفی، علی صدرایی
۱۵۰. الهدایا لشعبة ائمة الهدی، شرفالدين محمدبن
محمدرضا مجذوب تبریزی، مصَحَّحان:
محمدحسین درایتی، غلامحسین قیصریه‌ها، با
همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۷
۱۵۱. الذریعة الى حافظ الشریعة، رفیع‌الدين
محمد بن محمد مؤمن گیلانی، مصَحَّح محمدحسین
درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸
۱۵۲. الدر المنظوم، شیخ علی کبیر، مصَحَّح
محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه دارالحديث،
۱۳۸۸
۱۵۳. الحاشیة علی اصول الکافی، شیخ علی صغیر،
مصَحَّح محمدحسین درایتی، با همکاری مؤسسه
دارالحديث، ۱۳۸۸
۱۵۴. تحفة الاولیاء، محمدعلی بن محمدحسن
فاضل نحوی اردکانی، تصحیح: محمد مرادی،
جلد ۱ و ۲، تصحیح عبدالهادی مسعودی، جلد ۳ و
۴، با همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸
۱۵۵. شرح فروع الکافی، محمدهادی بن محمدصالح
مازندرانی، جلد ۱-۳، تصحیح محمدجواد
محمودی، علی حمیدادی، جلد ۴ و ۵، با همکاری
مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸
۱۵۶. البضاعة المزجاة، نویسنده محمدحسین بن
قاریاغدی، تصحیح حمید احمدی جلفایی، با
همکاری مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۸
۱۵۷. منهج اليقین، سید علاءالدين محمد گلستانه،
مصَحَّحان: سیدمجتبی صحفی، علی صدرایی
۱۵۸. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی،
به کوشش مهدی سلیمانی آشتیانی، محمدحسین
درایتی، ۱۳۸۸
۱۵۹. اسناد دورة اول مجلس شورای ملی (اسناد
بهارستان ۲)، به کوشش مسعود کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۸
۱۶۰. نمایه روزنامه مجلس، به کوشش کتابخانه
مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸
۱۶۱. سلسله العارفين و تذکرة الصديقين، محمد بن
برهان‌الدين سمرقندی، تحقیق و تصحیح
احسان‌الله شکر‌اللهی، ۱۳۸۸
۱۶۲. تحفة العالم، سید ابوطالب موسوی فندرسکی،
به کوشش رسول جعفریان، ۱۳۸۸
۱۶۳. طبقات اعلام الشيعة (نقباء البشر فی قرن
الرابع عشر)، شیخ آقابزرگ تهرانی، تحقیق و
گردآوری سید محمد طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۸
۱۶۴. الإمامة والسياسة، لأبي محمد عبدالله بن مسلم
بن قتیبة الدينوري (۲۱۳-۲۷۶)، إشراف: الدكتور
عبدالجبّار ناجی و مكتبة مجلس الشورى
الإسلامی، ۱۳۸۸
۱۶۵. گنجینه بهارستان (تاریخ ۳- تاریخ و
جغرافیای شبه قاره هند)، به کوشش جمشید
کیان‌فر، ۱۳۸۸
۱۶۶. گزیده اسناد تجاری تجار و اصناف در عصر
قاجار، به کوشش راضیه یوسفی‌نیا، ۱۳۸۸

۱۶۷. آئین اسلام، صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر
نصرت‌الله نوریانی، با مقدمه سید فرید قاسمی،
۱۳۸۸

۱۶۸. هفت‌بند هفتاد بند، (هفت‌بند حسن کاشی و
مجموعه سیزده هفت‌بند و یک تخمیس و تضمین
به اقتضای آن)، به کوشش سعید هندی، ۱۳۸۸

مراکز فروش

تهران

خیابان فلسطین، نبش میدان فلسطین، شماره ۱۳۰، مؤسسه فرهنگی هنری کتاب مرجع؛ تلفن: ۸۸۹۶۳۷۶۸
خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، بین خ فروردین و فخر رازی، انتشارات طهوری؛ تلفن: ۶۶۴۰۶۳۳۰
خیابان انقلاب، بین خیابان ابوریحان و دانشگاه، جنب بانک تجارت، انتشارات مولی؛ تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳
خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه، انتشارات توس؛ تلفن: ۶۶۴۹۱۴۴۵؛ ۶۶۴۹۸۷۴۰

شهرستانها

اصفهان - خیابان چهار باغ، دروازه دولت، فرهنگسرای اصفهان؛ تلفن: ۰۲۹-۲۲۰۴۰۲۹-۲۲۳۹۰۰۳-۰۳۱۱
قم - ابتدای خ صفائیه، جنب دفتر آیت‌الله سبحانی- کتابفروشی کلبه شروق؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۶۴۲۴
قم - خیابان چهار مردان، پاساژ صاحب الزمان انتشارات بیدار؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۹۴۲۹
قم - فروشگاه کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی؛ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۱۹۷۱-۵
کاشان - کتابخانه کاشان‌شناسی آیت‌الله غروی؛ تلفن: ۰۹۱۳-۳۶۱۶۱۶۹
مشهد - چهارراه دکترا، انتشارات امام؛ تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۳۰۱۴۷

Haft-Band-i-Haftād-Band

**(Haft-Band of Ḥasan Kāshī and the Collection of
Thirteen Haft-Bands, One Takhmīs and One Taḍmīn)**

Compiled and Edited by:

(The Late) Saʿd Hindī

Tehran 2009

Preface

Mullā Ḥasan Kāshī Āmulī is one of the poets of 7th and 8th century A.H. who has spent his life totally in composing poetry in the praise of infallible Imams specially Amīr-al-Mu'minīn 'Alī (A.S.). He in spite of bearing hardships of poverty and difficulties of life never turned towards praising the kings.

One of the poems of this Shi'ite poet is the famous "haft-band" comprising of 91 couplets in the praise of Maulāy-i-Muttaqīyān (the lord of the virtuous [title of Imām 'Alī (A.S.)]) which has made his name eternal. This "tarkīb-band" [poem of several stanzas of equal size] which tells us of the sincerity and honesty of the poet at the threshold of Amīr-al-Mu'minīn is accomplished with different kinds of literary adornments and its content is totally taken from the verses of Quran and authentic traditions without hyperbolizing. This "tarkīb-band" achieved much fame among the men of letters and many of the poets wrote parody on it and some wrote it nicely to the extent that the "haft-band" itself became more famous and renowned than its versifier.

The author of this book has included fourteen haft-bands, from among the haft-bands composed in the imitation of Kāshī Āmulī's haft-band, which were found after bearing a lot of hardship, in this book after editing.

He, in a lengthy and scholarly preface, firstly talks about the life and works of Mullā Ḥasan and then his "haft-band" and finally his method of work in detail. After the preface, the illustrations of some pages of the manuscripts containing the poems attract the eyes and thereafter the main text of the book starts. The first "haft-band" belongs to Mullā Ḥasan and following it thirteen "haft-bands" are placed in order of the date of their composition. The author before each "haft-band" gives a short biography of its composer and at the end of haft-bands he writes the sources of biography and also the addresses of the texts which were the sources of poems.

The thirteen "haft-bands" belong to the following poets:

1. Salīmī Tūnī (d. 854 A.H.).
2. Sidqī Istrābādī (d. 952 A.H.).
3. Muḥtasham Kāshānī (d. 966 A.H.).
4. Nīthārī Tūnī (d. 968 A.H.).
5. 'Urfī Shīrāzī (d. 999 A.H.).
6. Mullā 'Alī Ṣābir Tabrīzī (10th century).
7. Mīr Ḥaidar Mu'ammāyī Kāshānī (d. 1052 A.H.).
8. Fayyāḍ Lāhījī (d. 1072 A.H.).
9. Ḥājī Futūḥā Marāgheī (11th century).
10. Muqbil Iṣfahānī (d. 1157 A.H.).

11. Ḥazīn (12th century).
12. Muftī Aḥsan (13th century).
13. Mīr Fidā ‘Alī Ṣāhib Tanhā (13th century).

In addition to it one "Takhmīs" [composing "Mukhammas" or a verse containing five lines] by Muḥammad Reḍa Khān Shāmlū and one "taḍmīn"[inserting the verses of another in one’s own poems] by an unknown poet show off. The last part of this book is the explanation of difficult, rare and compound words and also the list of sources.

This collection, in the field of religious literature, is considered a subjective research which shows some missing links of Persian literature and introduces some unknown Persian poets. It is hoped that this research work would be accepted by the authorities and they, along with benefiting from it, would endeavour for its accomplishment.